

مستغنی بود و نه تا آنکه هر دو در فتنه میان مسلمین و بعضی بر اندین برخاست و اختلاف کرد
 وکیل بجانب اهل بیع داد و او در کثرت فتاوی و واقعات و رجوع بسوی علما و زیارات
 نمایان گشت پس علما مشتغل نظر و استدلال و اجتهاد و استنباط و تمیید قواعد و اصول و
 ترتیب ابواب و فصول و تکثیر مسائل بآید و ایراد شبهات باجوبه و تعیین اوضاع و اصطلاحات
 و تعیین مذاهب و اختلافات شدند و هر چه مفید احکام علییه از ادله تفصیلیه بود و آنرا فقه
 نام کردند و معرفت احوال بآید و رابا لاجمال و مسافاده احکام اصول فقه نامیدند و معرفت
 اعتقاد را از ادله تفصیلیه مسمی بکلام نمودند و اول فرقه که تاسیس قواعد خلاف بظاہر سنت
 و باجری حکایه القضا پیچید و باب اعتقاد کرد و معتزله اند و قصه و اصل بن عطاء بن یسری اعتراف
 او از مجلس می و مناظره ابو الحسن اشعری با استاد ابو علی جتائی مشهور است و چون اشعری
 ترک مذہب جتائی کرده با بطلان ساری معتزله پرداخت و جتیری را که سنت بدان دار شده
 و جماعه سلف بران گذشته اثبات ساخت اتباع او موسوم باہل سنت و جماعت شدند
 و هر گاه فلسفه از یونانی بعرابی منقول شد و مسلمانان در آن خوض کردند بسیار از فلسفه
 در کلام خلط نمودند و منظم البیات و طبیعات را در آن درج ساختند و خوض در ریاضیات
 کردند تا آنکه علم کلام اگر شتمل بر اولاد جمعیتی بود و اقتیاض از فلسفه دشوار بود و معرفت حقائق
 با خلط فلسفیات صنیع متاخرین است و تلف صاحبین از فتاوی محمدین بران گذشته اند که
 تصحیح عقائد و تطبیق آن بکتاب و سنت بدون دلیل بجانب قول احمدی از متکلمین و نظرات
 باید و لیکن درین زمانه که پرورش قیام ساعت و بهمان روز گزیناست است این طریق
 مرضیه بکلیه بجز گذشته و ابنای زمان که خوگر تقلید اجبار و برپان اند بر عقائد اہل کلام و علوم فلک
 طغیان قانع شده و در تراز و اثر اسلام افتاد و زمانه کی از ہزار ہم سرب جانب کتاب و سنت
 برتنی دارد و مساباتی از مخطوبات حدیث و قرآن نمی گیر و بلکه این ہر دو حجت نیرو را کہ اساس
 احکام و عقائد شرعیہ و رئیس علوم و یندی محمدیہ است معزول از کار و حلقہ بیرون دہے شمارد

والله المستنک و چنانکه در فروع نه اربع خلیج چهار گروه در سبب تفریق و تالیف و شایسته
و متابله پیچان در اصول محاکمه سه فرق دست بهم داده مناجاد و ماتریدیه و اشعریه متابله مناجاد
بهاست با هم اهل امر بن محمد بن غنبل رضاعه عنه و جمهور اهل حدیث و ظاهر به هم اعتقاد
ایشانند و ماتریدیه منسوب اند بسوی ابو منصور ماتریدی که بسبب واسطه شاگرد امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رفته اند منهاست و ماتریدیه نام قریبه از سمرقند است که این امام از آنجا بود اهل در الشریع
و پیروانیه در عقاید کلام ایشانند و اشعریه منسوب اند بشیخ ابوالحسن اشعری که به واسطه فرزند
ابو موسی اشعری صحابی رضاعه عنه است اهل خراسان و عراق و غیره با هم اعتقاد ایشانند
و مالکیه و شافعیه هم در اعتقاد پیروی ایشان می کنند و احکامات ماتریدیه و اشعریه با هم نریاده
بر دوازده مسئله است و در جوابی متفق اند و در متابله و اشعریه خود اختلافی در میان نیست
مگر در سه چهار شرفیات و نزد عقیدت این اختلافات شبیه باختلاف فقهی و نزد اهل صحف است
پس نه کسی است که اعتقادات او هم عقیده این بزرگوران است اما اقوام در طریق دالم در
جمع فریق کسی است که بدون ملاحظه این بدان اقبل ظاهر حدیث و قرآن پیش گرفته و از اشی
و موافقت سیج کی هر که باشد و هر که باشد باک نداشته و می دانند که سخن هر واحد در غرور
و قبول است الا در اصل اصلی علیه و آله و سلم و کیف که تکلیف ایمان بر هر لول حدیث و منطق
قرآن است نه بر افتخاری آرای این داند

ماتریدی و اشعری همه خوب	لیک طو سلف بنو و مرغوب	همیت دانی حقا با ایشان
انتخاب خواند ایشان	پای بر پای مصطفی رفیق	بسر خوشی که ز پا رفیق
معمود را تلبیع او بدون	جاد که انفساش پیروان	عقل خود را عقیل دانستن
شریح او را کفیل دانستن	پشت پا بر زدن نه جمیل	برقیاسات و این جهاد ایل
زود ویلی گردن ابلیس	پاره کردن بقای پیرمیس	سود خن و فساد فاسد را
قطع کردن بر فاسد را	چشم پوشیدن از کلام امام	بلکه از گفتگو سبب اهل کلام

<p> از کتاب و حدیث خواندن هر راه بردن بنور ذات و صفات آنچه ظاهر شود ازین و در بیان پشت طاقت خمیده آوردن هر چه آید بفسم فمیدن که خردمند از ان شود بهراس بر فرد خدای پاک و رسول ساریت می شود بهر گزینی هر که را لک شود بدین دست انحرافی در ان هویدان چون بیزان شش و پنج باز زیرا که معلوم است عقائد اسلامی و قیامش قوز سعادت و نیوید و دینی و برهمنش قطعیه مؤید باور و عقیده نقلیه است و مختصر می بقائم للشیخ نجم الدین عمر النفی رحمه الله تعالی درین باب مشتمل بر طرز فوائد و در ذفر اندر فایست شیخ و تهذیب و نهایت حسن تنظیم ترتیب و در خواست که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردانم و از تدقیقات فلسفه و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین تقی زانی است بجز پرش نمایم و مسائل باب را در موطا لال سنت و کتاب سائرم و ضبط روایت و تنقیح درایت و ذکر مذاهب سلف و در مقالات اهل بدعت پروانم چنانکه بحد تعالی این امین باد و جو دفاست قلت و خصوصاً کثرت تخصص و ائمت بال و توزر حال در وقت روز از او اخر شعبان و سه روز از او اهل و فضا در سنه یک هزار و دصد و هشتاد و هشت هجرت سید الشیخان صلی الله علیه و آله و سلم از کهن دم بر منته و در جمله گری کرد و بطاقت بیان و قصیم عقائد اهل ایمان و لبرس نمود و موسوم </p>	<p> مانند از طعن خجری بی ترس از خصوص حدیث مصطفوی بر منیسه همه لنت فتمان و در تاویل این و آن بستن بدل و جان خویش گودین تواند بظواهر اجزایش اعتقادش نمودن ست قبول این طریق از خلل بسی دوست هست او را وصول کا ضرور و در تاویل معتقد باشد کم عیار آید و بر نیخی باز </p>	<p> از کتاب و حدیث خواندن هر راه بردن بنور ذات و صفات آنچه ظاهر شود ازین و در بیان پشت طاقت خمیده آوردن هر چه آید بفسم فمیدن که خردمند از ان شود بهراس بر فرد خدای پاک و رسول ساریت می شود بهر گزینی هر که را لک شود بدین دست انحرافی در ان هویدان چون بیزان شش و پنج باز </p>
---	--	--

ببینیه الرامفی شرح التمامه کردید تا خواسته خداوند تعالی درین میان چیست و مساوی
مال و مال: ریافت حقائق عقائد اسلام فیض کیمست و چون انسان عمل نیاکان
اگر خطائی بر زبان نطق فرستد و سببی بیان آمده باشد بشکست نیست اما امید از طالبان
نجات و راغبان جنات آنست که با سلاخی کوششند و راغبان از فرود شدن در جهنم
از وی تعالی آنست که از در این محاربه اسب کاسیانی بنده گان اخلاصند خود گردانند و
فرز آفراد محیفه احوال بحر سطوح از بقایات صاکنات سازد و ما ذلک علی الله یسره
یرن این و بیایه تمیذ یافت اکنون سخن در ترجمه باب ویش شرح کتاب میسرود و با
التعاقب قال رحمه الله تعالی قال اهل الحق بل حق گفتند و مراد حق حکم مطابقت
واقع است و اطلاقش بر اقوال و عقائد و ادیان و مذاهب می آید و مقابل ما باطل است
و احتمال صدق خاص در اقوال باشد و مقابل او کذب است و گاهی بیان هر دو فرق
کنند و گویند که اعتبار مطابقت در حق از جانب واقع باشد و در صدق از جانب حکم
پس صدق حکم مطابقت حکم براسه واقع است و معنی حقیقت حکم مطابقت واقع بر حق
و حقایق الاشياء ثابته معتقدها می چیرد ثابته است و حقیقت شئی ما نیست و ثابته
و ما نیست شئی نزد ما تریب و اشتباه موجود است و ثبوت تحقق وجود و کون الفاظ مترادفند
نرضی هر چیز را حقیقتی هست در نفس الامر که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت و واقع است
و مجرد و هم و خیال نیست و نه تابع علم و اعتقاد یعنی در نفس الامر حقیقت آب آب است و
آتش آتش است آنکه اگر آتش باشد مثلاً آب اعتقاد کنیم آب باشد و آب اگر آتش گوئیم آتش
باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم است و العله ها متحقق
در علم حقائق اشیا از تصورات و تصدیقات و احوال آن ثابت است خلافاً
للسلطانیة بخلات فرقه سلفی که انکار حقائق اشیا می کنند و می گویند این آب
حقائق او با هم و با این باطل و تابع اعتقادات است و این سخن ایشان شرفاً و عقلاً باور

باطل است هیچ عامل نموده که حقیقت آب ^{و آتش} مجرد و بهم و خیال است و جمیع دیگر ازین
طائفة در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه ^{در شکی نیست} این هم مکابر
نامعقول باشد و با ایشان بحث و مناظره پس توان آمد و سزای ایشان آن بود که در
آتش انداخته شوند اگر بحقیقت آتش و گرمی آن اقرار کنند غم شوند و اگر دم نزنند و بسوزند
نهو المراد و معنی لفظ سو فاعلم و حکمت است و معنی اسطوخودوس و غلط پس سو فاعلم نام حکمت
موسمه و علم مزخرف باشد و اسباب العلم للخلق ثلاثة و اسباب دانستن چیزه
برای عامه مخلوق از ملک و انس و جن سه چیز است بخلاف علم خالق تعالی که آن بزرگوار است
نه بسببی از اسباب الهی اس السیلمة یکی از آن سه حواس سالم از آفت باشد
و الخبر الصادق دوم خبر راست و العقل سیوم خرد و این حصه بکمال استقرار است
فالحی اس خمس پس حواس که جمیع حواسه معنی قوت باشد پنج است و عقل حکم می کند
بوجود آن بالضرورة و حواس باطنی که فلاسفه اثبات آن نمی کنند و دانش بر اصول
اسلامیه تمام نیست السمع یکی مستعین و آن قوتیست که در سوراخ گوش نهاده اند
و بدان آوازه های که بوسیله هوا تشکیف کیفیت صوت بگوش می رسد می دریابند و البصر
دوم دیدن و آن قوتیست که بدان اضواء و الوان و اشکال و مقادیر و حرکات
و حسن و قبح اشیاء و جز آن ادراک می کنند و این قوت را میان و عصب مجوف نهاده اند
و الشم سوم بوئیدن و این قوت را در دپاره گوشت که از مقدم دماغ روئیده و مشابیه
بسرپستان است روئیده نموده اند و بدان ادراک بوها بطریق هر ای تشکیف کیفیت
بودار در بینی حاصل می شود و اللذوق چهارم چشیدن و این قوت را در عصب که بر جرم
زبان گسترده شده است پریشان کرده اند و بدان مزه یا تمیزش رطوبت لعابیه که در بدن
باشد دریافت می شود و اللیس پنجم سوزن و دس کردن و این قوتیست منتشر و ترش
بدن و بدان گرمی و سردی و خشکی و جز آن نزد اتصال و تماس دریافت می گردد

وکل حاسه منها یفعل ما وصعت هی لعل یقوت ازین قوت های پنجگانه
 و گامی شود و انسان و جوهر آن بر چیزی که ساخته و نهاده شده است این قوت بر
 آن یعنی او تعالی هر یک را ازین حواس نفس برای ادراک اشیای مفوضه آفریده چنانکه
 مع رابری اشهرات و ذوق را برای علوم و شمع را برای ادراک و کار یکبارگی
 نمی آید و درج از خلقت است حق جواز است زیرا که این ادراک بر وجه اختصاص و تفریش
 او تعالی است بغیر تاثیر حواس و الخبر الصادق علی بن عین احد هما الخبر المتقین
 و خبر راست که در روغ باشد بر دو گونه است یکی خبر پایی که یکبار و دفع نمی شود بلکه متتابع
 و متوالی می آید و هو الجبر الثابت علی السه لا یقصر و قاطن صمد علی الملک
 و آن خبر نیست که ثابت شده است بر زبانهای قوم و مردم بسیار که مقصود نمی شود و عقل
 تجویز نمی کند توافق ایشان را بر روغ و معیشتش و قیوع علم نیست بغیر شبهه و خصوصاً
 للعلم الضروری كما للعلم بالملک الخالیه فی الاذن الماضیه و البلدان
 النائیة و آن خبر متواتر بالضروری موجب علم ضروریست چنانکه علم پادشاهان گذشته در
 زبانهای انبیا و شجرهای در دست مثل علم بوجود و کمه معطله و بعد از انبیا و جبرائیل
 المبدأ بالمجرة و دوم خبر تنبیه بر تأیید کرده و شده در رسالت او ثابت گشته بمعجزه و رسول
 کسیست که خدا او را برای رسانیدن حکمهای خود بپوی خلق بکتاب فرستاده و نبی
 عام ترست از وی و معجزه خبری که عادت را بدو مقصود بدان اظهار است که علی مدعی
 رسالت باشد و هو موجب العلم الاستدلالی و آن موجب علم حاصل
 است لال است که نظر در دلیل باشد و العلم الثابت به یضاهی العلم الثابت
 بالضروری و علمی که ثابت می شود و حاصل می گردد بخبر رسول شاه علمیست که ثابت
 بالضروری باشد مثل محسوسات و بهیسات و متواترات فی القیظ و حصول یقین
 بعدم احتمال نقیض و التمام و در شریعت و عدم احتمال زوال بشکاک و شکاک فقیه

حله جمعی الاعتقاد المطابق الشیخان الثابت والاکتفاء او ظنا او تقلید
 پس علم ثابت به خبر رسول بین اعتقاد است که سابق واقع باشد بجزم و ثبوت و در جمیع
 لیکن یا تقلید بر و بنا بر اعتقادی سطا بقت و جزم و ثبوت و مقصود ازین بیان فایده توفیق
 تعریف است و اما العقل فهو سبب العلم ایضا و اما عقل پس آن نیز سبب علم
 و عقل توفیق است و نفس که ماقبل بیان آمده معلوم و ادراکات می شود و همین است مراد بقول
 ایشان خود بنده ینتبه العلم بالضروریات عند سلامة الکالات و گفته اند چه خبر
 که ادراک نمائیات بر ساطع و ادراک محسوسات بشا بهر می کند و تصریح بوجود عقل سبب
 علم بدان چیست که در وی خدایت نمید و ملائحه در جمیع نظریات و بعضی فلاسفه در
 الیات بنا بر کثرت احتمالات و تناقض آراء است و ما ثبت منه بالبداهة ففهم
 ضروری را منجبه ثابت شده است از علم عقل باول نظر و توجه بدون احتیاج بسوی
 تفکر پس آن ضروریست که العلم بان کلی الشیء اعظم من جزئه چنانکه علم بآنکه تمام
 شیء کلان تر و بزرگ تر باشد از پارچه او و این در مرکبات مقداریه مایه است نه علی الاطلاق
 زیرا که بعد تصور کل و جز و اعظم توقف بر هیچ چیزی نشود و ما ثبت منه بالاستدلال
 و آنچه ثابت شده است از ان بنظر در دلیل پرا برست که این است لال از علت بر معلول
 باشد چنانکه آتش را دیده بدانند که او را در دست یا از معلول بر علت چنانکه در او دیده بدانند
 که آنجا آتش است و اول گاسته خاص می شود با هم تغییر و زمانی با هم است لال ففهم
 اکتسابی پس آن علمی است که کسب حاصل شده و کسب با شرت اسباب است بختی
 و اکتسابی عام تر بود از استدلالی زیرا که استدلالی حاصل می شود بفرقه کردن در دنیا پس هر
 استدلالی اکتسابی است بالعکس و ضروری در مقابل اکتسابی و استدلالی هر دو مدعی آید
 و از الحام لیس من اسباب المعرفة لتیج الشیء عند اهل الحق و الامام که انداختن
 چیزی در دل بشرین فیض باشد از اسباب بر شناختن معنی چیزی نزد اهل حق نیست تا

متفرق بر سر اسباب در سه چیز وارد شود یعنی عالم غلیظ جان فیصل علم فی توانا که دو الی کاف
 در آن علم حاصل می شود و از بسیاری اولف تکلی است آری الهام و کشف نام هر چند
 موجب علم باشد اما این جمیع اسلام نیست و نه موجب اثبات عکس از احکام و آیینی مسلح
 شهادت احکام ثابته و متابعت اوست قاضی شاد الله گفته کشف و الهام اگر نعمت آما
 اعاویت و قیاس جامع غیر اطلاق باشد ترجیح حدیث و قیاس بر است و در کشف حکم غلط کنند
 و این مسئله میان سلف و خلف مجع علیه است زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بحجت قاطعه است احتمال کذب و نسیان در روایت ضعیف و در کشف اولیای خطاب یا بر واقع
 می شود و اتقی بیمنه و جبر و احد مدلی و تقلید مجتهد مفید ظن و اعتقاد هازم قابل الزوال است
 پس گویا مراد ما تن علم نیز میست که شامل ما بخانیاست و الا وجهی بهای حصر علم در اسباب
 سه گانه است و العالم ای چیزی که بیزوات و صفات او تعالی است از موجودات که بر آن
 مسلط را باندند چنانکه عالم اجسام و عالم اعراض و عالم نباتات و عالم حیوانات و جز آن میگویند
 بحکم اجزائه بنام جزای خود و از آسانها آنچه در اوست در زمین و آنچه بر دست محدث
 فروپاشیده است یعنی فرد فردش از کتم عدم بر منصفه و جو و اختیار و ماد و اول تعالی علیه و گرفته
 و از عدم سرچ و شده بحدیث عمران بن حصین گفت غم مود افشرت صلی الله
 علیه و آله و سلم کان الله و لم یکن شیء قبله و کان عرشه علی الماء ثم خلق السموات
 و الارض و کتب فی اللوح کل شیء و اذ الیخاری یجذات فخاله که مذموب ایشان
 قدم سموات با مراد و صورت و اشکال وی بدو قدم مناصر با مواد و صور او بالنوع است بیست و هفتم
 در صورت خالی نوره و هر که از ایشان اطلاق قول بحدوث ما سوس الله کرده بیست و هفتم
 غیر کرده بیست و هفتم ادهو اعیان و اعراض زیرا که عالم اعیان و اعراض است و هر
 بذات خود تمام باشد همین است و الا عرض و هر یک از اینها حادث است و هر چه این چنین باشد
 قدیم نبود و الا اعیان ماله قیام مداته پس اعیان چیزیست که او را قیام بذات خود کار باشد

و معنی قیام بذاته نزد متکلمین آنست که بنفس خود تمیز بود و در تمیز خود تابع تمیزی نیست و دیگر بنوعی که
عرض که تمیز از تابع تمیز جوهر باشد که محل اوست و هو اما مرکب و هو الجسم چیزی که قائم
به ذات خود است از عالم یا مرکب است از دو جز و زیاده و آن جسم است و در بعضی ناکره است
از سبب در تا ابعاد ثلثه تحقق گردد یعنی طول و عرض و عمق و نزد بعضی هشت جز و تا قاطع
بعد از گانه بر دو ایامی قائمه ثابت شود و غیر مرکب کالهی هو یا مرکب نیست مانند
جوهر را مدینه است که هیچ وجه انقسام نمی پذیرد نه فعلاً و نه بها و نه فرضاً و هو الجسم
الذی لا یتجزی و آن پاره است که در پاره نشود و از جوهر فرد خوانند و نزد فلاسفه
چنین جوهر را وجود نیست و ترکیب جسم از هیولی و صورت گویند و العرضی ما لا یقوم
بدل آنه و عرض آنست که قائم بذات خود نشود بلکه قیام او بغير خود و یحکات فی الاجسام
و الجوی اهر و حادث شود و در جسمها و جوهرها و این تمام تعریف عرض است برای احتراز
از صفات الهی و بیان حکم اوست کالای آن مانند رنگها و اصول کون سیاه
و سفیدی است و قبل سرنی و سبزی و دردی و باقی رنگها ترکیب از اینها حاصل می شود
و الا که آن و آن اجتماع و افتراق و حرکت و سکون است و الطعم مزه ها و آن
که گوشت تلخی و تیزی و شوری و درخت و زبان گیری و شیرینی و ترشی و چرب و بیزی
و ترکیب مزه های پیش از بهم رسید و الدوالح و بوها و انواع آن بسیار است و نامها
خاص ندارد و چون عالم اعیان و اعراض شده و اعیان اجسام و جوهر قرار یافت و
اجسام حادث است پس همه عالم حادث باشد و ازین دلیل که در متن مذکور شد دل نقیبه
در خلق است زیرا که برای اثبات حدوث عالم اول کتاب خالق عالم و سنت اعلم عالم چه
کم است که دست بر دامن عقل زده آید با وجود بر این مع در اثبات عقائد اسلامی
بعن و خاشاک عقل آخنین که اعم عقل است لکن اغوالی گفته در فطرت انسان و شواهد قرآن
چیزی است که بی نیازی کند از اقامت برهان و هو قابل للفناء و عالم بعد از وجودش

نپذیرد و غافل و بگشاید است لغز تنالی کل شئی هکذا لا و نجه ع
 الا کل شیء ما احل الله باطلی پس جو زمین و ملک و بهشت و دوزخ و امثال آن
 که خبر بر دادم آنها را در شده نیز غافل شود اگر چه مقداری باشد بعد از آن باقی باشد و غافل
 نپذیرد و حق آنست که آفرینش اینها برای بقا است نه سوت و غافل پس برای یک لحظه
 فنا نشود و اول بقای اینها مخصوص کریمانه است و الحمد لله العالی
 و نوید آورنده جهان خدای مرتضی و قریب پانصد آیه کریمیه بر اثبات صلح عالم و بهر
 گیتی و ولایت دارد و اول کتاب و سنت غنی است از ارایه بر این کلامیه و مقالات فلسفیه
 که الصباح یعنی عن الصباح و معنی لفظ خدا خود دانسته است یعنی خود بخود موجود
 و البته باید که ششای جمله سلسله موجودات بیک ذات بود که از خود باشد و وجود واجب
 و عرضش متع بود و در سلسله موجودات بی نهایت رود و این مقول نبات الی احد
 یعنی جهان آفرین بیکاست لغز تنالی لا اله الا الله و احدی و بقیقت ایجاد عالم و
 انتظام وی جز از یک صانع و یک حاکم است نیاید و مشهور درین باب بیان متکین
 بر آن نامانست یعنی قوله تعالی کون کاف ینبغی الخ لا اله الا الله لفسد تا و بعد ازین قضا
 شایع عقاید بعد از این آیه و تقریر بر آن گفته این آیات است یعنی فاف و لظن میکن
 یستین و لیکن ابن عربی است که از آن موثرین مسلمان می خیزد اسلام و این حرف یعنی چه
 بلکه این آیات قطعی است و تقریری که در رتبه تجتیب آن کرده بینه بر شقاوت بارست
 القدریه محدث عالم قدیم است چه اگر قدیم نبود و حادث بود و از جهای عالم باشد نه صانع عالم
 و احدی موجود و واجب و قدیم و نو و معنی مترادف اند و نو و معنی متناهی و چون در تساوی بحسب
 احدی است و بهر حال این الفاظ از اجماعی نیستی نیست اگر چه کلام بیان اطلاعات بر این
 آورد اندک البسیار از بعضی و بعضی مخالف انکارش می کنند و قسم این عزم بلکه در شرح شریف
 ایمان قدیم لفظ اول و بی جای لفظ واجب لفظ قدیم و بی جای صلح لفظ خالق و ناظر آمده و

هر که قائل بحیث اجتماع است می گوید اطلاق این الفاظ باجماع بوده است الهی نذر پادشاه
 قال تعالی هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وقال تعالی كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ
 وَ الْاِکْرَامِ در این صفت که یکی از صفات برشتگان است او تعالی است امام جمله صفات است
 و کذا الفظ حی قدیم را از اسمای اعظم شمرده اند القادر توانا است بر هر چیز لقوله تعالی
 اِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي يَدْعُو رَبَّكَ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْغَنِيُّ وَ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ الْمَلٰٓئِكَةَ
 وَ الرُّسُلَ اَمْ لَا تَعْلَمُ اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيمُ وَ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَ الرُّسُلَ اَمْ لَا تَعْلَمُ
 السَّمِيعُ البصیر شنوا و بینا است بنص کتاب عزیز و این سمع و بصیر که چهارم و پنجم در شمار اند
 و وصف است شعار اند از صفت علم چنانچه تتبع قرآن کریم بر آن گواهی می دهد زیرا که علم را در ذکر
 معلومات آورده و سمع را در بیان سموات و بصیر را در بیان بصرات و در صورت ارجاع
 این هر دو صفت بصفت علم و قائل شدن بآنکه مراد بدان علم سموات و علم بصرات است
 تحریف قرآن و حدیث لازم می آید و نیز هر که سمع و بصیر از سننقی شد ادراک سمع و بصیر نتوان گفت
 پس دی سجانه هیچ اصوات و حروف و کلمات را بسمع قدیم خود که گفت اولی اوست گوش
 می کند و بسبب اشکال و ألوان را با بصیر قدیم اولی خود می نگرد و بعد و ظلمت مانع دیدن و شنیدن
 او نیست و نه بسبب شنیده از وی چنان می شود اگر چه بسبب بنایت در جبهه خفی باشد و نه بسبب
 دیده از وی نا دیده می ماند هر چند باریک تر بود و نه او را بحد و ثبوت سمع و بصیر حاشا
 می شود و نه از قدیم این هر دو صفت قدم سموات و بصرات لازم می آید و در شرح اطلاق لفظ
 همین واژن هم آمده و قال تعالی یَحْيٰی بَٰعْثُ الْمَيِّتِیْنَ اَمْ لَا تَعْلَمُ مَا اَوْحٰی رَبُّكَ اَمْ لَا تَعْلَمُ
 لَئِنْ يَتَعٰلٰی بِالْقُدْرٰتِ رُوٰا۟ الشَّيْخَانِ عَنِ ابْنِ مَرْيَمَ ؕ اَلَا تَعْلَمُ اَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِزَیْنٍ
 وَ هُوَ الَّذِي يَدْعُو رَبَّكَ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْغَنِيُّ وَ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَ الرُّسُلَ اَمْ لَا تَعْلَمُ
 اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيمُ وَ هُوَ الَّذِي يَخْتَارُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَ الرُّسُلَ اَمْ لَا تَعْلَمُ اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيمُ
 وَ مَا تَشَآءُ اِنَّ اِلٰهَآ اِنَّ يَشَآءُ اللَّهُ وَ قَوْلُكَ فَفَعَلْ مَا يَبْرِيْكَ و احادیث درین باب بسیار است
 و بجای خود بطور عقل جزم می کند بآنکه محیث عالم برین نظم بدیع و نظام حکمیه این صفات نیست و شد

و بعد از این جهان عیب خیز بهشتی را فعال ساخته و نقوش مستقیم بر دل این اوصاف
 خواهد بود و چنین صورت را پذیرا از مرز و مابین و جاهل و گنگ و در و کور و مضطرب و مضطرب
 هرگز نخواهد فرساید و اصداد این اوصاف که نقاشی از تیریه وی همانا از این واجب است
 و نیز این صفات در مخلوق وی پیدا است اگر در وی نیست از کجا پیدا شده خنک
 ابری که در آب تنه بناید از وی صفت آید و در حقائق این صفات بلکه جمیع
 اوصاف الهیه که کتاب و سنت بدان ناطق است بعقل و قیاس نتوان دریافت مگر آنکه
 حق تعالی ثبوت ازال در ذات آدمی خلق کرده که بدان صفات و سببها از بهر این
 می برد اما در تحقیق صفات الهیه ذات آدمی نیست و در چه جهت و در این معنی غرض مد
 چنانست خاک را با عالم پاک و در علم باقی است و در هر دو عالم و در این
 اصدادان خلق و لکن هر دو نیست عرض و در هر دو عالم قائم نه است بلکه در هر دو
 محل است پس ممکن باشد و نیز نقای او متعین است و الا بقایه صفات قائم با علم حق باشد و لا
 آید قیام منتهی یعنی در این محال است و لا جسم و نه جسم است زیرا که جسم مرکب از تغییر است
 و این امر است حد و در امکان است و لا جسم است و نیز هر دو در هر دو عالم ممکن است
 و لا جسمی است و آن تمیز باشد و پاره از جسم است و حق تعالی از این بر سر است و در هر دو عالم
 از این است که هر دو را ایشان اگر چه نام بود و نیست که در هر دو عالم نباشد خود است و در
 یا تمیز و دیگر اقسام ممکن است و مراد بران ماهیت ممکنه باشد که یافته شود و در هر دو عالم
 و اگر مراد قائم به آن و در هر دو عالمی موضوع گیرند تمیز و اطلاق بر صفت قطع است و در هر دو
 شرح و آن را میباید در تمام بسوی مرکب تمیز و لا ممکنه و در هر دو عالمی در هر دو عالم
 صورت آدمی یا اسب زیرا که این از صفات اجسام است که بر اساسه کییات و کیفیات است
 حد و در نهایت آنرا حاصل می شود و لا ممکنه و در هر دو عالمی در هر دو عالمی در هر دو عالمی
 که است و لا ممکنه و در هر دو عالمی در هر دو عالمی در هر دو عالمی در هر دو عالمی

نیز واحد و نیست و این خود ظاهر است و لا متبعض و لا متجز و نه صاحب الباطن و اجزاء
 و لا مرکب منها و نه مرکب ازان که پاره پاره بهم پیوسته باشد چه در ان احتیاج مناسی
 در چوبه است پس شش فرما جز را با اعتبار تلف و ی ازان ترکب خوانند و باعتبار
 انفصال ری بسوی آن بعضی و تجویز ناسند و لا اعتنا و نه نهایت دارد زیرا که تناسی از
 صفات و مقادیر و اعداد است و لای صفا بالاثبات و سقوطه نمی شود بچنانست با اشیا
 چه چنانست بر حسب تمایز از تناسلات بفصول مقوم باشد و این مستلزم ترکیب است
 و لا بالکیفیه و در وصف کرده می شود کیفیت از رنگ و مزه و بود گرمی و سردی و ترس و خشکی
 و جز آن زیرا که این از صفات اجسام و توان مزاج و ترکیب است و ازین الفاظ نا آشنا
 که علمای کلام در بیان صفات وی تعالی ترا شنیده مانده و اثری ازان در کلام خدا و رسول
 یافته نمی شود و یونی ازان از کتاب نیست بهر آنکه فی سبیل بیان بلای سیده و دل اندوده آریده و کیف که
 هیچ عبارت در نفی صانع باین عبارت نمی رسد بقیل ایشان در فرائد تشبیه بسوی بن تعطیل مثل کسی است که از
 گرم گر خسته پناه با تش گریه و یا از گریه ن زبور تر سیده بگریه ن مانده و از میزاب فرار شده
 زیر باران بایستند آنچه او کتاب و حدیث ثابت شده همین قدر است که او تعالی اوصاف
 جمیع صفات کمال و منفرد است از جمله سمات نقص و زوال پس هر چه خود را متصف انمود
 بدان متصف دانند و از هر چه خود را مقدس و منفرد گفته ازان پاک شناسند مگر آنکه در اثبات
 و نفی پیرو قرآن و حدیث باید نمود و ارجح ناقص و فهم کاسد و رای فاسد خود را اثبات
 صفات از صفات و نفی و صفت از اوصاف عرفی نباید افزود و دوازده آنچه خود را بدان وصفت کرده
 آنست که الهی است و صدست و نرانیده و نه زائیده شده و نیست او را کنو و مسر و هستیا
 زنده و قائم است نمی گیرد او را نوم و نه غنودگی هر چه در آسمانها و زمین منتهی است ازان
 نیست که پیش او شمارش کسی کند مگر بزان اوی دانند آنچه پیش ایشان و پس ایشان است
 و اساطیر نمی کنند چیزی از عالم او مگر هر چه او خواهد گنجایش کرد و است که در آسمانها و زمین

در بول مسکروانده احوط این هر دو را دست بالا و برتر کمال است و باقی است بی آنکه بیاید که آنکه فی
 مکان و مکان بیاید. زمانی که بر یک انگشت عمارت از نوزدها درجه است خواه تو هم باشد یا حق
 و آنرا مکان نامند و بعد عمارت است از اوقات اوقافم بحکم یا بنفرد کسی که قابل بر وجود است
 و مداسزد اس از امت او و مقدار که است تمام تجزیه است و چهارم قوم و رن محل متناهی است
 حاصل آنکه غیر خود و بریاده و هیچ چیز در وی حال نبرد و یا چیزی خود است و در پیچا. هب
 حلول و امکان و باطل است و باطلان حقیقی و همیشه معتبر که مقدار او در مکان و با هر انسان ملایم
 گویند ظاهر است و دلیل این فرق آیات قرب و میب و اما ملایم است و جواب از ان خواهم
 و لایحوی سیکر و حال و عارضی نمی شود و بر وی دمان زیرا که مان نرد اهل کلام بجا است
 از حدی که بدان متحد و دیگر را اندازه کنند و نزد فلاسفه از مقدار حرکت و مقدار و تقاضای
 از اینجا منزه است و لایشه تخی و نامی است. او را هیچ چیز لغو و لیس کسمله نمی
 و همچنین مان می شود و بی هیچ چیز و از پیش است و ثالث است و ثالث نزد تاریخ به اشتراک چیزی است
 باشد تا آنکه اگر در مثال در یک و مناسبت هم مختلف شود تا ثالث نام در هر چهار است و هیچ درستی و اصل و ثبات
 رتبه است اما اگر در مولات یا در سه و اشتراک در چیز و یکی مناسبت است و در دو یا یک یا هر دو و در این تعداد
 پس قابل مقبول شود و لا حرج می نماید و در هر شیء هر چه در علم و قدرت است آنچه در هر که در علم
 و عدم قدرت و پس نفس و واقع قدرت بیوی و خمس یا آنکه خصوص قلید از آن باب است
 ناطق اند به علم و در قدرت پس و می سخاوند اما بهر چیز و توانا در هر شئی است لقول الله
 وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا قِيَامًا اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ چنانکه زعم ما شده است که
 عالم محض است و در مصادره تیر از دایره قدرت و بر می ممکن نیست که ابتدا از بر سر
 از وی هر یک عباد و پروردان معادل اول است و در سریه گویند ذات خود را نفس و اندیشه نظام
 گفته اند نیست برین جمعی و قیام قیام الهام می گویند قدرت ندارد و بر شک قدرت در عباد و همانند
 گویند نیست اما بر سر قدرت و عید و این همه اعتقاد است که هر چه است زیرا که در این انکه نفس

قطبیه ممکنه سر یک نشانه است بلکه صفت علم وی تعالی که امام الهی صفات است انکشافی بسیارست
 که معلومات ازل و ابد را با احوال متناسبه و تضاده کلیه و جزئی به هر یک باوقات مخصوصه
 هر کدام در آن واحد دانسته است مثلاً می دانند که زید و فلان وقت زنده است و در فلان
 وقت مرده و همچنین رفتار و مورچه سیاه را در شب و جور بر سنگلاخ و حرکت فرد را در خواب و بیداری
 جدا جدا می دانند و هر یک را از قهر هفتم زمین تا اوج فلک مفتین و عرش برین می رود و هر چه
 در دلهای خلق و سینه های مردم می گذرد و یگان یگان معلوم است قال تعالی فَلَاحَاطَ
 بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا همچنین هیچ چیز بیرون از قدرت او نیست و آری بخار و ریاضت سفید که بر
 ایجا و شل وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز قادر است و وجود شل و سس داخل و بیرون قدرت است
 بنا بر عموم اول باب قال تعالی أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ يَقَادِرُ
 عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّافُ الْعَلِيمُ و آیدین قدرت وقوع مثل و سس
 صلی الله علیه و آله و سلم لازم نمی آید ویرا که قدرت و تکوین و وصف است متغایر از زوایا و تزیین
 و اثر قدرت اسکان صدور و مقدر از قادر نظر بذرات است نه وقوع آن بالفعل و اثر
 تکوین وقوع مکنون بالفعل است و چون باری تعالی آنحضرت را خاتم پیغمبران گردانیده که تا آن
 وَلَكِنْ تَسْأَلُ اللَّهَ وَمَا تَكُنُ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ و در خارج محسب مخلوق این آیه مانع
 و موجود شدنی نیست و انکار عموم قدرت نظر با احتمال وقوع و وجود شل و سس در خارج
 منفی با انکار خصوص نگران گیر نمی شود و تکلفی که در اثبات عدم عموم قدرت منسج اول عقلیه
 کرده اند پیش تا بجا نصوص صریحه یحیی نبی از زوایا و تزیین است حکم ملائکه و جنات و غیر هم و عموم
 آن وله صفات و مراد است صفتهاست موجوده در نفس خودش زیرا که ثابت شده که
 وی عالم قادری و جبر آنست و معلوم است که صدق مشتق بر شیئی مقفنه ثبوت ماخذ مشتق
 برای آن شیئی است پس ثابت شد برای او تعالی صفت علم و قدرت و حیات و جبر آن
 نه چنانکه معتزله گمان می برند که عالم است و نیست و اولم و قادر است و نیست قدرت بر اولم

و غیر ذلک و این محال است و خصوص ناطق اندر حیثیّت علم و قدرت و حیرت بر احد و افعال
 مستند و الی است بر وجود علم و قدرت و وی نه بر مجرد تسمیه او بحال و قادر السلیقه و این معقولات
 ازلی است و علم نزل خواهد بود نه چنانکه گرایه زعمی کنند که صفات و بی حادث اند بر دلیل
 آنکه قیام حوادث بذات و بی تحصیل است قائمه بذات الله عالم اند بذات او تعالی زیرا که گفت
 شئی همان باشد که قائم بذات آن شئی بود و بالعسر و روده چنانکه زعم معتزله است که در حق علم
 بلکه بمسکه قائم بغیر است و مراد ایشان نفی این صفت است نه اثبات آنکه این صفت
 غیر قائم بذات است و دلیل معتزله آنست که دلایات صفات ابطال توحید است زیرا که
 این صفات موجود و قدیم و متغایر ذات او تعالی اند و ازین قسم غیر خدا و قد و قدا و بلکه تعدد
 واجب بالذات لازم می آید چنانکه در کلام متقدمین اشاره و در کلام متأخرین صراحت آمده
 که واجب الوجود بالذات خدا و صفات خداست و تفاسیر باثبات سه قد با کافر شده اند
 تا باثبات هشت قدیم بلکه پیشتر از بقا و پیرودین و وجه چه رسد لهذا تا این اشارت بجواب
 کرده و گفته و می آید و لا غیر یعنی صفات خدا نه مبین ذات اند و نه غیر ذات پس قدیم
 غیر و تاقدر و لازم نیاید و اولی آنست که چنین گویند که تحصیل قد و ذوات قدسیه است
 و ذوات و صفات و در قدیم ممکن و مستقیم که قائم بذات قدیم و واجب با و غیر منفصل از و باشد
 هیچ احتمال نیست زیرا که هر قدیم خدا نیست که از وجود قدما و وجود الهی لازم آید بلکه او تعالی
 قدیم بذات خود و موصوف صفات است و اطلاق لفظ قدما و ضرورت نیست تا گمان نرود که هر
 از اینها قائم بذات خود و موصوف صفات الهیه است و چنانچه صحت این مقام معتزله
 تا صفی صفات فرستاده اند و گرایه یعنی تمیم آن را شام و بیغ غیریت و عنایت و حق بحکم
 آنست که قدیم و عنایت صفات با ذات و غیریت و بی و زیادت و به بر ذات که در کتب
 متکلمین مذکور است در کتاب و سنت برقی با زبان نثران یافت مگر همین متذکر که او قیاس
 موصوف بصفات گمان است پس در حق نامی صفات خوف بظلم است و آنکه قائل الحیثیت

و آنکه لا غیر و لایمین می گوید و آنکه زائد بر ذات اعتباری نماید وی فوض در کار می کرده که
 بدان مکتف نبوده و در عقاید پیچیدی داخل کرده که از قبیل عقاید نیست و هلی و این صفات
 اولیه قائم بذات او نیست العلم کی از آنجا علم است و این صفتیست که منکشف
 می شود معلومات نزد تعلق این صفت با ناسه است بعد از جیات علم و شعور
 علمی از سبق جبل فکرت و متعلق بجهل کلیات متجاوز از ان بجزئیات
 ذره نیست از ممکن مکان که نه علمش بود محیط بان حد در یک دریا با نفا
 حد و برگها به استانها همه نزدیک بود و ظاهر همه در علم اولی و حاضر
 و القدره و در قدرت است و آن صفتیست مؤثر و در قدرت است و تعلق وی با نفا
 اشعار بعد از ان قدرتی بود مراد است را بود شامل در همه کار و در همه حالت
 کارگر به توسط آنست ایشان بهر عدم که رسید رخت بر خطه وجود کشید
 و الحیاة سوم جیات و آن صفتیست که موجب صحت علم باشد و قوت مبنی قدرت است
 از صفاتش کی جیات است که امام همه صفات آمد او بخود زنده است پاینده
 زندگان و گربا و زن و السمع چهارم مع و این صفتیست متعلق بمسموعات
 و البصر پنجم بصر و این صفتیست متعلق ببصرات و لازم نمی آید از قدم این هر دو قدم
 مسموعات و بصرات چنانکه از قدم علم و قدرت قدم معلومات و مقدمات لازم نمی آید
 زیرا که این صفات قدیم اند حادث می شود اینها را تعلقات بخوارش که تا قبل حق است
 که تعلق نیز حادث نیست بلکه حادث متعلق است بالفتح و ظهور احکام تعلق بتفاوت بنا بر
 تفاوت متعلقات است و او بجا نرسیده از حدوث و تجدید و تغییر و تبدل بجمع و وجه هر چه که
 حادث نمی شود برای او نامی و صفتی بنظر احکام تعلق بتعلقات و سبب بلای لم یزل
 لایزال با این صفات است بغير حدوث و انتقال و الارادة و المشیئة ششم و هفتم
 اراده و مشیت است و این هر دو عبارت اند از صفتی ذرعی که موجب تخصیص یکبار از مقدور

باشد و یکی از اذونات بوقوع با استراحت قدرت بهر یک و بدون معلق قلم علی و وقوع
 و درین ترتیب بر کسیه زعم می کند که سمیت قدیم است و اراده حادث قائم بذات و
 و بر کسیه می گوید سعی اراده کردن خدا بر فعل خود را آنست که وی مکرر و ساهی و مغلوب
 نیست و معنی اراده کردن او بر فعل غیر خود را آنست که وی آمرست بدان و کیف که هر
 تکلف را پایان و سائر واجبات حکم کرد و دست یس اگر اراده است می کرد و البته واقع میشد
 و اراده در قرآن بر دو نوع آمد و یکی قدریکه کونیه و غلبه که شیت تا مدتی هیچ موجود است
 باشد لقول تعالی کنت یومر بالله ان یفعلی فیه تصریح صحت تا لا یلا ملاحیه و من یؤید
 ان یضله فی محمل صحت تا لا یضیع ما یخترع کما کما یصدق فی السماء و درم رسیه امریک
 صریح و آن متضمن محسوس و رضا است لقول تعالی یؤید الله بکم الیکمرا و لا یرید لکم
 العشره و امر مسلم اراده تانی سبب اول و الفعل و الخلق و کردن و فریدن و جانشین
 از صفت ارلی که کسی بگویند است و التدریق و ردی دادن این بگویند خصوصیت و موقوفه این
 صراحت اشارت است بآنکه اشغال این صفات در بنیان چنانکه احیاء و ماتت و بیا
 و اختراع و احداث و ابداع و مانند آن راجع بسوی صفت تمهید ازلیه قائم بالذات است
 که بگویند باشد و آن اخراج معدوم از عدم بسوی وجود است و چنانکه اشعری زعم کرده که
 این هر اضافات و صفات افعال اند یعنی صفات فعلیه و لسانی نزد وی حادث است
 و نزد ما تدری قدیم و نزاع قطعی است نزد اهل تحقیق و الکلامه بیستم کلام است و این
 صفت غیر صفت علم و اراده است زیرا که گاهی انسان اخباری کند از نا معلوم بآنچه
 حجاب معلوم باشد چنانچه امر می کند بآنچه اراده آن ندارد و این صفت ازلی است و جمله
 کتب منزل تفصیل ادست و دلیل بر ثبوت صفت کلام اصاح است و تواتر نقل است
 از انبیا علیهم السلام بر آنکه او تعالی حکم است با قطع استماع و لکن بفرشودت صفت کلام و حق
 آنست که دلیل بر آن نه تنها اجماع و غیره است بلکه کلام خدا و رسول است و قال تعالی

وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا و در حدیث است ما منكم من احد الا يكلمه الله يسر
القيامة ليس بينه وبينه قريحان و قوله كلمه اباك كفا حاك و غير ذلك من الاخبار و
اجماع مؤركه اوست و از اینجا ثابت شد كه او تعالى را بهشت صفت است علم و قدرت و حیات
و شمع و بصیر و آوازه و تكوین و كلام و چون در سه صفت اخیر مزاج و خفا بود اثارش
بهیومی اثبات آنها كمر نمود و گفت و هو متكلم بكلامه هو صفة له و او تعالى
متكلم است بكلاميكه صفت اوست بضرورت اقتناع اثبات شتق برای چیزی بضرورت قیام
ماخذ اشتقاق بدان و درین ردست بر مضمون كه كلام را قائم بغیر او گویند و از صفات
او نمی دانند ازلیه ازلی است بضرورت اشتغال قیام حوادث بذات او تعالى و
این همه تعلیل های عقلی است كه قوم كرده و حق ثبوت این صفت است بخصوص شارع هر چند
این تعلیل هم ضعیف باشد لیس من جنس الحروف و الاصولات نیست این كلام از جنس
حروف و آوازه بضرورت آنكه حروف و اصوات اعراض حادثه اند و ثبوت بعض آن
مشروط است بانقضای بعض زیرا كه تكلم بحرف ثانی بدون انقضای حرف اول متعذر است
و این تعلیل عقلی ضعیف نیست زیرا كه معارض است بخصوص قطیعه و محاکمه صریحاً ثابت است عن ابن مسعود
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من قرء حرفاً
من كتاب الله عز وجل فله عشر حسنات رواه الترمذی و صححه و رواه غریبه
من الاثمة یعنی هر كه حرفی از قرآن بخواند و آوازه نگیرد و روایتی آمده لا اقل
الاحرف و لكن الف حرف ویم حرف و لام حرف ثانی گویم الم یک حرف است بلكه
الف یک حرف است ویم یک حرف است و لام یک حرف است و عن امر سلمة قالت
كانت قرأه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم مفسراً حرفاً حرفاً رواه
ابن ابي ابيد و الذنائب و الترمذی و صححه و در قرائت آنحضرت تفسیر کرده شد حرف بحرف
و احادیث درین باب بسیار است و در حدیث طویل در بیان حشر مرقعاً سره فیناد یهم

سبحانه و تعالیٰ یسویٰ یجمعه من بعد کما یجمعه من قبله و الله اعلم
عن عبد الله بن اسد استشهد به الجاری و عن ابن مسعود قال قال رسول
الله صلی الله علیه و الله و سلم ادا تکلم الله بالوحی سمع صوت ته اهل السماء
کسله علی صفا و فحرون یسجدوا لکلمه یسویٰ چون کلام می کند خدا بوحی می شنود
آواز او را اهل آسمان مانند زنجیر آهن که بر سنگ افتند و می افتند سجده کنان و حجبند آن از
انبار صیغ و آورده درین باب که بسیار است و در قرآن مجید اطلاق لفظ کلمات و قول آورد
و کلمه و کلام بی شبهه کم باشد از حروف به جهت پس قول گفتارانی که در وی ردست بر خالیه
و گرامیه که قائل باشد بآنکه کلام او در ضمن است از جنس اصوات و حروف و معنی که قدیم
است معنی نیست زیرا که مخالف نفوس مذکور است و خیال کلام او را عرض نمی گویند و نه
اطلاق حرف و صوت بر آن از پیش نفس خود تراشیده اند بلکه قول بدان بنا بر او و معنی
تابه است پس طعن بر ایشان دلیل جمل بود از نصوص و انکار حرف و صوت انکار
کتاب و سنت ماست و بعمل هم در نمی آید که کلام او تعالی جبر و صوت باشد مثل انسانی که
جمله اعضایش مفتوح و بیکه قرآن شریف کلام او است که از وی برایت یا نسته و بوسه
عالم است و کتاب سبب جمل متین است بر زبان عربی سورتایات و حروف و کلمات
و ادب و آخر همه دارد و متکلم بالله و سبوح آذان و محفوظ و صد درست و لفظ و معنی آن همه
از خداست هر علی عای السلام اقل پیش نیست و کار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
جر نقل نه آنچه بر زبان خلق از این کلام تقدس نظام گفته و می گذرد و کلام او است که آن تکلم
کرده و جمل آن را سید و ران سر و صبی الله علیه و آله و سلم فرود آورده هر که گوید این کلام
فرستاده ما نیست مسکن است و سبب و طریقی تکلم او سبحان جزو است که ندانند کیفیت آن حجج الله
لعمری است که این همه از طریق تکلم در آنچه معروف در حیوانات است جمیع کثر را در در طه
و کلام او در تحریف انداخته است و از سبب الحیا به ماورد به حدیث و القرآن بمحل بسیده و فکند

پس قول قابل که حرف و اصوات را خارج در کارست باطل باشد قال نفسا کے
 اِنَا مَرَقْتُ لِحِجَّتِكَ هَلْ اَمْتَلَا تَرْتَقُّ لِهَلْ مِنْ مَزِيدٍ وَكَذَلِكَ قَالَ رَجُلٌ رَا
 عَنِ السَّارِ وَالْاَرْضِ قَالَتَا اَيْنَكَا طَايِعِينَ رَا اَرْضُ سِتْ وَنَادَا رَات
 بِمُحِبِّينَ سَبَّحْ وَكَلِمَ سَكْرِيَهْ وَكَوْفَعْدَ مَسْمُومٍ وَاجَارٍ وَاشْجَارٍ كَزَجَرَاتِ اَنْخَضَرَتْ صَلَّى اِلَيْهِ عَلَيْهِ
 وَكَلِمَ بَاشِدٍ بِغَيْرِ طَرِيقٍ مَعُودٍ بُوْدَهْ اِسْتِ پَسِ اِگر قَادِرٌ بِرَهْرَهْ بِخِزْمَتِ طَرِيقِ حَادِي كَلِمَ فُسْرَا
 كَلِمَ اِسْمَالِ بَاشِدِ دَايِنِ كَلَامِ نَفْسِي كَدِرْ كَتَبِ اِشَاعَهْ وَدَا تَرِيْدِ بِزَكُوْرِسْتِ اَزْ كِتَابِ
 سِنْتِ اِسْتِشَامِ رَا كَدِ اَنِ نَتَوَانِ كَرْدِ وَتَمِيْرِ اَنِ اَزْ عِلْمِ جَزَا عَقْبَارِ مَعْتَبِرِ نَتَوَانِ نُوْدِ وَهَوِ
 صِفَةُ مَنَافِيَةِ السَّكِيَةِ رَا اَكْفَةِ دَايِنِ كَلَامِ صِفَتِ سِتْ خِلَافِ خَا مَوْشِي كِ
 تَمَكِ سَخْنِ دَا وَجُوْدِ قَدْرَتِ كَلَامِ بَاشِدِ وَآفَتِ كِ بَعْدِ مَطَاوَعَتِ اَلَاتِ بَاشِدِ بِحَسْبِ
 اَفْطَرِ سِتْ چنانكه در گنگ يا بحسب ضعف از درسيان بحد قوت سست چنانكه در طفوليت
 وصد اتش كلام لفظي سست نه كلام نفسي زيرا كه سكوت و خرس منافي لفظ باشد و يا شيخ از اَنِ
 بآنكه مراد سكوت و آفت باطني است كه در نفس خود نمي تواند تكلم كند و بران قادر نبود تا ويلي ميشي است
 و الله تعالى متكلم بها اُصُوْدَاةً وَبِخَبْرٍ رَا و تعالى متكلم بصفت كلام و امر كننده است و
 سست ناسند و خبر دهنده است يعني صفت كلام واحد سست و اكثر در ان نسبت با مر و سست و
 خبر باختلاف تعلقات است چنانكه علم و قدرت و ساير صفات او هم واحد سست و
 اكثر وجود و ث در تعلقات و اصناف است او باشد و تميز و تلي بتركثر هر يك از آنها في نفسوا
 موجود است بلكه هر صفت از صفات او ذات سست بود يا فعليه واحد بالذات سست بكثر و
 مستعد و نتي شود و پس او تعالى فاعل جميع مفعولات سست بفعل و اسب و سامع جميع مسموعات است
 بسب و اسب و متكلم جميع كلمات سست بكلام و امد و محي سست بحيات و امد و تدمر و تدمر از صفات
 ما و ثات باشد در تاثير و اسامي او است نه در نفس صفات و هر صفت غير تنها سست
 بحسب تعلق و تجرد و القرآن كلامه تعالى غير مخلوق و قرآن كه سخن خداست مخلوق

برضیه کرده و سانس و پرده است کسی نیست قضا زانی برنجاده پیش آورده قال
 علیه السلام القراءه کلامه غیر محلی و معنی حال انه محلی و محلی کلامه
 العظیم است این حدیث را این حدیث در کمال از حدیث ابی هریره آورده و بیان بخوبی
 از ادب و شرفیات شمرده و در او الدلیلی اینست و معنی گفت موضوع مست و سماعی گفت
 این حدیث به کسب طریقی خود باطل است قلنا لا یصح فی التقدیر و نه لا مستطبی است هذا
 الحدیث معنی آری این لفظ و نحو آن از علی بن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و
 محمد بن دینار و سیان بن حمید و غیر ایشان موقوف آمده حاصل تا که این قرآن که بر مسعود
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد کلام خداست حقیقه کلام غیر خود را این قول که
 حکایت یا عبارت از کلام است باز نیست بلکه از قرات مردم و نویسنده در مصاحف از
 کلام حق بودن بیرون می آید و یکا منافست کلام بسوی قائل سندی می کنند بسوی قائل
 سماعی و مؤدی پس هر که گمان کند که قرآن مخلوق است بمیی منزلی گانسه باشد و گفته که در بغداد
 میان معتزله و اهل سنت در زمان خلفای عباسیه و این مسئله برپا شده و سبب آن کلام
 اهل سنت و باعت و انکار ایشان مثل امام محمد غسیره و بقای مصائب عظیمه گشته بر طبق
 قریح مخفیست و آنچه قضا زانی گفته که دلیل باهانت که شریعت کلام ابداع و قرات اقل
 انانیا است و معنی آن جزین نیست که تمام لفظه حادث بذات او متعین است پس نفس
 قدیم متعین بذات است نه جواب از آن گذشته و تفسیر آنکه کلام ذاتیم که میگرداند حرف و صوت
 او را هم قدیم گویند که اقامه استعمال باشد و در ترتیب است که بعد از حرف و صوت قائل شده
 منظر تباریل نفس و امثال قیام حادث بذات او شوند و هو حکم کتاب فی مصالحنا
 و قرآن که کلام الهی است نوشته شده است و معنای اینست که کلام الهی است و صورت
 و الی بر آن کتابت تصویر لفظ است بنقوش مخصوصه در حروف چهارادویه و صورت همان
 صورت بنقوش است و مکتوب لفظ قال تعالی و کتابه تخطی بر این و قیامش بر این و قیامش

اِنَّهٗ لَقَرَّانٌ كَرِيْمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُوْنٍ وَلَقَدْ رَسُوْلٌ اَتَتْهُ رُبُّهٖ وَرَاحِلُهَا
 اِنْ يَنْفِرَ بِالْمُرَّاتِ اِلَى اَرْضِ الْعَدُوِّ وَعَنْ شِمَانٍ حَتَّى اَنْظُرَ فِى كَلَامِ رَاسِهٖ وَكَانَ
 نَكْرَةً يَخْذُلُ الْمُصْحَفَ وَيَقُوْلُ هٰذَا كَلَامُ رَبِّىْ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ وَرَضَا حَتَّى
 يَجْعَلُوْهُ مِثْلَ رِاسِىْ ثُمَّ سَبَّحُوْهُ بِاَوَّلِ ذِكْرٍ وَحَفِظُوْهُ فِى قُلُوْبِ بَنِي اَدْرِكَوْهُ شَرِّهٖ اَسْتَدْرِكُ
 بِالْفَاظِ وَبِغَايَةِ نَازِلِهِ وَاَزْجَاى قُلُوْبِ الْمُتَقَصِّدِ وَرُبِّىْ اَدْرِكَوْهُ سَبَّحُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ
 بَلْ هُوَ اِيَّاتٌ يَّتَذَكَّرُ فِيْ صُدُوْرِ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْعِلْمَ وَرَضُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ
 تَفْصِيْلًا مِّنْ صُدُوْرِ الرِّجَالِ وَآيَاتٍ لِّىْ اُزْبِرَ كَاتِ قُرْآنِ كَرِيْمٍ سَتَ كَلُوْكَ مَرْدَمِ اَوْ طِفْلِ
 وَجَوَانٍ وَبِزِيْرٍ زَمَانٍ اَزْجَاى نَوَاجِىْ زَبَانٍ يَادُوْا دَارِنُوْا مَجَالِ كُنْ سِتَ كَلُوْكَ مَرْدَمِ اَوْ طِفْلِ
 وَرِثَا سِتَ وَتَفْصِيْلًا مِّنْ صُدُوْرِ الرِّجَالِ وَآيَاتٍ لِّىْ اُزْبِرَ كَاتِ قُرْآنِ كَرِيْمٍ سَتَ كَلُوْكَ مَرْدَمِ اَوْ طِفْلِ
 بِالْمُتَقَصِّدِ وَرَضُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ وَرَضُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ
 قَاٰ اَقْرَاْنَا كَا فَاَتَّبَعْنَا قُرْآنَهُ مَضْمُوْمًا بِاَدَا اِنَّا شَتِيْدُوْهُ اَسْتَدْرِكُ
 وَحُرُوْفٌ وَّاسْوَاتٌ قَالَتْ تَعَالَى حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ
 اِنْ يَنْفِرَ بِالْمُرَّاتِ اِلَى اَرْضِ الْعَدُوِّ وَعَنْ شِمَانٍ حَتَّى اَنْظُرَ فِى كَلَامِ رَاسِهٖ وَكَانَ
 نَكْرَةً يَخْذُلُ الْمُصْحَفَ وَيَقُوْلُ هٰذَا كَلَامُ رَبِّىْ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ وَرَضَا حَتَّى
 يَجْعَلُوْهُ مِثْلَ رِاسِىْ ثُمَّ سَبَّحُوْهُ بِاَوَّلِ ذِكْرٍ وَحَفِظُوْهُ فِى قُلُوْبِ بَنِي اَدْرِكَوْهُ شَرِّهٖ اَسْتَدْرِكُ
 بِالْفَاظِ وَبِغَايَةِ نَازِلِهِ وَاَزْجَاى قُلُوْبِ الْمُتَقَصِّدِ وَرُبِّىْ اَدْرِكَوْهُ سَبَّحُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ
 بَلْ هُوَ اِيَّاتٌ يَّتَذَكَّرُ فِيْ صُدُوْرِ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْعِلْمَ وَرَضُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ
 تَفْصِيْلًا مِّنْ صُدُوْرِ الرِّجَالِ وَآيَاتٍ لِّىْ اُزْبِرَ كَاتِ قُرْآنِ كَرِيْمٍ سَتَ كَلُوْكَ مَرْدَمِ اَوْ طِفْلِ
 وَجَوَانٍ وَبِزِيْرٍ زَمَانٍ اَزْجَاى نَوَاجِىْ زَبَانٍ يَادُوْا دَارِنُوْا مَجَالِ كُنْ سِتَ كَلُوْكَ مَرْدَمِ اَوْ طِفْلِ
 وَرِثَا سِتَ وَتَفْصِيْلًا مِّنْ صُدُوْرِ الرِّجَالِ وَآيَاتٍ لِّىْ اُزْبِرَ كَاتِ قُرْآنِ كَرِيْمٍ سَتَ كَلُوْكَ مَرْدَمِ اَوْ طِفْلِ
 بِالْمُتَقَصِّدِ وَرَضُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ وَرَضُوْهُ بِمِثْلِ مَا لَمْ يَكُنْ يَكْتُوبُ

قرار داده اند و تطهیر را درین مقام حکام طویل بحث نموده است و تبیین بر ملاحظه کلامیه و
 تحقیقات فلسفیه که فائز حال این مختصر نیست و نه غرض و مقصود ماست و التکونین و تکوین
 که تفسیر از ان فعل و تخلیق و ترزین و جبره آن می آید صفة الله تعالی صفت او تعالی است
 بنا بر اطلاق فعل و فعل بر آنکه وی خالق عالم و کون اوست و اطلاق اسم شتی بر شتی
 بعین آنکه خدا شتیست و صف او باشد متعین است از لایة اولیست بجز وجه عقاید که در
 کتب کلامیه مذکورست و بنای این ادراک است که تکوین صفت حقیقی هسته مجموع علم و قدرت
 و تعقین متکلمین بآنست که از انشاعات و اعتبارات عقیدیه است مثل بودن سال قبل کل
 شئی و مع کل شئی و بعد کل شئی و زکریا بر زبان و صبر و وصیت و عیسی و نحو آن و حاصل دربار
 بهر تخلیق و ترزین و امانت و احیاء و جبرادست و نیست دلیل بر آنکه این صفت دیگر است
 جز قدرت و اراده زیرا که اگر چه نسبت قدرت بسوی وجود و کون جسم او برابرست لکن
 با انضمام اراده یکی از دو جانب شخص می گردد و هو تکوینیه للعالم و اکل جزء من
 اجزائه لو قست و صبیح و آن تکوین ایجاد او تعالی است و عالم و هر جزو را از اجزای عالم
 در وقت وجودی و در ازل پس تکوین مستقیم و کون حادث است و هو غیر امکان
 حد ما و تکوین غیر کون است نزد ما یعنی نزد ما تدریجی و دیگر آنکه فعل غایب منقول است بالضروری
 مثل ضرب با مضروب و اکل با کول و دیگر وجه تیر گفته اند بخلاف اشعری که نزد وی تکوین
 معین کون و تاثیر معین اثر است یعنی چون قاتل کاری کرد پس در اینجا فعل و مفعول است و
 معنی که تفسیر از ان تکوین و ایجاد و جبره آن می کنند امر اعتباریست که در عقل از نسبت قاتل
 بسوی مفعول حاصل می شود و امری حق معنای مفعول و در خارج نیست این مراد نیست که قاتل
 تکوین مدینه مفهوم کون است تا حال لازم آید دلیل گفتارانی نیز این مذهب است و گفت
 اقرب مذهب متعین از ایشان آنست که مرجع کل بسوی تکوین است یعنی اگر متعلق بمریات
 است یا یا نام است و اگر متعلق بمرتبت است امانت نام شد و بصورت تصویر و برزق و ترزین

و جز آن پس همه تکوین باشد مخصوص بخصو صیت تعلقات است و الا داد صفة ۱۰۰
 تعالی ازلیة قائمة بذاته و اراده صفت او تعالی است ازلی قدیم قائم بذات او و کمز
 این عبارت برای تاکید و تحقیق اثبات صفت قدیم اوست که مقتضی تخصیص کمونات
 بود چون در وجه و وقت و درون و وقت است نه چنانچه فلاسفه زعم کنند که او تعالی موجب
 بالذات است نه فاعل باراده و اختیار و تجاریه گویند مرید بیدار است نه بصفت و تقبض معتزله
 گویند مرید باراده عاقل است نه در محل و کرامیه گویند اراده او حادث در ذات اوست
 و دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیات ناطقه با نشأت صفت اراده و شیت برای او تعالی است
 و یقین حاصل است بلزوم قیام صفت شئی بآن شئی و امتناع قیام حوادث بذات
 در نیز نظام عالم و وجود او برین وجه و وفق و صلح دلیل واضح است بر آنکه صلح عالم قادر
 محتمل است این است بیان صفات هشتگانه از جمله آنکه در کتب عقائد متکلمین و غیرهم
 نوشته و در آن بخشها کرده اند و در قرآن کریم و حدیث شریف اطلاق صفات دیگر و الفاظ
 اخبر در حق او تعالی آمده از آن جمله است اول و آخر و ظاهر و باطن و در ذات و در قوه و حب
 و غفور و ودود و رحمن و رحیم و حافظ و شدید المال و غفور و هم برضا و غضب و کفر و غطا
 و تاسف و کره و ایتقان و عی و درویش و مکر و کید و عزت و نزول و قرب و بعد و نظر
 و شک و فرج و تقبض و تجب و عطا و منع و سمیت و فوقیت و عنایت و مخالفت و محبت
 و کفی و انقاد و دل و کفی و شریک و ولی و بودن ملک و حمد برای او و بودن او مبارک و بودن
 و ندوی برای او و رفیت و قول و کلمات و موصوفه شده و در احادیث و کتاب اطلاق لفظ
 نفس و صورت و اصبع و کیمین و شمال و قدم و ساق و حق و جنب و جز آن آمده و
 اول اطلاق و استعمال این صفات بر وجهی که وارد است بر متبع قرآن الکی و سنت رسالت
 پنهان نیست و از آنجا صفت استواء است یعنی عرش او فوق سموات است و از بذات گرامی
 خود بالاست و است و عرش و امحاء بدست او مانند دانه خردل بدست یک از مردم است

و بگویند که کائنات معنی و ظلی است ما در این کتاب ما را است اما قال تعالی که حق
 تعالی را می شناسد می گوید که حق تعالی را که احاطه به کل شیئی جمیعاً و در و اوقات ربی کل شیئی
 محاط به این است و نیست و منع و ایضا بگوید که درست و کلمات و کبریا است و نموده
 نموده است چنانکه فرموده و الباقی جعلنا الکلمة القلیة و فرموده تشریح المملکة و الارض
 و الباقی و در هر دو یک تیره الا من یرید السما و الارض و یرید ما فیها و ما بینهما و ما حولهما
 و فرموده و ینزل الی الکتاب من اقله العزیز الحکیم و فرموده آیت که من فی السماء
 و فرموده و من القاهر من فی عباد و و یرسل نوره حاکم حاکم و فرموده که کائنات مسکات
 جمیعاً و ما بینهم و ما بینهم و ما بینهم و ما بینهم و ما بینهم و ما بینهم و ما بینهم
 و فرموده که کتب موسی علیه السلام و برون او تعالی را تساهل کرده است که بگوید که
 ان فی حشرنا کثیراً من الالهات استقامت السموات ما طلع الی الیه من منی و
 ان لا ظلمة کاذبة تا و او را که بر علی در کتاب و نیست و احوال را در دست و در میان است
 سلف صاحبین یعنی صحابه و تابعین و مجتهدین و محدثین پس از است که این تفسیر گنهایش
 که آن است به باشد تا آنکه درین باب بهای است که در مؤلفات بسیار مستحب اول
 سمیه و به است و مستحب بر این محله صریح به است شده و نظماً و نثر و آن همه نسوس یا تکرار
 و تا که او تعالی فرق خلق بالا می سرش با این از مخلوقات جدا از کائنات است یعنی که
 لا اقر جناسه و پس باشد و تا و اول در آن اسم را چنانچه نسوس یا تکرار است از معانی آن و
 این جاز نیست که نزد معارضه مثل و سادگی با مقدم بر آن و در آن آن این سه رنگ
 و زیاد به است به بودن است و این و کلمات و احادیث و اقوال و کلمات و احادیث و اقوال
 و نزول و آیه بر آن می مانند منافی این صفت نیست بلکه درین استوار و نفس صواب است
 قریب و اصحاب بر آن هر دو با ساfran صاحب در سفر و خلیفه و اهل دیال و نازل و از خورشید
 و آبی و روز و خفاست زیرا که هر دو طم و عانت و مانند است و احاطه ذاتی چنانکه همیشه

فرعونیه و معترکه فعیده و اندر گویند که در هر مکان و با هر انسان بنایست و حق آنست که این تریب
 معیت در خور هم قاسر نیست بلکه هر چه بکشف و شود و کشف و شود و معلوم گردد از آن پسند
 نهند است ایمان نیست باید آورد و کشف و شود و راسخ و شال باید انکاشت و زیر
 لای نمی شست باید ساخت و آنچه نصوص بدان وارد است آن لایان راست باید کرد و در
 خراپه تاویل آن نباید خیزد و کیفیت آنرا با علم الهی مفوض باید داشت تا غیر حق را حق ندانست باشد
 در صفات و افعال الهی نصیب بشع بلکه نصیب ملائکه هم جز جمل و حیرت نیست انکار
 نصوص کفرست و تاویل آن جمل مرکب و قرب و معیت او را انواع است که در محصل خود
 نرگور است و نوعی از معیت است که نصیب خواص عباد ملائکه و انبیاء و اولیاء باشد
 و با انواع اول جزء مشارکت است و هیچ ندارد و عاقله مومنان هم ازین نوع قرب بی بهره نیستند
 و این قرب در خات غیر متناسبه دارد و معنی لا تقف عند قول وی سبحانه کیس گشتند
 کشی نیز سنائی این صفت نیست چه که مالکیت یا جمیع وجه مراد است چنانکه اهل سنت گویند
 یا در خص او صاف چنانکه معترکه گویند و این هر دو در اینجا مفقود است و لازم نمی آید از آن
 الخیر و از عالی بجالی چنانکه نیز نشد و او را با یکدیگر و سلم و قسیر او بود و همچنین مخلوق عرش و وصف
 است و ابران تفسیری شود و همین است حکم احادیث و آورده درین باب و آن بسیار بلکه بیشتر
 و ایمان بدان واجب و تاویل عقول ضعیفه در آن حلقه بیرون درست و تجمل احادیث صحیح
 درین باب حدیث ابو هریره است و حق لی محفوظه منبخت و حق علی غضبی ففی عنده
 فوق العرش رواة البخاری و مسلم و در روایتی موضع عنده و در نقلی مکان
 عنده است و حدیث انس در قصه معراج قال له موسی ارجع الی ربک رواة البخاری
 و هم و ان قصه است فعلی به الی الجبار قبالک و تعالی فقال و هو مکان و احادیث
 معراج که با الفاظ متعدده در صحیحین بسند غیر ماموری شده نصوصی که صریح اند بر شوق
 علو و فوق و حدیث ابی سعید خدری انا اصبین من فی السماء رواة الشیخان و حدیث جاریه

در سال صفات و مکرر سطور در انصاف و حج و غیره جمله فصاحت از آن آورده و اقوال صحابه و تابعین
 و تابعین و ائمه مجتهدین و تلامذین ایشان و دیگر علمای تفسیر و حدیث درین باره و نهایت
 کثرت و نهایت و غرست و در مطولات و مؤلفات اهل علم مبسوط و مضبوط و آیات و احادیث
 مستفی است از ایراد آن و الفاظ مبتدعه در لغتی و اثبات مثل قول قائل که در حیز و جهت است
 یا در حیز و جهت نیست و مبسوطی او اشارت نتوان کرد خالی از فساد باشد چه با هیچ یکی از
 قائلین آن و مانند آن نص نه از رسول و نه از صحابه و تابعین و نه از ائمه مسلمین زیرا که هیچ یکی
 ازینها نگفته که او تعالی در جهت است و نه آنکه در جهت نیست و نه آنکه متخیز است و نه آنکه متخیز نیست
 غرض که این الفاظ و امثال آن در کتاب و سنت و اجماع نزدیک قائل با وسعت مضمون
 نشده و کسانیکه باین الفاظ لفظی گفتند گاهی معنی صحیح می خواهند و گاهی معنی فاسد پس هر کرا را
 معنی صحیح مطابق کتاب و سنت می کند این معنی از وی مقبول است و هر که معنی فاسد می خواهد
 مخالفت کتاب و سنت این معنی بر وی مردود است مثلاً مراد قائل که او تعالی در جهت است
 اگر آنست که خدا درین جهت موجود و محصور و محاط است یعنی در جوف سنوات است پس این
 باطل است زیرا که هیچ چیز او را محصور و محاط نمی تواند کرد بلکه وی محیط اشیا است و اگر مراد او
 بهجت امر مدی است یعنی او تعالی فوق عالم است و باین از وی پس این حق و راست است
 و درین حصر و محاط و محمولات بوی لازم نمی آید قال تعالی وَاَلَا رَضٰی جَهَنَّمَ فَبُثِلَتْ
 الْفِتْنَةُ وَالتَّمَنٰی اَنْ تُطَوَّبَ بَطْنُهَا فَاِنْ هِيَ غَاغِبَةٌ فِی الْغَايِبِ فَلَا تُغَابِ وَهُنَّ
 دَهْفَتِ زَمَیْنٌ وَاَنْجَبَ سَیَّانٌ هَرْدُ وُجْهِ رَحْمٰنٍ مَّشَالٍ وَاِنْ خَرُوْا فِیْ رُجُومٍ یَّكُنِیْ رُجُومًا
 وَكَرْهًا وَاِنْ یَّكُنِیْ رُجُومًا فَیَكُنِیْ رُجُومًا وَیَكُنِیْ رُجُومًا وَیَكُنِیْ رُجُومًا وَیَكُنِیْ رُجُومًا
 باین حد در صغر و حقارت باشد چگونه محیط و محصور او تواند شد و هر که می گوید خدا در جوف است
 اگر مراد او آنست که بالای آسمانها رب مجبوب نیست و در بحر غش خدائی است که محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم بسوی او در سمران رفته و دستها در دعا بسوی او برداشته میشود پس این کس فرعون

الخلق اسد و این است معنی قول عمر بن عبد العزیز که علیک هدی من الاعراب والصدیقان
 یعنی حق تعالی ایشان را بر حق منظور کرده و بهشت رسل برای تکمیل و تقریر این فطرت بوده است
 نه برای تحویل و تفسیر آن و لیکن احدی رسل شل جمیع غیر خویش و افرای ایشان از عقاید و عقاید
 درین باب می خواهند که فطرت و دین خدا را متغیر سازند و بر مردم ایراد شبهات بکنند
 شبهات می کنند که بسیاری از مردم مقتود ایشان نمی فهمند و جواب نمی توانند داد و اصل
 ضلالت ایشان تکلم بکلمات مجمل است که در کتاب خدا و سنت رسول خدا شری و عینی ائمه
 یافت نمی شود نه احدی از ائمه سلیمین بران قائل شده مثل لفظ جسم و جوهر و عرض و حجت و غیر
 و تمکان و نحو آن پس نسب بحال غیر عارف بحال ایشان اعراض از کلام ایشان است تا باطل
 را حق نداند و یکی از صنایع ایشان نسبت کردن اعتقادات باطله بسوی ائمه اهل سنت مثل
 شافعی و احمد و مالک و ابو حنیفه است حمل آنکه اینها هرگز تکلم بآن ذکر کرده اند و لهذا چون از ایشان
 مطالبه نقل صحیح از ائمه مجتهدین و غیرهم می رود که اگر این اعتقاد فلان امام است سبند و است
 بیارید عاجز می شوند و کذب ایشان ظاهر می شود و این اصل ضلال جمیع از معتزله و غیرهم است
 که پیش مردم اظهار تنزیه می کنند و حقیقت آن تعطیل بیش نیست پس معطل عابد عدم است و مثل
 عابد صنم و معطل اعمی و مثل عاشی است و دین خدایان فلولند و دران و جفا کننده از انست
 و چنانکه ذات او بچهره ذات مخلوق نیست همچنان صفات او مثل صفات مخلوق نه بلکه وی
 سبحانه موصوف است بصفات کمال و متزه است از جمیع نقص و عیب و زوال و در صفات
 کمال هیچ شی با او مثل نیست و مذہب مذهب سلف است اثبات بلا تشبیه و تنزیه با تعطیل
 و همین است مذہب ائمه اسام مثل مالک و شافعی و ثوری و اوزاعی و ابن مبارک امام احمد
 و احمد بن ابی حنیفه و همین است اعتقاد مشائخ معتزلی مثل فضیل بن عیاض و ابی سلیمان دارانی
 و سل بن عبد القدر سیری و غیرهم و میان این ائمه نزاعی در اصول دین نیست و همچنین اعتقاد یکی
 از ابو حنیفه و عینی و عتبه ثابت مثل موافق اعتقاد این ائمه است و باین ماطق است کتاب سلف

در این زنده اند و در ازل حدیث از خدایه و غیر ایشان در برین متفق اند و کتب سوادیه و اذیان
 سلطانی و کتب معتدلی روی زمین الا شر و مرقه قاید و مجیه معتزله و فرحویه و کیکه زبانی و
 باری ایشان موافق افتاد و از گرفتاران سلاسل فلسفه و عقولات و عقیدان علوم کلاسیه
 و متخذان اهورا و خرد و بلذت غیر و دنا و دشنامات و نفی مائت سلطت صاحبین و اندک انصین ایم
 و در معانی مضمون از کتاب و سنت و ایشیهات باطله و ترقیقات ذائقه و تعقیقات فلسفیه
 و در باب تحریف کلم از من و اشیای دنیایم و اوقالی خبر داده که در حقیقت کم و بیش و حاصل و ماحیه
 و ذوب و خداد و بود این جیاس کو یونیت در دنیا از آنچه در آخرت است مگر نام و چون این
 مخلوقات فانی و مبدل و آنچه در آخرت موجود است با وجود اتفاق در اسمانیت پس خالق علی
 علی در علو و ربانیت از خلق اعظم و با علی باشد و اولی اگر چه موافقت در اسمانیت است و اوقالی
 نفس خود را می و علم و سمیع و بصیر و ملک و رؤف و رحیم نام کرده و بعضی مخلوقات را هم باین نام
 سببی نمود و حال آنکه این می و آنچه نام می و این سمیع و بصیر و رحیم است و در این
 رؤف و رحیم مانند آن رؤف و رحیم است قال تعالی هو العظیم الحکیم و فرمود بشرایه
 یَعْلَمُ خَلْقَهُمْ و قال ان الله کان سمیعاً بصیراً و فرمود یَعْلَمُنا هه سمیعاً بصیراً و قال
 ان الله بالاناس لرؤف رحیم و فرمود و هو یصل علیکم بالمقامین بر رؤف رحیم
 با آنکه در صفت خالق و مخلوق هیچ شباهت و مماثلت نیست مگر در اتفاق اسم و این است
 کتاب خدا از اول تا آخر و صفت رسول او و کلام صحابه و تابعین و سایر اشیاء که دلالت
 می کند بر این ظاهر بر آنکه اوقالی فوق عرش فوق سوات سیاهی بر عرش باطن از خلق است
 هیچ است که شک نمی کند بصیر است که ریب نمی آرد و عظیم است که جلی نمی کند و اوست که کمال
 نمی نماید و عظیم است که انسیان و مسمونی کند و قریب است که فاضل و لایس نمی شود و حق می کند و حق
 می خندد و شادان می شود و دوست می دارد و ناخوش می دارد و دشمن می گیرد و در ضایع
 می شود و دشمن می گیرد و در محبت می کند و می بخشد و می دهد و عقوبتی کند و مصلحت می نماید و فرود می آید و شهب

این طعن او قسم احتمال سابقین اولین را انفسار و مابین و سایر صحابه و تابعین است که اهل
 مسند و ائمه ایتان در رقم و حسن در حل و تدبیر ساری سخن و اهل کتاب اندوه و ضرورت لازم
 این طعن آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلام باین الفاظ و عبارات می کرد و لیکن
 معانی آن نمی دانست یا نمی دانست و لیکن ضلالت است و دومی در اشت و این خطای
 عظیم و عبارست هیچ است نمود با عدم نه لا مثل له ولا تشبهه ولا حد ولا بد ولا طهر و
 لا معین نیست او را و ذات و صفات مانند بی و نه ضد و نه ذکر بر خلاف او و نه خلاف
 میسر را گویند و نه یک جنس را و نه پشت پا و نه در دگاری کننده و داری دهنده و لا یلحد
 و لا یلحد و لا یلحد و نه با غیر خود یکی شود و در سر خود در آید چسب یکی شدن و دخیل محال است
 و دومی باینکه ما ذات دارد و دگرگون در غیر از صفات اجسام است مثل آب و گل و آتش
 و رنگ و درشتی و درخت و نفس و در سرائی آنجا دیکه شدن و دخیل محال در پند و خیر
 و آن دو قسم است سربانی که انقسام مل مستلزم انقسام حال باشد مثل سفیدی در جامه که از
 انقسام جامه سفیدی قسم شود و دوم طریقی که چنین نباشد مثل حلول آب در سبزه تنی ازین
 هر دو منزه است و اینجاست در حلول و اتحاد با لعل که در مثال تعالی و حقیقی الاله من یتحد
 حقه ان لا اله الا الله که تمام قرآن مطلق بملوای تعالی از خلق است پس قول جودیه بملوای
 همراه است متصف جمیع صفات الکمال منزه عن سماء القص و الود ال موجودات
 همه صفتهای کمال میی هر چه از سر و پا و کمال است او را ثابت است پاک است از هر چه زشت
 مقرر و ال ملار و سر و پاه تعالی الص و دین فیه یتم حاکم الود فی العقل بلزمت
 عقل و مراد کوائف آن در عقل است که چون او را علی النفس گفته حکم استماع رویت مادامیکه
 بر این جهان قائم است و کند یا که اهل تمام استماع است و اینقدر ضروریست و هر که دعوی استماع
 کند بر این بیان لازم است و اهل علم بر امکان رسیدن و وجود عقلی و می استدلال کرده اند
 عقلی و مراد نیست و تقدیر عقلی است که کسی علیه السلام سوال بر وی کرد که کمال تعالی

دت اری نظر ایات پس اگر من نمی بود طلب آن چهل جای می زنی خدا نه و ملا می
 می بود یا نه و نیست و طلب محال و انبیا علیهم السلام از آن منزه اند و نیز حق تعالی تعلیق رویت
 با استقرار میل کرد و استقرارش ممکن است در نفس الامر و معلق به ممکن ممکن باشد زیرا که معنی وی
 اخبار ثبوت معلق است نزد ثبوت معلق به و محال بر هیچ شی از اعتبار ممکنه ثابت نیست و اجبه
 بالنقل واجب است بتقل یعنی ثابت واقع است و آن برد و گونه باشد یک که آنکه شکستف شود
 باکثبات تمام بلج که از تصدیق عقده اکثر باشد و این مری زان بر علم است و آن اثبات شی است
 که با بوجاهه بصیرت آنکه اگر کسی بوی مایه بیند پیر چشم پر شده و درین دو حالت بی شبهه بر وی شکستف
 باشد لکن انکشاف وی در حالت نظر اتم و اکل خواهد بود نسبت این حالت مخصوصه می گویند رویت
 چشم سرست و لیکن این دیدن بر دو موازات و مقابل و جهت و شکل و لون بود زیرا که رویت
 نوعی کشف و علم است اما اتم و واضح از علم یعنی این رویت بر وجه قارق عادت بنیر اعتبار مقابل
 باین حاشه بصیر باشد چنانکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است ای ادا که من در راه
 ظهر می روم و اهل الشیخان و چنانکه او قتالی مار می بیند و باین وجه قائل از معتزل و غیر ایشان
 از اهل سنت و این حق است و نیست خطای ایشان مگر در تأویل کردن رویت باین معنی و ما
 یعلمنا و یله الا الله یا حصر کردن آن درین معنی با وجود عدم دلیل حصروم آنکه تمثیل شود و آنکه
 برای ایشان بصیر کشیده و کائنات جناب قدس او باشد و منزه بود از حالت خلق و تصور او بام ایشان
 چنانکه نیست مذکور است ان الله تعالی یجلی بصیر کشیده لاهل المواقف و فرماد خدای ربی و هی علی
 کرسیه و فرمود ان الله یکلم ابن آدم شفاه الی فید ذلك و ناظر درین احادیث میان رویت است یا اتم
 بظاهر کننده منظر شود با ثبات عالم مثال و قاعده اهل حدیث مقتضی همین است چنانکه سیوطی بر آن تبیین کرده و
 دلیله محدث گفته به القول و الیه ما ذهب یا گویند که این دو قاع و در حسن ظاهر و بیدر بصیرت تمثیل شود اگر چه
 خارج من هیچ نیر در این است بن سعید و قوله تعالی یجلی بصیر کشیده لاهل المواقف و فرماد خدای ربی و هی علی
 سید کی از ایشان بوی آسمان سیدید و نیست و قائل بر جمع می نگریست و این ماجنون گفته هر چیزی که در رویت

و مثل در حشر آمد و می دوی آن که میر انصاف خلق خواهد بود و اد تعالی بر آن ازل و تنبلی نخواهد بود
دوی با خلق مناجات و محالست خواهد کرد و درین حالت میر تسبیح از کتک و غیره مثل خواهد بود
تا مانند کدی بر هر شئی قادر است یا آسمان مثل برای تعظیم خانی دیگر که در وقت سرین میست
از اهل حق نمی نماید و الله و برین تقدیر و جدا از کجشهای مسخر خود و پدید بشکل در لون و دما
چنانکه در خواب و بختی شود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رأیت مرایی فی آسمان
صواعق و در سوره شام پس چنانکه در دنیا خواب می بیند آنجا همان نظر
کند شاه ولی الله محدث و باری گشت این هر دو وجه را فهم و اعتقاد می کنیم و اگر مراد خدا و رسول
غیر این هر دو وجه باشد همان ایمان آورده ایم اگر چه بعینه معلوم نباشد را آری گشت و چون
آن حضرت خدا را در خواب بصورت شخص جبارست و بعضی مشایخ ذکر کرده که اد تعالی را
و عقیبتی تمکلات صور به باش و باین بسیاری از اشکالات داهی می شود و چنانچه خالی نش
این منام کرد و دوستد و درین مقام نموده و علی قاری تعقب وی ساخت و میان جواب را
تعیین جواب پرده است گویند ابو حنیفه خدا را صد بار بخواب و بیدار و بختی در خواب و بیداری تعالی
پرسید ای رب مقرران بکدام چیز تو را و یک می تو فرمود و بکلام من یعنی قرآن کریم گشت
بنفیدن یا غیر آن فرمود و بهم باشد یا غیر نعم و آنورید و تعالی را در منام و بیدار و رسید را و بگو
تو چگونه است هر دو بزرگ نفس خود کن و بیایا بچنین از عمره زیات و ابی العارس کرمانی و حکیم
قرنی و دشمن لایله که در وی و غیر هم مرویست که اینها خدا را در خواب و بیدار و آنرا منصرف از تعقیب
باستمال و دست و در منام رفته و حدیث عار دست روی و بعد و بدین رسول صلی الله علیه و آله
و سلم در منام و جمعی از ائمه اسلام چه جای انکار و با هم است و قد ورد الدلیل الیهی ما یحی
رؤیة المؤمن من الله تعالی فی الدان الا کسرت و در حدیث که در حدیث است دلیل سعی بوجوب
گردانیدن رؤیت نعمت ان تعالی را در سرای پسین که جبارت از روز حشر است اما کتاب
یس قول الله تعالی است و نحن لا یکن فی قلبنا کافر و لا فی لساننا کافر و لا فی یدنا کافر و لا فی

این عرض و چه افعال اختیار یابد که این همه مخلوق اوقالی است اسباب و وسائط از پیش
 ازل خود ساخته بلکه دلیل بر نبوت فعل خود کرده است نقاب عارض گل جوش کرده و ما با تو بود
 کرداری و در پیش کرده و ما با چنانچه عقلا از حرکت جمادات بی حرکتی بر نبوی دانسته که این
 حرکت فراخو زمان این با نیست بلکه این افعال نیست و رای اوست که بر تیر از گمان نمی
 از گمانداری میندال خود به پیچیدن آن عقلا که چشم بصیرتشان کل شرمیت شکل شده است
 می دانند که ممکن است مثل خود در امکان گرفته افعال یا عرضی از اعراض باشد می
 کرداری این قدر فرق در افعال اختیار یابد که گمان و حرکت جمادات شمع است و ایمان
 بدان واجب که حق تعالی بندگان را صورت قدرت و اراده داده است و عادات الهی است
 که هرگاه بند و قصد فعلی کند حق تعالی آن فعل را پیدا کند و بوجود آورد و بنا بر همین اراده و قدرت
 جبار را کاسب گویند و مدح و ذم و ثواب و عذاب به آن مشرب است و آنکار فرق در میان
 حرکت جماد و حرکت حیوان کفر است غلات شمع و خلاف بر است عقل و غیره از خالق بی
 ارشاد استنجم کفر است و لهذا آنحضرت قدس سره فرمودند که هرگاه بخواهد معتزله
 قائل آنکه بنده و کار و بار خود قدرت مستقل دارد و افعالش مخلوق است و واجب تعالی با
 و مان و نیست پس قدر را انکار کنند و قول ایشان قائل مضبوط قرآنیه است قال تعالی
 رَاَهُمْ سَخِرَ لَكُمْ مِمَّا لَكُم مِّنْهُنَّ و محسوس قوی از کفایت که بد و خالق قائلند خالق خیمه را
 بر داند و خالق شر را بر این ناست و قدریه در حقیقت از ایشان نیز برتر اند که قائل آنکه افعال
 غیر متناهی زیرا که بندگان خدا را جبر خدا که شمار تواند کرد و ایشان هر بند و افعال
 خود شری گویند من الکفر و الا یان و الطاعة و العقیان از کفر و ایمان و طاعت
 و عقیان و مراد افعال و درین سلسله اعم از فعل قلب است و افعال معتزله از اطلاق لفظ
 بر عباد و تماشایی می کردند و انکار بر لفظ میجود و متبرع و نحو آن می نمودند چون حیاتی آمد وی و
 اتباع وی دیدند که منی هم یکی است که اخراج خیر می از حایم بسوی وجود باشد و است

بر اطلاق لغت خالق بنمود و طایفه کلام چند حسب ازان جواب داده اند که در کتب بسوطة
 مذکورست و بعد از آنکه مختار خالقیت عید را مثل خالقیت او تعالی نمی دانند زیرا که بنده و مقدر
 بسوی باب و آلات مخلوق او تعالی است ولیکن طایفه ای ماوراءالنهر و تفصیل ایشان درین سلسله
 بسیار بسیار کرده اند و معتزله گویند مافرق می کنیم در میان حرکت ماضی و حرکت تعریفی و انفسی
 زیرا که اول اختیار است نه ماضی و اگر همه مخلوق خدا می بود قاعده تکلیف و مباح و حرام و ثواب
 و عقاب باطل می شد و این ظاهرست و جواب آنست که این الزام متوجه بر جبر است
 که قابل از این نیست کسب اختیار و اما ثبات میکند حاصل کلام آنکه افعال عباد مخلوق خدا و افعال عباد
 و کبریه و الله سبحانه و تعالی و ما کملون و این اشارت میکند که خلق را بخود نسبت کرده و عمل را بعباد منسوب
 ساخته و این که می گویند فضل از حق و کسب از بنده است بعقل و دینی آید و کتاب و سنت بدان
 حکم نمی کند فایده می کلام با اراده و مشیعتته تعالی و تقدس و این همه افعال عباد و صغیر و
 کبیر قلیل و کثیر نیک و بد کفر و عصیان با اراده و خواستش او تعالی است زیرا که اگر اراده می کرد هرگز
 بنده و خلق نمی شد و اراده و مشیت نزد اهل حق در حق او تعالی یکیست چنانکه پیشتر گذشت
 و حکمه و حکم اوست و این اشارت اگر بسوی خطاب تکوین باشد و نیست که افعال تعالی
 لا تعالی امره اذ اراده شئاً ان یفعل له کن فیکن و قضیت و بقضای اوست
 که عبارت از فضل است باز یاد است احکام و برین تقدیر صفت فعلیه است و نزد اشاعره و قضا
 اراده از لایه متعلق با شیا و علی با هم علیه است و برین تقدیر صفت ذاتیه بود و تقدیر بیدار
 و نامدار کردن اوست و آن تقدیر هر مخلوق جدا و باشد که بران یافته میشود و احسن و قبح
 و نفع و ضرر و زمان و مکان و آنچه مترتب بر اوست از ثواب و عقاب و مقصود تقسیم اراده و اما
 و قدرت اوست زیرا که همه مخلوق اوست و این قدرت و اراده را می خواهد برینا بر عدم اگر اراده
 اجبار و کافر و فاسق و کفر و فسق خود بخود نیستند که تکلیف ایشان با ایمان و طاعت صحیح نباشد
 زیرا که او تعالی کفر و فسق را از ایشان اختیار ایشان اراده کرده پس هیچ جبر نیست چنانکه کفر و فسق

از ایشان اختیار معلوم کرده بود و تکلیف بحال لازم نیست و بالعبار افعال اختیاریه ثابت
 بآن کانت طاعة و یقیناً این کانت معینت و بندگان را کارهای اختیار
 که از او اختیار ایشان میاوردی کرده و دیگر بر او نظر از ثواب را و می شود مردان اگر از افعال
 طاعت و فرمانبرداریست و عذاب کرده می شود مردان اگر از فرمانی و حیسان است نه چنانکه جبر
 در کرده اند که بنده را اصلاً فعل نیست و حرکاتش بمنزله حرکات باز دست که هیچ قدرت بر آن
 ندارد و نه قصد و اختیار و این باطل است زیرا که فرق میان حرکت بطش و حرکت ارتعاش فزونی
 بیست و معلوم است که اول اختیار است نه ثانی و اگر بنده را اصلاً فعل نمی بود و تکلیف او
 صبیح می شد و تحقق ثواب و عقاب بر افعال او ترتیب نمی گشت و اصول من قطعی نماند
 است که تو که تعالی بجزاء و پسا کانی ایتم باین که تو را تعالی محسن و مکار و قلیس و مکرر و محسن
 کثا و قلیس و کفر و با آنکه فعل بنده اختیار است هیچ اختیار او درین اختیار نیست چنانکه
 شخصی خواهد که شکلی بیفکند پس اگر قدرت و حکمت داشته است می باید که در سنگ اختیار
 حرکت بیافزید و این بدان ماند که گفته اند مختارانی فعله مجبورانی اختیار را یا اختیار
 در صورت و جبر در نفس است و منتهی جزا و راجع بسوی ترتیب بعضی افعال بر بعضی است
 مثلاً چون او تعالی حالت در بند و بیافزید حرکت او متعین شد که حالتی دیگر روی از نعمت و
 الم یا فریاد پس اشتراط وجود و اختیار و کسب در جزای احوال بالعرض نیست نه بالذات و این
 تحقیق مفهوم از کلام صحابه و تابعین است و در حقیقت این مسئله اقتضا و قدر و سبب و اختیار مقام
 میرت و عزت و بجز و سکوت است و مرجع و آل آن باین آیه است لا یسئل عما یفعل
 و هم یسئلون جعفر صادق فرموده لا جبر و لا قدرا و لکن امدین امدین یعنی نه ب
 حق توسط است میان این دو آن ولیکن عقل در دریافت این امر توسط هم حیران و سرگردان
 و در حقیقت این حیرت و سرگردانی باین بحث و جدل راست کمی خواهند عقاب بر ابطال است
 گفت و ما را این مسئله نیز شایع معلوم شده و ایمان بآن آورده می است و غرض نباید در آن حکمت

بطالت رجالت باشد بیج عمل حقیقت بر بحث موقوف نیست که بایکری و اعمالی که
 میسر باشد ماضی له و بعد شغیدن خبر از شارع اگر در باطن خلجانی و ترویج است فکر ایمان به
 ازین بایکری و احسن منها برضاه الله تعالی و نیکو از افعال بندگان که متعلق مع در جمل
 و ثواب در آمل باشد برضای او تعالی و خوشنودی اوست یعنی بار آورده و بغیر غرض
 و القییم منها که در افعال عباد که متعلق دوم در جمل و عقاب در آمل باشد بلیس برضاه
 نیست پسندیده و ازیرا که بر وی اعتراض است قال تعالی و لا یرضی لیسا و لا الکفر یعنی
 اراده پوشیت و تقدیر متعلق متوجه و محبت و امر حسن قبیح متعلق نمی شود چه غرض آن پیدا کرد
 دیگرست بر راضی بودن دیگر رضائست که امر کند و بفرماید که کن بسیار باشد که امر کند و نخواهد
 که بوقوع آید محبت ممکنه که جزوی کسی نداند و الله یهدی من یشاء و یضل من یشاء
 و خدا را می نماید هر کرای خواهد و گمراهی کند هر کرای خواهد کتاب رست باین مطلق است با وجود
 آن نسبت به ایت بقرآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ضلالت به شیطان اصنام
 واقع شده و این مجازست یا چنین گویند که هدایت و وسع و تاریکی راه رست نمودن
 دوم بقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب اکبست از دیگری نیاید و معنی اول از
 رسول و قرآن آید پس بنیمر سبب هدایت ساخته اند و شیطان را سبب ضلالت و حقیقت
 هم از خداست و مشهور است که هدایت نزد معتزله ولایت موصلا الی المطلوب است نزد معتزله
 ولایت بر طریق موصلا الی المطلوب برابرست که موصلا و اجتهاد حاصل شود و یا نشود و الاستطاعة
 مع الفعل و استطاعت و توانائی هم از فعل است و در زبان اگر چه به الزات مقدم باشد بخلاف
 معتزله که اکثر ایشان قائل اند به بودن استطاعت قبل فعل و آخری درین سلسله موافق بسیار
 از معتزله است مثل بخار و محمد بن عیسی و ابن راوندی و ابوالحسین طالق و غیرهم و ضراریه و کرامیه
 درین سلسله مخالف ایشانند و استطاعت و قوت و طاقت و وسع و قدرت نزد اینانست
 اسامی متعارف اند و نزد حکمیین مترادف و همی حقیقه القدره القیوم بلکن بهما العمل

این استطاعت محققه قدومیت که فعل بآن می باشد اشارت است باینکه این محقق
عرض است که پیدای کند و قتالی در میان آن اقبال اختیار کند و این علت فعل
باشد و بعد بر آنند که بشرط ادای فعل مستند علت وی و باینکه صفت محبت که او تعالی نزد قصد
الکتاب فعل بعد تسلط است اسباب و آلات خلق می فرماید پس اگر قصد فعل خیر که قدرت فعل
می آفریند و اگر قصد فعل شر که قدرت نهان فعل پیدا ساخت چون بعد قدرت فعل خیر را
ضایع می کند مستحق ذم و عقاب می شود و لهذا در ذم کافران مندرج است که استطاعت معذرت
و چون استطاعت عرض آمد و واجب شد که مقارن فعل باشد بزمان نه سابق بران و الا وقوع
فعل بلا استطاعت و قدرت بران لازم آید و آنکه قائل قلیت استطاعت بر فعل است محتمل
می کند باینکه تکلیف حاصل است قبل فعل بالضرورت و در آنکه کافر تکلیف است بایمان و تارک مبلوّه
تکلیف است بران بعد دخول وقت پس اگر استطاعت ثابت می بود و تکلیف عاجز لازم می آمد

این باطل است و مان اشارت بحجاب ازین استند لال می کند و می گوید و یقع هذا الاصل
على سلامة الاسباب والالات والحوادث و ما تمی شود این اسم یعنی فعل استطاعت
بر سبب اسباب و آلات و احوال و چنانکه در قرآن تعالی است و قوله على الناس حج البيت
من استطاعوا اليه و سبيلهم و جهة التكليف تعتمد على هذه الا استطاعة و محبت
تکلیف معتبرین استطاعت است که تسلط است اسباب و آلات بر او نه بر استطاعت یعنی
اصل و حق آنست که محبت تکلیف معتد بر عقل و تمیز و بلوغ است و استطاعت مع انهن که شکل
می گزیند قرآن و حدیث بران ناطق نیست و در علم اهل فقه درین مسئله بحث است چنانکه

احمد بن حنبل و اهل فقه حنفی آن کرده ایم فایز بن الیه و لا یکلف العبد بما ليس في وسعه
و تکلیف داده میشود و بنده آنچه در وسع او نیست برابر است که فی نفسه ممکن باشد چنانکه جمیع
یا ممکن بود و این مسئله متفق علیه است لقوله تعالى لا یکلف الله نفسا الا و سعه ما و امر به
قوله تعالى انما یطلب فی ما یستألفه فی التوبیر است تکلیف نزاع در جاد است معتزلان گفته اند یارب

و اشتری جائز داشته و گفته قبح نیست از او تعالی چیزیست و مایه جسد من الا لعمری المضررب
 عقوبت ضرب انسان و الا نکسار فی الزجاج عقوبت کسر انسان و مما شبه کل ذلك
 بخلافی الله تعالی و در روی گریافته می شود و در مغزوب پس ضرب یعنی زد و کوب انسان
 و شکستگی گریافته می شود و در آگینه بعد شکستن آدمی و آنچه مانا باوست این همه آفریده خداست
 بنا بر آنچه گذشت که خالق همه همان ذات واحدست و جمله ممکنات مستند باوست بلا واسطه
 و مستزکر که اشناد بعض افعال بسوی غیر خدای کند می گویند که اگر قصد و فعل از فاعل با توسط فعل دیگر
 پس بطریق مباشرت باشد و الا بطریق تولید چنانکه حرکت دست موجب حرکت کلیدست
 پس الم از ضرب و انکسار از کسری رایج و این هر دو مخلوق خداست و نزدنا هیچ خلق او تعالیست
 لا صلیع للعبد فی تخلیق غیره نیست کاری بنده بر او آفریدن متولد و اولی آنست که متعبد به تخلیق نکنند
 زیرا که هر چه را متولدات می نامند بنده در اصطلاح دران دخلی و صنیعی نیست نه بطریق تخلیق و نه
 بطریق اکساب و المقتول صیت با جله و مقتول صیتست باطل غرور یعنی وقتی که برای موت
 مقدر شده و دران وقت کشته شده چنانکه مستزکر گویند که حق تعالی بر وی اجل را قطع کرده و دلیل
 کریمه اذ آجاء اجله یخوف لا یستأخر و ن ساعه و لا یستقل فی حقن است و فرمود
 و کن یخیر الله نفسا اذ آجاء اجلها و جردان از آیات پس اجل یکست و جت مستزکر
 اجماع است و ازده است و را که بعض طاعت در عمری افزاید عن انس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان یبسط فی رزقه و ینسأله ف الله
 فلیصل رحمه و الا البخاری و مسلم و حنن شایان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء و لا یرید فی العصور الا البدر و الا
 الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم فی صحیحهم با آنکه اگر با جمل خود می مرد
 قاتل مستحق دم و عقاب و دیت و قصاص نیستند زیرا که موت مقتول بخلق و کسب نیست
 و جواب از اول آنست که او تعالی می دانست که اگر زید طاعت نخواهد کرد و جیل سال خواهد زیست

لیکن معلوم است که آن طایفه خواهر و برادران و محارمین و سالخورده و پیران و سبب این زیاده
 بستی این طایفه است یعنی بر علم نهاده است که آن طایفه شی بر و این زیاده است هم نمی نشود
 یا سخاوتی آنکه در سبب تقصیر و تنهایی بر مثال قید است بنا بر ارتکاب او شیخ خسته و
 کسب کردن ارضی را که خدا تعالی آن خلق موت فرموده بطریق جبری عادت چنانکه فصل
 آنکه است کسب یا اگر شیخ غلط نباشد و انصاف و انحراف نیست خلق الله تعالی موت
 قائم است بر و در آخر و در سبب بند و در این سبب نیست نه تخلف و نه کسب و نه بی این امر
 بماند که موت وجودیت بریل و در تعالی حاکم است و الحقیق و اکثر برانند که مدیست
 معنی خلق موت و در است و الاصل و اصل و در موت و مرگ یکی است نه چنانکه کسی زعم کرده
 که مقتول را در اصل است یکی مثل در یک موت و اگر کسی شاکل اهل خود که موت است می زیست
 در نه چنانکه فاسد گویند که حیوان را اهل طبیعت است که وقت موت است بمثل بر طوبی و انطفا
 و در است فریضی و دیگر اهل باختری است بحسب اوقات و امراض و الحوائج و رزق و در این سبب
 رزق است زیرا که رزق نام چیز نیست که می فرستد خدا بسوی حیوان پس می خورد و از او این
 که همه ملال باشد و گاهی حرام افلاق مآئین و آتیه و الا در حدیث الاصل الله رزق الله
 بر آن حال است و بر کسی استیضای رزق خودی کند چنانکه لی قنات نفس حق نیست که
 در قضا بان شایسته می کند و در حرام رزق نیست بجهت آنکه تفسیر کرده اند از جمله که
 که مالک آنرا بخورد و با آنچه انتفاع بدان منیع نباشد و این جزو ملال نخواهد بود و لیکن بر تقدیر اول
 لازم می آید که اگر جواب می خورد رزق نباشد و بر هر دو وجه لازم می آید که اکل حرام طول عمر خود
 است و رزق خدا بخورد و بنای این احکامات بر آنست که اضافت بوسی تعالی در معنی رزق
 نیست بر رزق گر خدای واحد و بنده بر اکل حرام مستحق ذم و عقاب است و هر چه مستحق با و قضا
 باشد قبیح نبود و ترکش و در خوردن کوشش و عذاب نباشد و جواب آنست که این ذم و عقاب بر
 سوره مباشرت است اسباب را اختیار خود و لا یفصلان الا یاکل الانسان من رزقه ان

او با کمال غیر از قدر و تصور نمی شود که کدام آدمی رزق خود بخورد یا غیره و رزق او بخورد
 زیرا که غذای هر شخص که او تعالی مقدر کرده واجب است که آن قدر را بجا آید که بخورد و خوردن
 دیگری از آن متنجس است و بعضی ملک متنجس نیست و الله تعالی یضلل من یشاء و یهدی
 من یشاء و او تعالی اگر آدمی کند هر کس را که می خواهد در آدمی نماید هر کس را که می خواهد در آدمی نماید
 در اینجا و الاست موصی است نه بیان طریق زیرا که این ماست در حق جمیع عباد و مباح
 الاصلی للمعبود فلیس ذلک بواجب علی الله تعالی و چیزی که نیکوتر است برای بنده
 واجب نیست بر او تعالی و الا که آن فقیر مغرب بود و نیاز او آخرت را نمی آفرید و او را امتنان بر
 عباد و استحقاق شکر در نهایت و افاضه نفع خیر است می بود بجهت بودن این امور ادای
 واجب و امتنان او بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فوق امتنان بر ابی جبریل بود چه
 با هر یک همان که در حق او صلح بود و نه برای سؤال عصمت و توفیق و کشف ضرایع و سبب در
 خصم و رضا و هیچ معنی می بود زیرا که هر چه در حق هر چه مذکور و مفسد بود که ترک آن بروی
 واجب است و چیزی در قدرت و بی سبب نیست بمصلح عباد باقی می ماند زیرا که ادای واجب
 کرد و بجان آفرین که مفسد این اصل یعنی در حق اصل بلکه اکثر اصول معتزله پیش از آنست که بکسر
 در آید و بنای این مفسد بر تصور نظر ایشان در مضاف آید و در سوخ قیاس غائب بر شاه در
 طلب ایشان است و هیچ شیئی بی باج یا بجا نیست و واجب نمی شود و آن که نام غیر است که بروی
 چیزی واجب تواند کرد آری گاهی و عده چیزی می فرماید و ایفای آن وعده می نماید بکرم
 فضل خود چنانکه در قرآن کریم آمده **إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ** و جز آن از آیات
 احادیث که دلالت دارند بر آن و در هر دو حالت محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم
 و یکس را بروی حق و استحقاق نیست الا آنکه خبر داده که مطیعان را ثواب و هم و عاصیان را
 عقاب کنم و لا بد این چنین خواهد بود که وی گفته ولیکن بروی لازم نیست اگر فرضا خلاف آن
 اند که راجع نباشد که گوید چه چنین کرده و جمیع افعال او ضمن حکمت و مصلحت کلیه است

و موجب نیست و بی لطف جبری ماس و مصالح ناس و نیست قسح از وی بلکه هر چه می آفریند
 در وی با مقدار حیرت و حکمت است و در افعال خود مصلوب بسوی خود و غلام نیست بلکه بر ماس
 حکمت می فرماید در هر خلق و امر آنکه استکمال نفس و سعادت خود بخیزد کرد و بات و ادرا
 عایت و غرضی بدان تعلق بود که این ضعف و تسبیح شافی الوهیت است و امارت و دست و
 امکان لا اله الا الله کارهای خدا را غرض خود چه صاحب غرض و خلق بود و فواید و
 منافع مراعات حکمت و هر کار او را منجلی است و او را بدان استیلا خود وجود و حق خلق
 و منافع و مصالح ایشان نیست بدات و بی تمالی یکسانست و لیکن هر چه می آید و بیکد با آنکس
 رعایت و مصلحت خیر بر وی غیر لازم و موجب است لا حاکم سوا الله نیست حکومت کسده و جز
 وی حکم حکم او است لقول تعالی این الحکم الا لله بعد اسوگند که حکم او بر او واجب و مندوب و صلاح
 و کرده و حرام از فوق عرش بود و پس هر که حکم بوجوب یا حرمت چیزی کند بغیر حق و تعالی و
 معترقی کذب بر خدای تعالی و لا تعالی و لا تعالی ای القاصیه الیه استکم هذا احلال
 و هذا احرام فاعلموا ان الله لا یهدی القوم الضالین و لا یهدی القوم الضالین و لا یهدی القوم الضالین
 لا یهدی القوم الضالین پس در وجوب فعل بیکدی است باشد و حلال و حرام و حسن و قبح سب ثواب و
 عقاب گردد و نیست للعقل حکم و حسن الاشياء و قبحها و نیست عقل را حکم در حسن
 قبح چیزی بلکه این حکم خاص با و تعالی است و برین امداد فقها حس آنکه وی بدال امر کرده و قبح آنکه
 ازاله نموده و پس حسن قسح ایتیار راجع با مروتی شایع شد عقل را در نیامد عقلی است تا
 حکم کند که این نسل من و موجب ثواب است و این فعل قبیح و موجب عقاب است پس یکدی
 و کجاستان می باشد و دعوت شرح لوی نه رسیده و بهما سخا از عالم بر رفته و با مردم آهسته
 نموده و در آخرت با خود و مسائب نشو و اگر در ایمان و توبه و بدعتی شایع که این قدر بر سر
 را که صلاح عالم را بداند و در یاد که آن نیست موصوفت بصفت کمال بعقل و احب می گوید
 زیرا که این شرافت موقوف بر شرح نیست عقل و نظر در تفسیر عالم انتظام و بی ان حکمی کند

مستتر از حسن و قبح متقابل است و قوله تعالی و ما لکم من عند ربکم فخر
 اول است و در رسول را در اینجا تاویل بعقل کردن دلیل بر عقلی قائل است این هم گفت چهار
 مرتبه اول است و اگر ابو حنیفه رحم آمد که فعل در ذات خود در حسن است و قبح و حسن و قبح بیان
 معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت گردد این را بعقل نتوان دریافت والا در معرفت تعلق
 حق و ذم بعقل چنانکه عدل و ظلم و معرفت بودن آن صفت کمال یا نقصان چنانکه علم و جهل
 بعقل سخن نیست و در و اما تیریدیم جمع قبح بقضا و حکم و تکلیف او تعالی است لکن گاهی بعقل بعض وجود
 مصالح آن ادراک می شود و مناسبتش ثواب و عقاب دریافت می گردد و گاهی به خبر یا خبر
 رسل و صحیح معلوم نمی شود و عذاب القبر الکافرین و لبعض عصاة المؤمنین و تنجیم
 اهل الطاعة فی القبر بما یعلمه الله تعالی و یرید عذاب کور برای کافران بعض
 مؤمنان گناه کار و سائلش اهل طاعت در قبر پنجه خدای وانه و میخا هر حق است امر او بقبر عالم
 برنج است که واسطه است میان دنیا و آخرت کافران و مؤمنان فاسق و راسخ دران عالم در
 محنت و عذاب و طبعان و در ناز و نعمت باشند قال تعالی انما یرى صنفان حکیمین فاحد و
 و عشیما و بین مرقع من الساعة اذ یقولون ان فی ربهم من العذاب و فرمود انظر فی
 قادی خللنا نارا و فرمود و لکن یرى هم من العذاب الاذنی کون العذاب الا کثیر
 ای عذاب قبر عذاب آخرت و فرمود و یثبت الله الذین امنوا ایا القبر الثابت فی الجحیم
 الذین امنوا فی الاخرة و این درباره عذاب قبر نازل شده و در حدیث عائشه رضی الله عنها
 که وی پرسید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عذاب قبر فرمود عذاب قبر حق است عائشه
 گوید ندیدم بعد آنحضرت را که نمازی گزارده باشد مگر آنکه پناه جست بجد از عذاب قبر متفق
 علیه و در حدیث دیگر آمده القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر
 النيران رواه الترمذی و حسنه من حدیث ابی سعید الخدری و در حدیث
 عثمان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان القبر اول منزل من منازل الاخرة

فان سجدت فبا بعد ايسر منه وان لم يرح فبا بعد اشد جهده واما ابن ماجه
والترمذي وقال حديث غريب وقال صلى الله عليه واله ايلم استاذ هو امن
اليوم فان عامة عذاب القبر منه رواه الحاكم من حديث ابن عباس رضي
واخرجه الدارقطني من حديث انس بلفظ تنزه هو واما حديث درين معنى ودر
احوال آخرت بسيار وبتواتر المعنى است اگرچه احاد آن يكدم تواتر فرسد ودرين باب اهل علم
مؤلفات مستقله بنكرده اند غرض طور ششم شرحى دارد و فقهى بربايات تثبوت سينوى دم دارد
درين فن دو كتاب مشهور است شرح الصدور باحوال الموتى فى القبور و اليود السافره فى احوال المائت
و ترجمان پيرو و در فارسى مسمى بقصر الامال فى بيان احوال و المالك از ماهى ربيع المير خان
مراد با دى دم در جلدى بدوده و خيلى نفزا فاده و غيرتاشى ثناء و الصديقى سبته دم و در ساله قسم
درين باب ازين هر دو كتاب فراهم آورده اند بسيار خوب و مرغوب است و كتاب طبع هم
رسيد و شرح بر ترمذ و جمع التثبوت شرح ابيات التثبوت نيز درين باب سنت و ثنائى بهتر و اول
و بعضى معتزله در دوى از كراميه در و انشائى و عذاب قبر كرده اند اين دليل كه ميت چاد است
همچى حيات و ادراك او است پس قندش محال باشد و جواب آنست كه حق تعالى در
جمع اجزاء يا بعضى دوى نوعى لذات حيات مى آفريند كه بان الم عذاب است تنعيمى نيابد بدين تسليم اعاده
روح و تمام بدن هر ذى كرمه متحرك و غطرب گردد و از عذاب بر دوى اندوه شود و نسبت تمام كرمه
غريق در آب و مأكول در بطون حيوانات و مصلوب در مهاد عذاب كرده مى شوند اگر چه اراكل
الطباع دست جمند و تير كه تامل در عذاب ملك و ملكوت و غرائب قدرت و جبروت
دى جهان كند امثال اين مساملات را ميرگز مستبعد انكار تا استحال چه رسد و حفظ قبر هر چه
تا آنكه مومن كامل را هم مياشند حديث ليمان شى منها احد لطفى سعد بن معاذ الذى
احتزله عمر بن الخطاب و اهل السنن و سوال منكرو تكدير و سوال منكرو تكير از
ميت و قبر حق است و اين هر دو و فرشته اعظم و ميب و سياه كه بوشم كدر قبر در ايند و بدين

ادب در کار و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دین وی سؤال کنند اگر بتوفیق الهی دانایم و سزا
 بهمانه جواب سؤال ایشان مطابق حق گفت در نماز و نیت باشد و چون نوعی و سزا
 رحمت رود و قبر در حق وی بانی از باغهای بهشت گردد اللهم اجعلنا منهم و اگر خدا نخواهد
 جواب با صواب نگفت در محنت و عذاب بود و قبر بر روی گوی از گویای و در رخ شود آیات
 احادیث بسیار بلکه بیش از حقیقت اینها مطلق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن
 بعلم الهی مفوض باید داشت خواهد یا نه و میباید یا مقابله روح یا بغیر آن هر چه از وجود که
 قادر مطلق دانند و خواهد در حدیث اسما و نیت الهی بکبر نزد نفسانی و غیره آمده اند گفتن
 فی القبر بقدر بیا من فتنه الدجال و سؤال بعد از دفن باشد بلکه بعد از غیبت مردم
 و چون بیت را در تابوتی نهاده نقل بکنان دیگر کنند مسؤل گردد و اگر زنده خورده است هم
 در شکم او پسیده شود و اینها را سؤال نمود و اگر بدواز توحید و احوال است بود بطریق تشریف
 و تعظیم و شایع بعضی از اذیت و عیبت و عقیده عمل نمیشد و اکثر بر آنند که اطفال مؤمنین
 مسؤل شوند و لیکن ملاک بعد از سؤال تلقین شان کنند و بگویند بگوای ربی و دینی
 الاسلام و نبی شیخ صلی الله علیه و آله و سلم را امام ابو حنیفه در اطفال شکرین
 توقف کرده بجهت تعارض اول و در جواب و عقاب هم متوقف شده و حق همین توقف است
 زیرا که شارع تأیید السلام هم در آن توقف نموده و فرموده الله اعلم ببعثنا فی ایتامنا
 و چون مانیتر سؤال بود بجهت عموم ادله و ابوحنیفه در نیت ثواب مسلمانان این توقف کرده
 کافران ایشان با اتفاق مذنب باشند و این عهد البرگشت کافر مجاهر را سؤال نبود بلکه بی سابقه
 سؤال خدا بش کنند و متان را سؤال بود و احادیث با استثنای شهید و مرابطانی میل الله
 آنکه روز جمعه یا شب جمعه مرده باشد و آنکه هر شب سور و تبارک لذی خواند و اگر ابلت است متقا
 در سال مرده بسیار آمده و حدیث جمعه ضعیف است و ترمذی گفته سوال قبر از خدا نص
 این است در حقه است و حکمت در تعلیل عذاب ایشان در برزخ تخمینش و ثواب عاصیان است

کار در تریاست پاک از همه گناها نیریزد و از دست طاعت من خدایا لا اله الا الله سمیعاً این همه
 ثابت است بر لای سمیعاً از آیات و احوال و پیش و زبیرا که این امور یک است غیر صادق بل
 خبر داده و مخصوص بر آن نامی شده و تمییزی. تفسیر است که متون را در اعتقاد آن دلی و تصدیق
 بجان مسیح شک و استسبانی شی مانند پامی عقل و اینجا چون است و در احوال و پیش آمده که در قبر
 است همانا از دم آید با هر که اگر کسی از آنها دم زنده تمام دنیا و آسمان را آن بسوزند و این آید
 که در دم و صفات ذمیه و اعمال و عقاید و مقامات دنیا است که در آن عالم این شکل مثل مشهور
 عدد و مقدار برای کثرت است یا بحکمط المانع تا آنجا که در آن و اعتقاد با امور آخرت که
 غیر صادق: ال خبر داده و در طریق است که اعتقاد و در دنیا و خارج اما پنجم سرتوان دید
 دین و ندون آن مخلوق و قدرت خداست اجسام بود یا روح اگر کسی در پیش کی باشد
 دیده کشاده بود و خدایش نمایا هرگز نتوان دید و اگر نمایا روح ماقوان دید آسمان است
 و ایمان و متابعت سنت رسول افس و جان دیدناست دوم آنکه در این عالم و در کرم
 و غیره بر مثال دیدن و خواست که نام از زمین آن در نوم متل می شود و نسبت بر
 موجود و واقع است اگر چه در خارج نیست هر چند مقصود باین جائیز حاصل است اما ضعف
 ایمان است و اول اکلم و اطم و البعب حق و بر این سخن خدا مرد و بار اگر روزی که در این خلق
 بار و گزنی است لقول تعالی لَقَدْ أَفْلَحْنَا وَ لَقَدْ أَفْلَحْنَا وَ لَقَدْ أَفْلَحْنَا وَ لَقَدْ أَفْلَحْنَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَتَىٰ مَرْجُوهُ وَ جَزَاءُ مَنْ ظَلَمَ فَطَمَعُ عَذَابِهِ وَ عَذَابُهُمْ فِيهِمْ
 بسیار است و در اعتقاد مسلمانی برین سلسله است که یک اول از دم حضرت و ناب و خوش پیدا
 کرد و از کرم عدم بوجود آورد و بار دیگر نیز قیاد است که یک آن و هق الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَقَدْ أَفْلَحْنَا
يَعْنِي أَنَّهُمْ أَهْلُ الْوَعْدِ وَ بَيِّنَاتٍ لِّمَنْ أَتَىٰ الْأَرْضَ وَ لَقَدْ أَفْلَحْنَا وَ لَقَدْ أَفْلَحْنَا
 آنرا عباد از دم گوید و در حدیث آمده که بارانی از آسمان بار و مردگان از زمین برویند
 میزانت و بکریم از پیام و طوبی و شرارت مبعوث شوند و اختصاص از یکدیگر گرفته شود و زمین گشته

فضل را از فضل هم قصاص گیر و حیوانات را با بقای اجس معدوم سازند و حیوان را کول خاک
 بهشت گرد و رحمت و شرفی نصیب شود و اولی نفعی براس امت اهل عالم و پاک دنیا باشد
 قال تعالی تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فِي الْفَجْرِ مُقْتَضٍ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
 شَاءَ اللَّهُ دَوْمَ بَرَى بَعَثَ أَمْوَاتِ ارْتَوِ بِرَاشَا كَمَا قَالَ تَعَالَى لَقَدْ نَفَخْنَا بِهِ نُفُوسَ فَادَا
 رَبِّهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ دِفْءِ رَبِّهِمْ يَوْمَ ذَلِكَ بَلِّغَ إِلَى الْعَالَمِينَ وَأَنْتَ بِأَعْيُنِنَا
 مَنْ فِي الْأَرْضِ رَاسُكُمْ شَدِيدُ الْإِثْرَةِ فِي حُوتٍ وَبِشْتِ دَفْعٍ وَحُشْتِ وَبِشْتِ شَالِ حَالِ تَامِ
 اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه و راست شناسی إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مَا لَكُمْ
 مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَبِشْتِ دَفْعٍ وَحُشْتِ دَفْعٍ وَحُشْتِ دَفْعٍ وَحُشْتِ دَفْعٍ
 را مراد داشته اند و بقیاست گاه است گفته مراد دارند و گاه سه زبان معنی مراد کرده کنند و از نه آیه
 امت تا دخول جنت یا نار همه را قیامت گویند و اگر نظر عبرت در نگارند این احوال بر مردم هر روز
 می گذرد و ایشان هنوز از این روز در غفلت اند و از خبر شایع و در شک و شبهه وقت شام که در گشت
 فزع و مهول و خوف و وحشت مردم و تمام جانوران را دایا بدو همه در خانه ها و آشیانها می بختند و
 در کجها و گوشه ها در آیند و چون شب شود بخسپند و میزند و پاک شوند و اینجا اثر نفخه اولی ظاهر شود
 و اگر کج و در مردم همه بی اختیار یک ناگهان بیدار شوند و بر خیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفخه
 بعثت نمایان گردد و در اینجا بعثت مرسته از قبور بکلیج اجزای اصلیه و اعاده ارواح بسوی آن
 حق است و فلاسفه انکارش کنند بنا بر این تنازع اعاده معدوم بعینه و این انکار را آنکه دلیلی معتدیه
 بران موجود نیست ضرر بقصود ندارد زیرا که مراد آنست که حق تعالی اجزای اصلیه انسان را
 فراهم خواهد کرد و روح را در آن بر می ریزد و است که این را اعاده معدوم بعینه نامند و از آنست که
 گفت که این اعتقاد قول بتناسخ نیست زیرا که بدن ثانی همان بدن اول نیست چه در حدیث آمده
 اهل البقیع مجرد مرد اخراج احمد و الطبرانی من حدیث ابی هریره بسند حسن
 و اخراج الترمذی و حسنیه من حدیث معاذ بن جبل یعنی اهل جنت بی ریش بی سوتی

و در وزن حکمتی باشد که در این اطلاق نیست و عدم اطلاق ما بر حکمت موجب عیب است و از شدت یا
 موزون اعمال است و حق تعالی قادر است بر آنکه اعمال را در شکل یا جسم نمودن حسنات را اجسام
 قرار ندهد و سیئات را اطلاق نماید یعنی برای تعلیق و تالیف و تزیین و تامل و تخیل آن هر
 قابل شده اند و جمیع موازین در قول وی قائل و قاضی المآزین القسط لیقر الیقین باعتبار
 تعدد است که هر است و هر بنده و هر نوع عمل را نیزانی جداگانه باشد یا باعتبار وزن بود بنا بر
 کثرت عظمت اجزاء و وزن اعمال کیسکه او را گناه نباشد و آنکه او را طاعت نبود و بر فرض اطلاق
 شرف و تعظیم و انشای معصیت و تقصیر وی باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت
 بود چه کافر حسنات نبود و گویند که ثقل کفه میزان آخرت بر عکس میزان دنیا است و طاعت
 ثقل از تقصیر کفه بود و طاعت سخت است و انقصاها این قول سندی خواهد و الکتاب حق
 و کتابی که اعمال بنندگان از طاعات و مناصح و ران مکتوب و ثبت است حق است لقول تعالی
 و المحجوب له قین ما لقیامه کتابا باللقاء منشی و این کتابها مؤمنان را پیوسته است
 و دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین طریق که دست چپ بر پشت چپ پیانند
 یا از سینه بجانب پشت بر آرد برای تمیز میان مؤمنان و کافران و عورت ایمان و رسوائی کفر
 قال تعالی قَامَتِ السَّاعَةُ وَ آؤْتِیَ الْكِتَابَ الَّذِیْ هُمْ فِیْهِ حَاسِبُونَ حَسَابًا بَیِّنًا قَیِّ
 یمُ یُقَالُ لَیْسَ بِهِنَّ وِزَنُ وِزَانٍ وَاَمَّا مَنْ آؤْتِیَ الْكِتَابَ وَ هُوَ ظَهِیرٌ فَعَسَىٰ فِیْهِ فُجُورٌ
 ثُمَّ سِرًّا اَوْ یَصْلٰی سَعِیْرًا هُوَ الَّذِیْ رَآنَا نَسْتُکْرِهْهُ لَیْسَ بِهِنَّ وِزَنُ وِزَانٍ وَاَمَّا مَنْ آؤْتِیَ الْكِتَابَ وَ هُوَ ظَهِیرٌ فَعَسَىٰ فِیْهِ فُجُورٌ
 یا شامل عصاة نیز بود و نزد بعض عصاة را هم بدست راست دهند و لیکن بعد از آنکه در عید
 و اخراج از نار یا بمواجه دهند و بدست راست و بدست چپ یا اصلا کتاب ندهند بلکه
 احوال او را بر وی بخوانند و بدین همه اقوال اشاره از علم نیست و حق آنست که احوال عاصی
 درین باب موقوف است و کتاب و سنت از آن ماست و این همه احتمالات و تنبیهات است
 که بطریق اجتهاد و استنباط گفته اند و لیکن اجتهاد را در امور آخرت مدخل نیست و الحساب حرم

مفسر و از کتاب حساب مست چون کتاب حق چاشت حساب تیر حق بود و از آیات و احوال و
بر آن نامق اند و مردم در حساب متقاوت خواهند بود و بعضی مناتشه زد و با بعضی محبت
بل آید و متقاوت هرگز کین حساب در خست و از خدا لا اله الا الله جعلنا منهم و سلیمان را از اعمال و
بت همان ملاز بدعات و عذبات و کفار را از تکذیب و سلیمان حساب سست اند و از ایلان که
حساب گیرند و اول حساب با جبریل امین شود که امانت وحی را چه قسم بانیار بیاورد و از
حساب گیرند که گواه خود در تبلیغ علوم بحیر علی گیسیت وی گوید اسرائیل است اسرائیل را با ستر
آورد و همه را در بر تن افته و پییران ملاز تبلیغ وحی را از وی امانت رسالت پرستد و اسوال
حق در پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده اند و از طاعت و نصیبت چه قدر زود
حق است لقول صلی الله علیه و آله وسلم ان الله یدنی المؤمن فیضع علیه کفنه و یستره
فیقول اتعرف ذنبک کذا التعرف ذنبک ان فیقول نعم ای هرب حتی قور
بل نه بد و رانی فی نفسه انه قد هلك قال صدقاً علیک فی الدنیا و اما اغفرها
لک الیوم و یعطی کتاب حسناته و اما الکفار و المنافقین فیدنادی بصم علی رؤس
المخلاین هؤلاء الذین کن بی اعلی و یجحدوا لعنة الله علی الظالمین و یغفر الشیطان
عن ابن عمر اول پنج از عبادات سؤال کنند نماز باشد و از معاملات خون و حیات عالم
را بضم و هند و سیات خصیم را بفالم در حدیث آمده و متقاوت نماز مقبول ببقا بله و انگی در و
و در وی مافرضا اگر ثواب هفتاد و پنجم بود و نصف و انگی با وی می صنت اند و در شیت ند رأید
ما خصم از دست رفته نشود و این چنین روز در پیش و خواب بر بستر رحمت پا دراز کرده و می گوید
انچ من یافته ام دیگری نیافته و انچ من فهمیده ام و دیگرست فهمیده و احوام و غفلت و علل و گفتار و
سوفیان و طلمات و شیطیات و سکر و جنونات و دعوی مکاشفات و الهامات همگی خبر از ان
عالم ندارد که چه خواب باشد و کدام روز سیاد و در پیش است تمام روز با فسانه خوانی سپرد و روی قصه
مرگ و آخرت و ابوال ان برل می گذرد و بجای می فراید لا احق علیکم و لا اله الا الله بحزن و ان

و با نیکوئی گوید که لا یَسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَخَفِیْتُ عَلَیَّ مَا جَوَّجْتُ وَحِیْرَتِ کَارِی نِیْسَت مَارِ
 ایان بهر زبان آورده ام و در حکم او راست و کجی حق و بر که حق است یعنی سیار سل علیه
 و آله و سلم را در زمره برحقه باشد که از آنکه زاننده لقره تعالی را آتَمَطِیْنَاکَ الَکَیْ تَر و در حدیث
 آمده مسافت آن عرض یک ماهه یاد باشد آبش از شیر سفید تر و بویش از مشک خوشتر
 و کوزه های دی از ستار دای اسمان بیشتر و روشن تر هر یک یک بار از دوس آب بخورد دیگر
 آتش بی گردد و سنگدور و راه الشیخ ان عن ابن عمرو و در حدیث دیگر عرض بحسب المذاهب مسافت
 مختلف در اما و پیش آمده بسبب اختلاف رعایت احوال مخاطبان است باطل بین فرمود من
 صنعکم الی عدل و در روایت ثوبان حوضی من عدل الی عیان آمده روای احمد
 و الترمذی و ابن ساجته و اهل شام را چیزی در یگفت غرض که هر کس را مسافتی که معلوم و
 مسافت او بود در سفر رود و بعضی اما و میفاید بهر زمان هم آمده مثل مسافت شهر و جز آن و
 حاصل شده بیان و مسافت و عظمت اوست هر سینه را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی عن معمر
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لكل نبی حوضا و انهم لیتبأهون
 ایضا اکثر و ارده و ان لا رجی ان اکون اکثرهم و ارده و آله الترمذی و قال
 هذا احمد پیش غریب و قربانی گفته آخرت را و حوض باشد که نام هر دو کوثر است و ساقی
 آب کوثر علی مرتضی باشد بگرد ام و در سیراب است و تشنه لقای اوست شکل که از ان حوض آب
 خورد و از علی رشیدانه مرده است که هر که محبت ابو بکر در دلش نبود قطره از آب کوثر نشن ندیم
 و الصالح حق و پل که بر پشت دوزخ بنهد حق است و این پل از موسی باریکتر و از تیغ تیزتر
 باشد و تمام خلق را فرمان شود که از وی بگذرند اهل بهشت از وی گذشته و در بهشت در آید بعضی
 بچوب برق بنده و بعضی مثل بار و زنده و بعضی مانند آب و زنده و بگذرد و هر کس بحسب تفاوت
 مراتب بر در دوزخیان را قدم بلند و در دوزخ میفتند و در کسب ان شکره الا و ای کها
 کان علی ربک حقا مقصدا در مرد و عبودیت که است لازم و در حضور ناست هاست

وجميع خلایق را آنگاه بیاورد و در آن نیز ان شاء الله تعالی بیان و پیران را سپس آن هم
 استثنای کرده که لا یستثنی من حیثیکم و لا یختر علیکم شیء من ذلک و این عباس آفت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عموم این آیه من است بعد از نظری بگذرید و دست
 استاده باشد و این چنین سرزد میگرداند اگر کسی از مالای آتش بگذرد و آتش کلستان گردد
 و در ریش آمده آتش بپوشد گوید یا من من الله و انی اظن اللهی پس آن حضرت
 که نور از اتم و اکل آن هیچ انوار نورستان بات آتش بر برابر و بی کاسته نور و بی کدری است
 آدم بود سپس در ناحیه خلیل آنگاه بنامیه بعد از رسیدن چو کار اگر او اینجا که خور بی واسطه
 جلوه گر باشد چه کار کند و حق سبحانه و تعالی قال قال رسول الله صل الله علیه و آله و سلم
 سلم یخلص المؤمن من النار یحبون علی قطرة من الدنیا الحسنة و الله یحب
 لعلهم من بعض مطالعة کلمات یهدهم فی الدنیا حتی اذا اهلوا و انقاروا و الله
 فی دخول الجنة و انما العیاری و احادیث و در بیان مسأله و احوال آن بسیار است
 در کتب صحیح و سنن با چه است و مشرکانی گویند آنرا و میگویند به ما چه صراطی که نیست اگر
 ممکن هم شود تنبیه مومنان باشد و جواب آنست که خدا قادر است که بعد از بیان ممکن کند
 از مسلمانان اهل گرو و اینها که احادیث با آن ناطق است و الحسنة و الله احق و بهشت و
 در رخ بر صفتی که در قرآن و حدیث آمده حق است و آیات و احادیث و او را در اثبات این
 مرد و بجهت کثرت و شهرت رسیده و در مکان نیست و اما اقبال است گویند بهشت در آسمان اول یا میان
 ما فوق سموات سبع زیر عرش و فوق او عرش رحمن است و نازل در زمین و در قولی بالا آسمان
 و نازل در سبزه و توقف کرده و همین مکان را منقول است بلی که می باشد و شرح مقاصد گفته می شود
 در همین مکان در و نیافته لیکن اکثری اند که بهشت زیر عرش است و در زمین نیست
 و میگوید است آله تعالی که در آیه اُخْرَى مِنْهَا مِیلَ رَجُلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ سَیِّدٌ هَکَیَّةُ
 الْمَلَائِكَةِ مدرسه برای آسمان است چنانکه در احادیث مخرج بان تفسیر واقع شده و از آن

مفرغاً آمده ان جهمم محیطة بالندیان الجنة من ورائها اخروجه ابن نعیم فی تأیید
 اصفهان و نیز از ابن عمر آمده قال رسول الله صل الله علیه و اله وسلم لا یرکب الحجر
 الا غایراً و حاج او معتق فان فتحته بأمر او ابن عبد البر وضعفه پس اولی توقف
 باشد و جای او با نجات که خدا خواسته است و می دانند بار خدا و احاطه بخلق و عوالم او تعالی است
 بنابراین گویند در قرآن آمده وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ پس وجود آن
 در مکان معین از زمین و آسمان صورت ندارد بلکه در پیش در عالم غنا صرح حال بود و بودن
 عالم فضا که جز آن استلزم خرق و التیام است و این باطل باشد و در جوابش گفته اند که چون
 بگوید که پیچیده و پیچیده فرض کنند این مقدار عرض باشد و برین قول اشاره از علم نیست و جواب
 آن چهار خرق و التیام سواد و ارض بنفس کتاب و سنت است و خدا بر هر چیز قدرت دارد و آن
 است که چون نزد مردم واسع تر از زمین و آسمان چیزی نبود تمثیل و تصویر و وسعت جنت بر آن
 فرمود و اجل مراد بیان توصیف است نه تحدید و آنرا جمع علی ای بر ظاهر است و خدا بر همه قادر و حقیقت
 است آنرا بر خدا که نماز کترین خانه های بهشت مقدار دنیا و ده مقدار آن باشد و اعراس
 یعنی سکانیک در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و در جنت بهشت و نه در خاست
 و جنت و دوزخ بقتل صبیح و نفس صریح ثابت نیست بعضی سلف گفته اند این مکان برای اطفال
 مشرکین و اهل زمان فترت و می مخلوق شده یکی گفته می دهم که قول باء است در حدیثی در روایت
 یافته باشد یا پنج یکی از ملا بدان فرستاده است و آنکه کتاب عزیر آمده و علی اکثر این
 رجوع ال یغیر قول کلاً پسیناً بلکه مراد بدان بلند بیای حجاب و ستور است که میان بهشت
 و دوزخ بوده است اینجا مردان باشند مثل انبیاء و شهداء و خیار مومنین و علماء یا ملاک و صورت
 مردان که اهل بهشت و دوزخ را بینای هدایت هر یک بشناسند و خطاب کنند و هدایت
 مخلوقان صاحبان اکتان و بهشت و دوزخ موجودند و هیچ لا و مخلوق مشهور اند
 زیرا که روز قیامت پیدا شد و چنانکه معتزله زعم کرده اند نزد جمعی قصه آدم و حوا و اسکان ایشان

در بهشت بران دلیل است و آیات ظاهر و را عدد آن هر دو مثل اُحَدَّتْ لِلتَّقِيَّينَ وَ اُحَدَّتْ
لِلْمُكَذِبِيْنَ سویم و معنی اوست و هیچ ضرورت بموی مدول از ظاهر نیست و حارضا بشمل
قول تعالی تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا اِنْفِیْ الْاَرْضِیْنَ لَا
قَسَادَ اِیْجِیْ نَبِیْتُ زَیْرًا كَاحْتَمَلُ حَالِ وَ اَسْتَرَانِیْتُ و اگر تسلیم کنیم که مراد استقبال است پس قس
آدم و حوا سالم از سارضا است اگر ثابت شود که جنت آدم همان جنت موعود بود چه نزد جمیع
و جنت آدم و حوا سخن نیست گریه آن جنت بر روی زمین در جای کن بود نه بر آسمان ملاحظ
ابن القیم در حادی الارواح اوله فریقین فراهم کرده و در آن بحث نموده بر وجهی که در کتاب
دیگر نتوان یافت اما ترجیح در هیچ چیز دخت مستتر گفته اند اگر درین لا موجود باشد باید که پاک
اکن جنت رد اند و لقول تعالی اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْاُیْمَانِ اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْاُیْمَانِ اُولَئِكَ اَصْحَابُ الْاُیْمَانِ
حَالِ الْاُیْمَانِ پس ملزم نیز بهمان باشد بگوئیم مراد به و ام آست که چون چیزی
فانی شود در دم بدل آن موجود گردد و این منافی پاک یک منقطع نباشد با آنکه پاک مستلزم فانی
بلکه خروج انا متعلق با دست و اگر فرض کنیم پاک مستلزم فانیست پس مراد آن باشد که هرگز
در حد ذات خود پاک نیست بمعنی آنکه وجود اسکانی قطره وجود و ایضا مستلزم عدم است و تمام صحای
ما بعین و مع تابعین و اهل سنت و حدیث و جمیع فقهای اسلام و اهل تصوف و زهد و بزرگان اعتقاد
گذشته اند و خصوص کتاب بهشت و اخبار رسل بن اولهم الی آخرهم دلالتی اند بر آنکه موجود دالان است
و ملاحظه ابن القیم در حادی الارواح الی بلاد الافریج جواب شیخ قدس سره و مستر را داده و اثبات
وجود آن آان پر دخت و کتاب معروف تکفیس این کتاب که در بیان جنت و اهل و لیست کرده
و ما شمشیر سائل العزائم الی رو ضات و السلام نماده و در استیجاب احوال جنت کتابی مثل و
در اسلام تالیف نیافته فایرج الیه و ایدتان و لا یعنی احاطه بهشت و دوزخ بهشتیان و
دوزخیان و اهل باقی باشند و فایز نشود یک بار که مردمان دوزخ گردیدند دیگر ما بهشتیان
بقا است و عدم ستمطاری نشود و زیرا که در حق فریقین خَالِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا و اوست از عبادت را

موت است و خلقتکم للابد این باشد و ملاک خطه اگر تحقیقا لقول تعالی کل شیء هالک الا وجهه
 و نتیجه فرض کنند متانی یقاین متنی نیست با آنکه در آیه دلیل بر فنا نیست و جمیع گویند بهر دو باب
 قافی شوند و این قول مخالف کتاب و سنت و اجماع است و بدان شبهه نیست تا بجهت چه رسد
 مخرج سطورا درین باب افتائی هست که بتفصیل نوشته ایمان رجوع باید کرد و الکبیرة لا تخرج
 العبد المؤمن من الايمان و اگر کتاب کبیره بیهوشی را از ایمان بیرون نمی کند و گنگاری
 و کارگری مؤمن را کافر گرداند بلکه فاسق و عاصی ساد و زیر که اصل تصدیق که حقیقت ایمان باشد
 هنوز باقیست و اطلاق اسم مؤمن و خطاب اسلام و جریان حکم مسلمین بر فاسق و عاصی در
 کتاب و سنت بسیار آمده و صحابه بر جنازه فاسقان و گناهکاران نماز می کردند و در مقابر
 اهل اسلام دفن می نمودند و ایشان را دعا و استغفاری می کردند پس معلوم شد که ایشان خارج از دایره
 اسلام نیست بجهت ستم که می گویند مگر کبیره مؤمن است و نه کافر و این منزلی میان و منزلت
 بنابر آنکه اعمال نزد ایشان جزئی از حقیقت ایمان است و این اول سئله ایست که در دین
 مسلمانی بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که خشنه در بنای
 مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوس رفتند و ظواهر نصوص را تاویل کردند و این
 باطل و رای حقیقت است نمود باید شد و گناه و قسم است کبیره آنکه گناه بودنش بر دلیل قطعی
 معلوم شده باشد و بخصوص آن و عیدری دارد و شبهه مثل شرک باطل و قتل نفس بغیر حق و قتل
 محصنه و زنا و فرار از زحف بحر و اکل مال یتیم و حقوق والدین و احکام در حرم و اکل بر باد سرقه
 و شرب خمر و هر مصیبت که بدان اصرار کنند کبیره است و از هر چه استغفار کنند ضعیف باشد و گناه
 کی شامی را درین باب کتابیت مبسوط سستی بزواج و عین اکتراث الکبار که خیال خوب افتاد
 اما در خمر و غیره تنجیح است در وی تنجیح کبار را فراهم نموده و ضعیف و آنکه بران و عیدری شدید دارد
 نشد و یقین معلوم گشته که گناه کبیره است و کار و بار ضعیفه چندان صعبیت ندارد و گنگاری
 این بهر دو اسمای اضافیه اند و از این معلوم نمیدانست با فوق ضعیف است و نسبت با دادن کبیره

وایست مطایع کفر است که هیچ کتابی یا لاتریم بر کفر از آن نیست و مراد اینجا بکسی غیر از کفر نیست
ترکیب کبیر و هر چند بقصان دین و ضعف ایمان توصیف است ولیکن با وجود آن چون است
و ادوارد اسلام مانع نه و لا بد حمله فی الکفر و کبیر و او را در کفری و او را در خواری و کثرت
کبیر و کلام غیر و رانیز کافر گویند و در علم کنند که میان ایمان و کفر هیچ واسطه نیست و دلیل ما
آیات و امامت با حق با طلاق مومن بر عامی است که قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
کتبت علیکم الذل و الصغار فی القتل و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا انزلوا فی الله تعالی
فمن ساء له الذل و انزل من المؤمنین المؤمنین الذین آمنوا و آيات درین باب بسیار است
و الله تعالی لا یغفر ان یشراک به و خدا نمی بخشد این را که شرک کرده شود یا وی بخش کتاب
مربوب و انزل سلیمان و مراد شرک کفر است مطلقا پس نظایر این درون قصدین بنان مانع است
و کفر کنند بعد ایمان مرتد و قاتل به و خدا شرک و متدین بدینسان و ایمان کاتبی است مثل
یهودی و نصرانی و قاتل یقدم و بر بختن حوادث مبنوی او و هر یک و اما کلمات برینسان
نیکند و صفات او را که در کتاب و سنت وارد شده بر ظاهرش جاری می سازد و او را پیش از قتل
می نماید مطلق و جمعی است و هر که صفات او را با صفات مخالف وی می سازد و قیاس مانع
بر شادی کند مثل کوشه و جسم است و در میان شرک و انواع آن و در دشمنی کتب منظور جمع
شد و از آنکه کتاب اقتضا و الصراط المستقیم الخالفه اصحاب اکیم شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب
تجزیه التوحید المنفیه للقرنی و کتاب رد الاشرک الشیخ محمد اسمیل الدبوسی رحمه الله تعالی و ترجمه
آن در باره دو که هم از دست می بقویه الا ایمان بسیار خوب و در خوب و نافع و فی ما یصلح است
و تصحیح عقاید و مذہب احوال بدان تسک باید کرد و با مذهب التوفیق و یغفر ما دون ذلک لمن
یشاء من الصغار و الکبائر و می بخشد غیره را که جزا و است هر که ای خواها از ضعیفه و کبیره
در این شرک باقی گند و شیت او است با توبه و بی توبه هر که را خواهد بخش و هر که را نخواهد بخش و بکفر
الله و ما یشاء و یخلف ما یشاء و این معنی دارد و مستند در تفسیر خلاف کرده اند بگویند مغفرت مخصوص بعبادت

یا کاینکه مقتضی بر دلیل ایشان آیات و احادیث وارد در وعید حایان است که قول
 تعالی و من یصل الله و رسوله فان له ناصیه خالداً ایها قول تعالی و من قتل مؤمناً
 متعمداً فجزاءه عند الله خالداً ایها قول تعالی ان العجازه لینی یحیی فیصلی لها فی الدنیا
 و ما خلف عنها یغاکبه بین و امثال آن در جواب آنست که این آیات و غیره بر تقدیر عموم خود
 و اکتفاء بر وقوع و از نه بر وجوب و نصیحتی که در عرفا و در سیاست پس از نبی مفقود مخصوص
 باشد از جهات و عید و قد تعالی تعالی که فیصل الشیبه عن عباد الله و یعنی عرب
 السیماکات و تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و قال تعالی ان ربک لکد
 معطوف علی الشیء علی کل علم در حدیث آمده است تعالی فی الدنیا و انا غفر
 لک الیم متفق علیه و فرمود حق العباد علی الله ان لا یعذب من لا یشک به شیاً
 و فرمود ما من احد یشهد ان لا اله الا الله و ان شیخا رسول الله صدقاً من قلبه
 الا حرمه الله علی النار و نیز بعضی خلف در وعید کرم است چه عادت که بیان آنست که اگر
 وعید و انعام و احسان کند البت و قاضی است که قلیل الکدر اذا اوعد و فاذا و اگر بقره و عذاب تبرأ
 بود دنیا از پس از وی تعالی این خلف جائز باشد بقضای گفته متفقان بر خلاف اندر و هیچ کی
 اندر عدو و عید خلف جائز ندارد و کیف که در خلف تبدیل قول است و حق تعالی فرمود و ما ینزل
 القرآن الا الذی ارمایه انما یظلاله العبد و هو البش آنست که بقرینه اقتضای کرم در اخبار و عید
 شرط شیت مقدار بود اگر چه صراحت بیان نکرده و خبر و مدح متفق باشد و آیات و احادیث
 که در انجا القیم شیت واقع شده نیز قرینه آن تواند بود یا مراد اخبار و عید استحقاق عذاب است
 نه وقوع بالفعل یا مراد انشای و عید است نه حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید و علی
 قاری را درین سلسله رساله استقامت سبی بقول سدید فی حکم خلف فی الوعد تفصیل مقام
 او انجا بایست و با کلام مردم حکم کریمه حق الذی خلقکم فحیثکم کاف و منکم یسوی مع
 و قسم اندر مؤمن و کافر و مؤمن و کافر و قسم است بطبع و عادت که قال تعالی یخلقکم ایماناً و کافراً

و استحقاق دماهی نیز در قسم سائب و غیر سائب پس کافر نموده و از استیجابها مانع و سائب نموده
 در جنس انسانا و دماهی غیر سائب و رشید است اگر خواهی بقدر مسیبت مذاش کند
 بدو زخا فرستد بازش بیرون آورد و بپشتش برود و اگر خواهی بکشد او خود بپشتناعت و
 لی سابقه عقاب پشتش فرستد بقتل که من یقتله و یقتله لی یقتله و یقتله لی یقتله و یقتله لی یقتله
 اب غفور مغفرت گن ایگاران بسیار است و این همه بیکم است قتل را در غیاب من نیست
 که گوی چو اگر انباشد و در یکدیگر بپاشد و دیگر بپاشد و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله
 غاب بر صغیر و بابر است که ترکب وی را کبیر و محقّب باشد یا نه بابر و غلّان زریه و غلّان
 و یقتله ما کون ذلک یعنی یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله
 اختصا و صابرای سوال و بیانات و غیره است و کلمات و امادیش بسیار درین
 باب آمده و بعضی متر گفته اند که اگر ادب را اجتناب کرده است تقدیب وی روایت
 نه باین مسئله که عقلا مستمع است بلکه باین مسئله که در حق آن جان نیست بنا بر قیام اوله صغیر
 عدم وقوع آن کفره تعالی ان تحتی ایجاب است ما یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله و یقتله
 و جواب است که کبیر مطلق کفر است زیرا که کمال میرست و جمع آن قتل با نوع کفر است اگر چه
 در حکم هر یک ملت است یا نظر بسوی افراد و قائم با فردی طبعین است بنا بر قاعده همه ملکات
 جمع بجمع مقتضی انتظام آحاد با حاد یا حاد و العنصر من الکبیرة و جائز است عند او کبیر و انما
 این مضمون رای آنست تا معلوم شود که اطلاق لغت عام بر ترک موخره و برگزیده می آید چنانکه
 اطلاق لغت مغفرت آمده و تا تعلق گیرد به قول ما تن ادا العنک عن استیلال والاستیلال
 کفر توفی که نباشد ان کبیر و از استیلال و طلال دانستن حرام کفر است زیرا که در ان تکبیر منافق
 تقدیر است و باین مآول انفس و الی تحلیله و صاوة و ناریا بطلب ایان از ایشان
 و الشعا له ثامة للرسول و الا حاد حق اهل الکسائر و المستغنی من الاحاد
 . تعاستدینا میل در میان و در حق ال کبیر و درگاهان ان است و در حرمه ثابت است با دماهی

مستغفرین مشهوره و شفاعت و شفقت معنی سئوست سبقت و در اصطلاح رفع عقوبت و طلب
 توبه از ارکانه و شفاعت از ان نامند که حاجت و توبه و شفاعت شفع گردد و معتزله اگر شفاعت
 کنند و این معنی است بر جرعه و غیره و معتزله بدون شفاعت پس شفاعت بالاولی جائز باشد
 و نیز معتزله چون عنود و معتزله جاز نیست شفاعت هم جائز نیست و دلیل اقول تعالی است
 وَاسْتَغْفِرُوا لِيْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّيْطُ لِلَّذِيْنَ ذُنُوبُهُمْ وَكَانَتْ اَعْيُنُهُمْ اَشْفَاةً لِّمَا كَانُوا يَفْعَلُوْنَ
 و اسلوب این کلام دلالت می کند بر ثبوت شفاعت فی الجمله و در حدیث آمده شفاعتی
 لا اهل الکتاب الا من امتی رواه احمد و ابن داود و الترمذی و ابن حبان و الحاکم
 و ابن انس و الترمذی و ابن ماجة و الحاکم عن جابر و این حدیث مشهور است بلکه
 احاد همیشه وارده در باب شفاعت مشهور البنی و متواتر المعنی است و احتجاج معتزله بمشکل
 اقول تعالی است وَاسْتَغْفِرُوا لِيْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّيْطُ لِلَّذِيْنَ ذُنُوبُهُمْ وَكَانَتْ اَعْيُنُهُمْ اَشْفَاةً
 و قول تعالی مَا لِلظَّالِمِيْنَ تَحِيْمٌ وَاَلَا خَفِيْعٌ يُطَاعُ و جواب بعد تسلیم عموم دلالت آن در
 اشخاص و از زمان و احوال آنست که تفصیل آن بکفار واجب است جمعا بین الاول و ثانی یکی
 فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه در صحیح آمده انا اول
 شافع و اول مشفع و حدیث طویل بوقف و رفتن مردم که اول نزد امام پسر نزد و فوج سپس نزد
 ابراهیم بعد از دو سه و از آنجا نزد عیسی و نزد مشهور است و تمام این رسل اولو العزم از روز
 خجل از ذلالت خود باشند و هیچ کس از ذلالت این مقام قدم پیش نراند نه او تا آنکه نزد سید
 رسل و اکرام انبیاء و خاتم رسل است بپایند و عرض مال خود کنند و بی برخیزد و در سر ایستاده و عیون
 جلال در آید و در مقام محمود که در آن فرموده اند عَسَى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُومًا
 ایستاده و سجد و در حکم شود که سرازیر بر آید و هر چه خواهی بخزاد داده شوی پس سرازیر بر شافت
 بعد خیمائی که در آن وقت بیاورد و بر داشت قسمی از عاصیان را بخشاید از سجد و در قسمی دیگر
 شفاعت کند و از سجد نهالت که سر بردارد گناهان جلوه عاصیان را غفون کند و هیچ کس ننماید

الا سیکر قرآن بخواند بار بزرگي حکم کرده است که اگر آن و غیر آن این حاصل مغفرت و رحمت است
 که در هیچ جای و سلم آمده پس قرآن را بخواند که او را در هر گاه قدر او نویسد چه قدر رحمت و جاهد
 بوده است روز روز است و جاهد او الله عز و جل جاهد می باشد بخواند است
 که از نعمت طریق سنت تو به چشم از عاصیان است تو به عرق که مقام مقام اوست و سخن
 سخن او همان است و دیگران طفیل اند و در قرآن که هم خطاب شده و کسی که یطیبات
 و انک قد خفی بی آی آن دم هر کار راستی شوی از من و هیچ آمد و در دل تو نشاند گویند
 که یزید لا تقبل امنی رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جسیعاً مغفول این است
 و قوم نوح را خطاب شد یغفر لکم ذنوبکم بقا و علم نوحین افاده می کند
 غرضه با کار افضل است و دیگران بعد از امة مذنبه و ب غفور چون همان خود است
 طفیل نیز عزیز خواهد بود و انشاء الله تعالی با کمال توانش او باش و انان او شود و در ای پناز
 و جاده اهل سنت او پیوسته با انسان است مثل با ایمان است که این نسبت و این اتماع
 درست نه شده است عقا و اعتقاد اینها را از آن گرفته خواهد بود هیچ شکلی نیست صبر از گناه در
 جنب ایمان بعد صلی الله علیه و آله و سلم اتماع سخن نوی نماید او با طهارت کاسبه نیز در علم ایمان
 و تکرار توین کل است یار خود و دیگر هم نیست آیمیم بر آنکه شفاعت و امر طین مستد و سنت
 اول در وقت شفاعت برای خفت شدت و بیست و نه است و از مقام آن مقام بود و هم
 برای تیسیر و آسایش و در آن مقام و در آن مقام از انبیا قریب مذاب و احقر
 حکم عقاب چهارم در آخر از آن است و در کات از یکم در جات ذیل می باشد و از انبیا
 هر گز کار را در راه دیگر را باید واری شفاعت سید رحل صلی الله علیه و آله و سلم تو می است
 است نصیب است بیست و یک شفاعت است بر وید که گویی که است گناه کاران را می باشد و در شفاعت
 آن حضرت طفیل صلی الله علیه و آله و سلم مقام بود و هر هیچ است بلکه تمام هم و جستن ملائق بر او می رسد
 ال بهینه و کترین صلوة نیز صلی الله علیه و آله و سلم است و ال بهینه است اکثر غفلت اندر آن

صلوة و سلام بر دی علیه الصلوة والسلام و مؤثرترین عبادات درین باب همین کثرت صلوة
بر حضرت سید کائنات است روز و شب ظاهر و باطن ولیکن باید که بصیغه های با توفیر کند شما
درودی که در نماز خوانده می شود که صبح صبح است اگر چه عبارات در و و ملا و شایخ هم
باشد بلکه بر مصنون و ببالند نامرضی و غیره تا توفیر محسوس بود و صلوة تعلیم کرده آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و الفاظ نبوی برکت و قربت دیگر دارا اللهم صلی و سلم علیه و این
همه شفاعت باذن خواهد بود و قیام بمقام محمود و مجده بردن استیذانست مجله الله و اذن خاص
و نوع خاص و مقدار خاص هم باشد و احادیث درین باب آمده و این شفاعت انبیاء و اولاد
و صلح و شهدا و علیا و حفاظ و اولیا و فقرا و اطفال و موئین صابرین بر بلا و دیگر اهل الله را
بجسب تفارقت خواه و منزلت نزد خدا خواهد بود و هر که را شایع شود خدا خود او را از درون
برآورد و هر که در دل او برابر دره از ایمان باشد در زمان غلظت نامه و آنجا که نفس شفاعت و ارفع
شده مراد بدان شفاعت غیر اذن و رضایت او تعالی است ذاین که مردم برگزیده ای انبیاء
صلوا آیند و وسیله سازند و شفاعت خواهند هیچ نیست چرا که این شفیقان قدرت ندارند که
سبب اذن او شفاعت کنند و چون وی خواهد خواست که در حق کسی بکشد فرماید یا تنها خواهد گفت
که شفاعت کنید بعد از اذن او شفاعت خواهد کرد پس اگر اینها سالها بگویند و شفاعت
خواهند صاحب قبری اذن نتواند قال تعالی مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ قُلْ
وَلَا تَسْمَعُ مَا لَكُمْ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ قُلْ لَا تَسْمَعُ مَا لَكُمْ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ قُلْ لَا تَسْمَعُ مَا لَكُمْ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ
پس اندوی سبها که قریب تر از هر قریب است چرا طلب عفو کنند و رحمت و شفاعت خواهند
تا مژزش بخیند و طلب شمیم برای خود نمایند که باذن او سرانجام کارکن این حرف است اگر چه
گویند بر زبان گراتی خواهد کرد ولیکن حق حق است و اهل الکتاب و من المؤمنین لا
يُغْلَدُونَ فِي النَّارِ وَ ان صامق امن غیر حق به و گنا سگاران و هر کسان که در دوزخ
همیشه در نار نباشد اگر کسی قویا درین عالم به رفته باشند چند گاه که خدا خواهد ایشان را در

مثل شش الایم و غیره و غیره و تحقیق اعتبار آنکه ایمان همان گردیدن بهل است اقرار
شرط اجرای احکام در دنیا است زیرا که تصدیق کار باطن است و نظر بهر برای آن عملی بیاید
پس مصدق بقلب غیر مقرر زبان مؤمن است نزد خدا اگر چه در احکام دنیا مؤمن نباشد و غیر
ایمان غیر مصدق بجهان منافق است و این همان را به منظور تریب است گفتارانی گویند
معافند است قال تعالی اُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ وَقَالَ تَعَالٰی وَ قُلُوبُهُمْ
مُغْشٰوَةٌ بِالْاِيْمَانِ وَقَالَ وَلَسَآ يَدْخُلُ الْاِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ خَشَعَتِ اُذُنُكُمْ لَلْاِلٰهِمْ لَمْ تَكُنْ
قُلُوبُكُمْ فِيْ ذٰلِكَ اَسْمَعْتُمْ اَوْ خَرَجَتْ اَسْمَعْتُمْ اَسْمَعْتُمْ اَسْمَعْتُمْ اَسْمَعْتُمْ اَسْمَعْتُمْ اَسْمَعْتُمْ
هلا شققت عن قلبه انتهى اسوجه الشيخان من حديث اسامة و نزول من حديث
ایمان عبارت از تصدیق دل و اقرار زبان و عمل با هر کان است و تحقیق اختلافی در میان است
ویر که ایمان کامل همین است که ایشان می گویند و ایمان مجزئ می نامند و آیه است و احادیث
کثیره و مطلق است بتائید ایشان و دلیل قاضی شرا و عدم در الایدیه نیز همین جانب است و هر آن
و الاسباب و لیکن با تن اشارت بخاین قول می کنند می گوید فاما الکمال فهو تزايد
و الايمان لا يزيد ولا ينقص و لیکن اعمال یعنی طاعات زیاد و افزون می شوند نفس
خود و ایمان در زیاد می شود و کم و در دنیا دو مقام است اول آنکه اعمال غیر داخل اند و ایمان
دیر که حقیقت ایمان همان تصدیق است پس بس و در کتاب و سنت عطف اعمال بر ایمان گفته
که قال تعالی اِنَّ اَبْرٰهٖمَ اٰتٰهُنَّ اَوَّلٰی اٰیٰتِ الْاِيْمَانِ عَطَفَ تَوَضُّعًا مَّا طَرَعَهُ و عدم دخول
در طاعت علیه است و نیز ایمان را شرط صحت اعمال گردانیده که می تواند و هستی یعنی
الصلوات من ذٰکر اَدٰتِی و هو مؤمن عین و معلوم است که مشروط در شرط داخل نمی شود
ویر که اشتراطی نفس منجست و نیز اثبات ایمان بوسیله بعضی اعمال آمده که بانی تواتر
و ان طاعتان من المؤمنین اَقْبَلَتْ اِلٰی اَبْرٰهٖمَ هَشَمٌ و در این نوعی مغرور و لیکن این
وجود محبت بر کسی است که طاعات را کنی از حقیقت ایمان می گردانند بر وجهی که هر که آن مؤمن

[illegible]

در شمال آنکه مراد مرامیت یاس و سایه اولی شایده ملامات قیاس و از ظهور شمس از مغرب باشد
چنانچه بعضی منسبین آیه را بیان تفسیر کرده اند و از تفسیر حاکم بر می شود که توبه در مرامت یاس هم مقبول
میست مانند ایمان و توبه اگر اشرار و دوار تریه و فقها همین است و نزد بعضی اهل علم توبه
مقبول در ایمان برود و است پس ایمان منفی محول که در وقت ادراک غرق آورد و هم مقبول
باشد و همیست نمابر ملامت و محبت وین و مثل شح دین و تسبیح عبدالحق و تکبیل الایمان در نفی
ایمان فرعون در دقایق ایمان او طعن بحث کرده و ترجمه کلام ابن خرداد کتاب زو اجمعه زو
منزور است ایضا و آن درین مختصرین آن نیست معدن دول قرآن چه جای سخن در عدم ایمان
درست و السید قدسیتی و التقی قدسید و سعید گاهی شتمی می شود و باین طریق که بعد

و تسبیح سیاحت و زیارة میشود و جمال انکار روی تاسک می آید و چون عموماً بلند
 نیزه را او است چه بجز از عالم قهر و قدرت است و طبع و طوستان بای تبات بجا آورده
 مانند و عثمان امتیاز و سر و بکلاف و لایق عقیده اگر چه چند است در رسته و خیال و دنیا
 الرام و اسکا که فحش ال و شوار بود و هرگز را در زرع و عدال بندت و چنانکه اردل کل کجایه
 و طسیات عمان سب و هر که بعد از تجربه دیدن کافران کفر و جبر بملت عباد و سالتت شقا
 امانیت و اول الانبیا و اد مرد و احدی صحر محلی صلی الله علیه و سلم و اول امیرین
 آدم است آخر ایتان عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن شیت ال آرم و پیر شلم
 بعد از او در یونان پیر مردن عدالد پیر صلی بن عدید و سترایم طمل الله علیه و آله
 یس و سیمس آتی برادر او عدو و تقوس و لوط و زاندا را ایم و ابن ثام او بود بعد از تیب سیمس
 وی و رادش بارون بعد از وی سیمس و او بعد از پیر شلم سلیمان پیر و زکریا پس از پیر شلم
 یحیی بعد از یحیی بن مریم بعد از الیاس و یحیی شاد را الیاس پس از او که بعد از وی فیلاد و شلم پیر
 یحیی بن منقش شد و اوقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نبوت است آدم علیه السلام
 بنص کتاب سب که لالت می کند به آنکه وی امر و نبی کرد و معلوم است که در زمان وی یکی
 نبود پس این امر و نبی می باشد به غیر و چنین نیست و اجمع بران حال است و انکار و نبوت
 چنانکه از بعضی منقولست که سب و نبوت است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دعای رسالت و
 اظهار سحر و دود و دوی رسالت و از معلوم گشته و اظهار تجربه و گوشت اسب یکی اظهار ستم
 کما هو و کند می نمودن بران اهل لاغت داد و عا جود شدن ایتان بر معارضه او با قهر سرد
 ما به کمال بخت و تما لک ایتان بران تا آنکه از عارضه سحر و نبوت بمقارنه بسبوت
 اندازند و او را و قهر و دوی را را احدی منتقلی نیست که چیزی نزد یک بیان آورده است تا
 مانند سب و قدرت اگر کسی در وقت لحاظ و همین طلمات که ربان نروام و نه پس و
 هر دو رگ ایتان سب سب یکی را بخت است که کند چه رحم تواند و نبی قتل تران

تالیف تواند نمود و این دلالت می کند بر آنکه این کلام از خود او تعالی است و بدان شک نیست
 پیغمبر و صدق و دعوی او ظاهر شده و دوم رسیدن امور خارقه عادت یعنی ظهور معجزات از او
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه اگر چه تفاسیلش آموخته باشد و اهل علم به وجه دیگر نیز بر نبوت و
 استدلال کرده اند مگر به احوال او قبل نبوت و در حال دعوت و بعد تمام آن به اخلاق فضیله
 و احکام حکمش و در آتش دعائیکه دلیران آنجا قدم نگذازند و وثوق او بعبادت الهی در
 جمیع احوال و ثبات روی بر حال خودش نزد حوادث و احوال بر وجهی که احدی از آن به
 شدت مداومت و حرص بر طعن مطیع در وی نیافتند و راستی بسوی قبیح نزدیکند و این همه
 احوال او بجز آنکه رسید و عقل چنانست باقتناع اجتماع این همه امور در غیر اینها او چگونگی
 می تواند شد که او تعالی این همه کمالات را در یکتن جمع کند که مستر باشد بر وی و ثابت و سه
 سال او را ملت و بهر دین او را بر سایر ادیان ظاهر و غالب گردانند و بر دشمنان غیر دوزی بخشد و
 آثار او را بعد از وی تبار و زقیاست زنده دارد و دوم آنکه وی او را عیسی این چنین اعظم کرده و در میان
 قومی که ایشان را در کتاب بود و در حکمت و روی بر اوست ایشان کتاب آورد و حکمت و احکام و شریعت
 آموخت و کلام اخلاق را تمام نمود و مردم بسیار را در فضائل طیبیه و عملیه کمال رسانید و عالم را
 ایمان و عمل صالح منور ساخت و او تعالی دین او را بر همه دینها غالب گردانید و غده فرموده و بجز
 و نبوت و رسالت هیچ معنی دیگر جزوین نیست و چون نبوت او ثابت شد و کلام او و کلام خدای
 که بر وی نزول یافت بر تمام انبیاء بود و بسوی تمام خلق از بن و انس و غیرها مبعوث شدند
 او دلالت کو ثابت گردید که وی آخرین انبیاء است قال بعد تعالی و لکن تکسوفی الله ق
 خاتم النبیین و ترجمه این هر یک که رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم ارسلت الی الخلق كافة و ستقیم فی النبوت رواه مسلم و حفظ خلق
 بهم خود شامل تمام از آنکه عالم جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و
 مکونات است پس وی مبعوث باشد بسوی همه سلام عباد و سجد و اشجار و نباتات و حیوانات و نباتات

وی میست غیر آنکه بر دانش و چون مرید و محار آفریده اند کفر و معصیان از ایشان سر بر می زند
 از رانی اقسام چهار پیاپی و طاعتی آید چنانچه در ملائکه و ملائکه کریمه و ملائکه سلسله
 الاثر منجمله الکمالین نیز میسر است و چون از معصیت معاصی مد علیه آید و علم مخصوص
 امکان نیست درین اسلام و حقیق مکارم اخلاق بود و محض رسول این مقصود بر رحمت و اکل بعد از خود
 حاجت به سیر دیگر نباشد و بوجوب اهل علم و خلفا که اولیایان کتاب و طاعت و معصیتان معلوم
 است و الله و طاعت است اندک فایست بزرگ و قدر وی سالیان عدد در طهری بعضی از احادیث
 در روایت بیان تمام غیر این در بعضی احادیث این جهان در معصیت و درانی و درود که در
 یرب انکشر سوره را و ادعای فرمود یک لک بشت و چهار هزار گشت رسول انا ایشان چه قدر اندر خود
 سه صد و پنجاه اول رسل آدم است و آخر ایشان نه شاد و چهار پنجاه هزار عرب بوده اند و هر چه
 و تمییم و عمر صلی الله علیه و آله و سلم در رعایت و لک و صست و چهار هزار و هجده و عاصی
 گزیند بر روایت و انکه نشد نام و اولی ان لایه نفس علی عدد فی الشیبه و بهتر
 است که اقساما زکته بر مددی معین و در نام بر دل عقد قال تعالی ربنا که در قرآن نبی پیغمبر
 میگویم من بعضنا علیک و میگویم من بعضنا علیک فی بعض اشیاء ما را در خود نام
 و بعضی را بر خود خواند و نام ایشان را نیز بر خود خواند و احوال ایشان را با خود گفته ام و لایه من
 فی ذکر العدد اسباب حل میباشم و این نیست در ذکر و معین از آنکه در نام
 در ایشان کسی را که نیست از حیران اگر ذکر و معتبر از عدد و ایشان کند و هیچ ح منجم من جمعا
 بگویم را از زیر و ایشان کسی را که در بخیران هست اگر ذکر اقل از نام ایشان کن حاصل آنکه
 جبر و احب به تقدیر است و او بر جاده شریکانه که در در اصول نقد از عقل و ضبط و عدل است و در اسلام
 و در آن حالت کتاب و طاعت و عدم طعن و نمودن و عادت و عام الباری و مستر و ک التخالفة جزو ثلث
 اما و در آنکه می که در باب اعتقادات اعتبار ثلث نیست و بر هر تقدیر اعتقاد و در اسامی و اجزای
 در پیغمبران ایمان آید آورد و محاط عدد و نباید و است این قدر ایمان محل بمانی و بسند

و کلام هر کانی استخبرین مبتدیان عن الله تعالی و همه ایشان خبر دهند و رسانند احکام
و شرائع و مکارم اخلاق بودند از طرف خدا زیرا که معنی نبوت در رسالت همین است پس پیغمبران
هر چه گویند راست گویند و هر خبر که دهند از خداوند و هر امر و نهی که کنند بفرمان او تعالی
کنند و همانا شیخی عنه الهی عنه الان عنه لا یخفی فی حقنی اشارت بر است صادقین
ناصحین معصومین غیبا و دلایل را است که در این باب که از کلام غیر معزول از عمده
رسالت اند تا فایده نبشت و نبوت باطل نگردد و عصمت ایشان از دروغ در آنچه متعلق بامر
شرع و تبلیغ احکام باشد و از کلمات مطلق است یعنی عمدا و سهوا عمدت بالاجماع است و سهوا از کثرت
و در عصمت از سائر ذنوب تفصیل است یعنی معصوم اند از کفر قبل و حی و بعد آن و جماعا و صفات
عمدا جاز است نزد جمهور و سهوا و بالاتفاق رواست مگر آنچه موجب نفرت و دال بر خست
باشد مثل در دین لغت و کم کردن ولایت در دادن و الیق بعلت منصب و علو منزلت ایشان
عصمت از صفات و کلمات هر دو است عمدا و سهوا و باین رفته اند جمهور و اگر لغزشی از ایشان
بود می آید زود بر آن تنبیه کرده می شوند و این همه بعد و حی است و قبل آن دلیلی بر اتیان
صدور کسیر از ایشان قائم نیست و معتزله با تنزل رفته اند و شیعه صد و حنفیه و کبیره را پیش
از و حی منع کنند و لکن اظهار کفر بطور تفسیه روا دارند و پس هر چه از ذلالت حضرات سیل منقول است
اگر بطریق آحاد ثابت شده صحیح نیست و اگر بتواتر است مصروف از ظاهر و مایل بترک اولی است
یا بعد از آن قبل نبشت که ذیل و حق آنست که انچه از قرآن شریف در حق بعضی معلوم میشود
تحریر و تاویل آن نباید کرد و گوگان آخر الله قل را استقل و را ما پیش نظر باید داشت
و انبیاء معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که از تعالی بفضل و کرم خویش ایشان را بخشیده است
از ایشان بازگیرد و رسالت بعد از موت نیابت مآخذ و خود انبیا را موت نبود و زنده مانند
موت همانست که یک بابشیه در بعد از آن روح را بایمان ایشان عاده کنند که اقاله و تسخیر
شریعت حضرت نبوت نیست باولیا از خوف عرل و خاتمه در دنیا این نیند بعد از موت اگر بر این

رقبه انبر مؤمن و ولی اند و استخوانت از ایشان جدا نمیشود و استخوان او را تجوید مخصوص ثوابت است و
و هر چه در دل ندارد و در اعتماد نقل نیست و قول گوید پرستان و بعضی وقت و مشی که آن قابل شرف
صلابت است بسک نمازد و یکا از کتب و سنت است بشام و آن نیز آن کرد و گفتی که منخ اول
بطلان اشارت بر حق اثبات آن می کند پیش منست و تابع دلیل بخوبی نیز و در انجیل
الا یسیاء محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انشای نیز آن رسول است انقله تالی کند
خیمه امة اخراجت للناس و شک نیست که خیریت است حسب کمال ایشان در دین است
و این تابع کمال بشایان است که پیروی او می کنند و استبداد ال بقوله صلی الله علیه و آله و سلم
انا سید ولد آدم و لا تخروا واه مسلّم من حدیث ابی هریرة که ضعیف است زیرا که
والت نمی کند بر فضل بودن و سید صلی الله علیه و آله و سلم نه آدم بلکه بنابر ادوی است لا تعذر ان
ولیکن ولد آدم و بنی آدم در علم نیست نوع انسان آید پس آدم نیز و مقبوم حدیث مذکور و نقل بود
و حدیث آدم و من دونه تحت لای فی ذوق و غنا هر هر و هیچ عربست و تفسیلت بعد از کفر
ابراهم راست است نیز موسی و عیسی و نوح را و این پنج تن اول العزم اند و اعظم معجزات وی صلی الله علیه
و سلم قرآن عظیم است که صفت الهی در کلام قدیم است و باقی است تا قیام ساعت و معجزات
دیگر ظاهر شد و دیگر شتند و هر پیغمبر را معجزه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آنکه نسبت
صلی الله علیه و آله و سلم از هر جنس بود و جمیع کلمات که در انبیای سابقین و و نیست بود و نیز
ذات شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بر زیادت فراتر شد و هیچ آنچه قربان همه دارند تو
تنها داری و اگر قیاس سیر و صفات منیه و شمال مرضیه و اخلاق کریمه وی صلی الله علیه و آله و سلم
بکنند یقین معلوم شود که وجودش تمام اعجاز است هر چه در عالم بیالی تر از دیگر است
هر نعمه کمال تر از سایر دیگر است و اعجاز حسن استخنی نیست احتیاج به هر غرضه و هر چه در عالم دیگر است
در انبیاء و ملائکه و اولیاء با وجود یکا اشرف مخلوقات و مقربان درگاه اند لیکن مثل سایر مخلوقات
نوع علم و قدرت ندارد دیگر آنچه خدا آنها را اعظم و قدر مت و داده و قدرت و صفات خدا اربابان دارند

و تا فراتی مندا و رسیدگی کند و برادر خائنش می رود بلکه هر چه فرمان برود همان کند
کما قال لا یکن منکم من آمن و یقعان من ما فی یمین و من لا یمین که میفرمائی که هر که حقیقت
چنین ببرد فرشته و نزد بعض فرشته و جن در غایت نزدیک یکدیگر میزد چنانکه ناز و نرسد و دار و دستا
اگر و خان برود همان فرزند لایق صفون بلکه زاده و لا اله الا الله و صفت کرد و نیش و بر سر
وزنی و ایشان را تو الله و متاعل بود و متاعل نیست باکل و شرب و مانند گان و حی و بر و از دکان
عرش اند و هر کمالی که لایق بعال ایشان است افضل حاصل دارند و ایشان شوق تمجیل کمال
و عراق از قوت افضل بود این معنی است آنرا که گویند و لا اله الا الله و صفت مولی و فرشت
سیدی نباشد و عدم و صفت بزنی و مردی بنا بر عدم و در فعل است جان و عدم و لا اله الا الله
عقل بران و بت پرستان که ایشان را و مجازان خدا گویند و خال در باطل است و از افراد ایشان
ایشان که میگویند صلیح و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و آبر و ت و مروت اصح آنست که و فرشته اند و هیچ کفر و کبر و از ایشان ضار و نشد و توبه
ایشان بر وجه معاتبه است چنانکه انبیاء بر ذلت و سر عتاب می کنند و الله تعالی کتب
انزلها علی انبیائه و بین فیها امره و لیه و عدل و وعید و او تعالی را که باهاست
که فرود آورده است آنها را بر پیغمبران خود و بیان کرده است در آن مژده و وعده و
و میا خود را و همه کلام و صفت قدیم است و واحد است و قد و و یقار و شد در نظم و صفت و
مسیح است و باین اعتبار افضل کتب قرآن کریم است که زنده و خلاصه می گشت و باو است
و بر افضل میل از این شده و بجا از نظم خاصه آنست که در کتابهای دیگر نبوده و در کتاب بیان
عقیده و مثل ظاهر و باطن فرشت همین است و می گفت او که فرشت و خدایات و واضح بود و توریست
که بر کسی علیه السلام فرود آورده و به انبیاء و سراسر ایل تابع آن کتایت اند و ضعیف است و عظمت
نزدیکدی بر در که حفظ آن جبرائیل پیغمبران دیگر را میسر نیست و بعد از جلیل است که بر عیسی علیه السلام
شده پس زبور که بر داود علیه السلام نزول یافته و بعد از این کتب بعد از الهی و بیان احکام شریعت

شئون اندر احوال و ریالت و صفات و بی ضلایه و آله و سلم و اصحاب و اهل بیت و بی قرآن کریم بکتاب و ادیان منسوخ شده و تلاوت و کتابت و بعضی احکام و بنا بر این گردید و چه کتب و صحیفه های ابراهیم حق است بر همه کتابهای خدا و ایمان باید آورد و لیکن مدار کتابها بطور ظاهر داشت که عدد و انداز و دلیل قطعی ثابت نیست و تمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند برابرند اگر چه بوجه دیگر بعضی افضل اند از بعضی و اسناد و لایق قبیحة و نامهای او تعالی توفیق است یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شریع پس او را جبر بنا می که برسان شرع خود را بدان خواند و قبول آن خواند و از پیش خود نامی نخواند اگر چه عقل بصحت اطلاقش بر نوسه تعالی حکم کند و درستی یکی بود مثلاً او را شایسته گویند بر طبیب و چرا خوانند نه سخن و عالم گویند نه عاقل و اینها از شکیست و از توصیف چه تشبیه تصرف است که جبر و الهی را زبرد سخن و در اسمانی است که بخواند از صفات و افعال و الا در اسماء اعلام که در هر لغتی معنی صریح اند سخن نیست الا آنچه مخصوص بربان کافران باشد نباید خواند و در حدیث آمده که او را سجده نمود و نام نیست بهر که آنرا احصا کند و در بیشتر و در روایت ترمذی شرح این نامها آمده اما مرفوع نیست و روایت ضعیف است و اتحاد در اسمای او تعالی کفر است و اسماء او را غیر او خوان گفت چنانکه معتزله و خوارج گویند بلکه اسماء او من است و المعراج رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الیقظة بالخصه

الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی من العلی حق و معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مداری با جسد خود بسوی آسمان پست بر بسوی آنچه خدا خواسته از علو حق ثابت است بجهت شوق آنکه منکاشش جمیع باشد و انکار و ادعای تخلف آن مبنی بر حصول خلافت است و نه خرق التیام بر آسمانها جانوست و اجسام متماثل اند آنچه بر یکی رواست بر همه روا باشد و تعالی قادر است بر همه ممکنات و اکثر اهل علم بر آنند که معراج در ماه ربیع اول سال و در دهم از نبوت بود و گویند پیش از هجرت یک سال و پنج ماه بوده و در شوال سال یازدهم و بقولی در شب است و هجتم ربیع یا ربیع الاول و بقولی در هجتم بهم رمضان سال دوازدهم و نیز بعضی بعد بیست و پنج سال

لا يزال من استقامت قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم
 حتى ياتي امر الله وهم على ذلك متفق عليه وازموا بين آية آخره گفت
 فرمود اکثر مسلمی الله علیه و آله و سلم لا يزال طائفة من امتی منصفین لا یضرهم
 من خذلهم حتى یقوم الساعة رواة الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح
 ابن المذنبی گفته مراد باین طائفة اهل حدیث اند و نیز آنچه از علوم و فنون و معارف و حقائق
 و دقائق و عجایب و غرائب از این است مخرج و ظهور کرده از هیچ اتی معلوم نیست و شریعت
 اکمل الشرائع در دین ما است و کلام الادیان و شریعت محمدیه کامل تر و جامع تر از شریعت های با ضیاء است
 و دین وی جامع جمیع ادیان است و این کمال خاص متعلق بنصوص و منطوق کتاب و سنت
 بدون احقاق مجتذات و الصنائع استنباطات ویرا که فروعی شرعیه کافی و دافی است بر آن
 احکام حوادث عالی و استقبالی و محتاج تفتیق آراء فاسد و عقول کامده نیست و چون که
 صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء و آخر رسل است لا یموت بعد از او کسی نیست و شریعتی دیگر نباشد
 و کمال دیگر ستر قبیه و اکتفا مرا کملت لکم و یتکم و انتم علیکم و نعمتی و من یتبع
 شیئ الا سلا و یدینا فکن یقبلی منه اشارت به اینست شریعت موسی قهر و جلال بود
 بقول نفس و تحريم طیبیات و منع غنائم و قبیل عقوبات ناظر بر آنست و موسی علیه السلام نیز عظمت
 و هیبت و شدت و عظمت و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچکس را تاب نظر بر طاعت مبارک
 دی نبود و عیسی علیه السلام مظهر لطف و جمال و در غایت رفیع و طاعت بود و شریعتش شریعت
 فضل و احسان بود که اصلا و بال و قال نه است بلکه مقامه بر ایشان حرام بود از انجیل مقدس
 نقل کرده اند که هر که طایفه بر یک رخساره تو زنده تر اید که رخساره دیگریش او کشته و هر که بگوشه
 یاز تو دست زنده تو روی خود را بوی بزد و هر که تا یک میل ترا تخیر کند تو مادر و قریب با او برود
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع بود میان صفت جمال و جلال و لطف و قهر هم قوت و
 ملائت و عدل و شدت و مروتی داشت و هم لین و لطف و فضل و زلفت عیسوی و کریمه

طرافت بی آدم در اظهار حق و اثبات آن و عمل بر آن و تسکین و غالب و چیره مانند و
 گردی از اعدا برداشتن خال ایشان نه نشیند و کرامات و ابدان و حق و راست او یار حق
 و ولی عبارتست از شخصی که به مزید معرفت او تعالی در صفات و بی رحمان در ایمان خود
 و یو انبیا طاعت و اجتناب از معاصی و رعایت از انماک در لذات و شهوات میاحس
 موصوف باشد و راست او ظهور از مارق فادت غیر مقارن بدعوی نبوت است پس هر چه
 مقرون بایمان و عمل صالح بود استدرج است و هر چه مقرون بدعوی نبوت باشد معجز است
 و دلیل بر حقیقت کرامت ظهور آن از مریم علیها السلام و صاحب سلیمان است بخش کتاب و
 هم از صحابه و من بعد هم توانا تر می شود و کائناتش ممکن نیست خصوصاً امرشتر که اگر چنانچه
 آحاد بود و بعد نبوت و قریح آن حاجت با ثبات جواز نیست و تحریف و طاعت و عبود خارق مادی
 نیز زیرا که بعد از ائمت و با شریعت است باب باشد و راست اکر ام و تعالی است مریدگان
 خود را که هر گاه ای خواهد بر حجت خود خاص می کند و اولیا در ظاهر لباس و غیره از امور مباهات از
 سایر مردم متنازعی باشد بلکه در همه اصناف است مروج از اهل قرآن و اهل جهاد و سیف و تجار
 و صنایع و زبایع و خرافات یافته می شوند اگر مبتدع و فاجر و فاسق نباشند و هر که از این انواع است
 از خدا باشد بزرگتر و دزد و دوجون و دیکس در تقوی برابر باشند نزد خدا در حصیه هم مساوی
 بزرگ و آنچه بزرگ است اعتصام کتاب و سنت است و در ایشان معصومی نیست که او را یا غیر
 او را اتبع و خراط و هو این دالامات و مکشوفات و غر و جائز باشد بدین اعتبار کتاب و سنت
 و خود این سنن متفق علیها و یاسست و هر که در آن خلافت کرده و وی از اولیا نیست شیخ الاسلام
 احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تیمیه رحمه الله تعالی را درین باب کتاب نفیس عریض است
 مسمی کتاب الفرقان بین اولیا الرحمن و اولیا الشیطان تفصیل مقام از آنها با پرست
 فیضیه الذکر ائمة علی طریق نقض العادة للولی کقطع المسافة البعيدة فی المدای
 القليلة پس نمایان میشود و راست بر طریق شکستن عادت میجو برین راه دور و دراز در

از چنانکه آصف بن برخیا صاحب سلیمان علیه السلام امرش بقیس - ابل از برتنش بشیر
 باره و بعد مسافت حاضر آورد و وطنش را طعام و الشراب و اللباس عند الحاجه
 و ظاهر شدن آب و روانه و باره نزد حاجت چنانکه در حق مریم علیه السلام اتفاق افتاد
 قال تعالى كلما دحل فليها ركة يا اخي ان وجد عند هاء قال يا موهي
 اني اني هذا انك لم يمين عينا لله والتمس على الماء ورفتن بر آب چنانکه
 از بسا را و یا منتول سب و ان ليدان في الحواء و پریدن در هوا چنانکه از جعفر بن ابی
 طالب و همان مشی در غیر با مر بسیت و طبر ان جعفر را ترمی و حاکم روایت کرده و در
 اسناد شریف است و از زناد است از حدیث علی بن ابی حمزه بن سعد بطباط و رسول الله
 صل الله علیه و آله و سلم قال رأيت جعفر بن ابی طالب يطير مع الملائكة
 و اخرج الطبرانی باسناد حسن معناه و لیکن ابن پیرین او را در حدیث خود و بعد موت بشیر
 پس ترمز آن ارکانات دنیا که محل نزاع است صحیح باشد و کلاما الجهاد و الجماع
 و من کردن جاد و بی زبان چنانکه مرویست که پیش سلمان فارسی را می آمد و او را که طعام
 تسبیح کرد و احسن وجه الیه حق را می نعمت داد لعل العساة عن قیس و کما هم بما اهل نعمت
 اصحاب کعب چنانکه در حدیث آمده و که مروی بر کاه می برده می بردند و او می گفت
 من برای این کار مرده نشده ام بلکه برای استکباری مخلوق شده ام مردم گفتن همان است
 که او سخن می گوید که آن سرست و مرده است بعد از او الشیخان من حدیث ابی حمزه
 و اندفاع المتنحه من السالفة کما یأیة المهم عن الاعداء و غیر ذلك من الاستعداد
 در حدیث و لای رفا و در کفایت مشکل از دست دشمنان و حرآن از خیرات مثل و این
 حضرت عمر و بی زهر بود و در حدیث خود را در لجه و نواز و گفتن او را می کشند یا با ساریه
 الحبل الحبل را می تهدید از و را می حیل تا او شن کر کند و هم سار به صوت او بشنید و از و
 بعد مسافت اسحق ذلك ان یعلی و الیه حق و ابی نعمت فی الدلائل و چنانکه خالد بن عمرو

ضرر نکرد و میل غلط فاروق زبان شد از سینه ابو الشیخ و ابن حبان فی کتاب العظمت
 استند فیہ متهم و مستر انکار کرامت کنند بدلیل آنکه اگر خوارق عادات از اولیای ظاهر شود
 بجز این نیست که در ویست از غیر شیخ ممتاز نشود و ماتن در جواب آن گویند و یکسان ذلك
 روی باشد این ظهور خوارق عادات از وی که یکی از امتیاست معجزة الرسول الذی

ظهرت هذه الکرامه لو احد من امته لانه يظهر بها انه ولی ولی یکن ولیا
 الا ان یکن محققا فی دیانتہ و دیانتہ الا قدر امر برساله رسولہ سمعہ است
 برای رسولیکه این کرامت یکی را از امت او ظاهر شده زیرا که ظاهر می شود باین کرامت که
 وی ولیست و ولی نباشد تا آنکه محقق بود و زیانت خود و دیانت او اقرار بر زبان و دل بیاید
 رسول با اطاعت مقبول او و را دامر و نواست اوست تا آنکه اگر این ولی او عاصی استقلال و
 عدم متابعت می برای خود کند ولی نباشد و این کرامت بر دست او ظاهر نگردد و غرض که خرق
 عادت نسبت بهی معجزه است برابرست که از اجناب او ظاهر گردد و یا از فردی از افراد ایشان
 نسبت بولی کرامت زیرا که از دعوی نبوت خالی است و افضل البشر بعد نبینا صلی

علیه و آله و سلم و بهترین مردم بلکه اولیا بعد از پیغمبر بلکه سائر انبیاء و چه را بر آید ابو بکر
 الصدیق کما یو بک صیدین است رضی الله عنه که اول خلیفه اوست صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق
 نبوت و معراج وی بی توقف و تردد و دوام هر طور هم صدیق است از او تعالی انبیا و از مردم
 از برکات این امم محمد و نام و در آخرین است زبان حق و صدق یابیم و هر چه گویم و نویسم
 راست و درست باشد ثم عمو الفاروق پسر خلیفه صدیق عمر فاروق است که در قضایا و خصومات
 میان حق و باطل تفریق کرد ثم عثمان ذوالنورین پسر خلیفه عمر عثمان است که شهنشاه و دختر
 رسول خداست اول رفیق در جلاله الکلیح او آمد و بعد و فاش ام کلثوم را نکاح کرد و چون در
 هم بمرد و آنحضرت فرمود اگر دختر سوم داشتی بر سینه توی داد می اخوجه الطبری فی الکبیر
 من حدیث عصمه بن مالمک الریحانی بنی النورین ملقب شد ثم علی المرتضی پسر خلیفه

علیه مرتضی است که خلص اصحاب و ابن حمود و ادو حن و حسن و حسین است
 رضی الله عنهم سلف است و ائمه ایشان را همین عقیده که شهادت و ظاهر آنست که گردانی
 برین ای مائمه حکم و ان می کردند عقاید زالی گفته و ادلائل جاسمین را مستارض یا تقسیم این
 مسئله را متعلق بنیز می دانند اما بعد می بینیم و نه توقف را در ان نقل او برای چنینیست و ارجوات
 در می بینیم و سلف در تفصیل عثمان توقف داشتند و علامه سلف و جماعت تفصیل تعیین در
 هست عقیدین مقرر نمود و اقصاف آنست که اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب است
 توقف را واجب هست و اگر مراد کثرت فضائل است پس چینی نیست آنست که اندرین حجت
 روئی را در حجت است و لکن این صریح نیست شاد و ولی الله محدث و بلوی و عقیق و خود گفته مراد
 اصیایست اجماع و جو نیست اما شجاعت و قوت و علم و اشال از انیر شامل با شد
 بلکه بعضی عظمت نفع در اسلام است و او بکر و عمر امیر و زبیر و ابی سلفه علیه و آل و سلم از ان
 هست و الله و انشا هست حق آنست و حلا فقام علی هذا الترتیب و خلافت و نیابت
 ایشان را رسول و اقامت دین را چینی که کافرا هم را تسلع آل واجب باشد نیز برین
 ترتیب است یعنی خلیفه بعد رسول الله صلی الله علیه و آل و سلم او که است تیسر عمر بنیبر عثمان
 پسر علی و خلافت صدیق رد بعضی نص صریح و حدیث صریح در رد و جمهور با علی صحابه و
 استقرار ایشان را مشاوریت و مساعدت بر خدمت وی و علی مرتضی هم بعد توقمی که اردو
 و خود آمد علی رؤس الائمة و دست پرستی داد و اگر خلافت حق نبی بود صحابه را ان اتفاق
 نمی کردند و علی مشاور علی کرد و او می چنانکه امعاء و کرد بلکه محبت پیوسته می آمد اگر نفعی هم از ان
 می چنانکه تبعه گمان دارند و در حق اصحاب اتفاق را مطلق و ترک عمل بر رض و رض و رض است
 و خلافت ترک بکتابه عهد او که منعقد است و صحابه را ان اتفاق کردند چون ترشاد است فیت
 علامت ماستوری در میان شش کس که است عثمان و علی و عبد الرحمن بن حوثل و طلحه و زبیر
 و سعد بن ابی وقاص و پنج کس از ایشان تفویض امر اسن عوف نمود و در ضابطه کلم او داد و عوف

عثمان را اختیار کرد و محض معاویه بیعت نمود پس یمنان بیعت کردند و متقا و او امر او شد
 و جمع و ایجاد با وی گزاردند و این نیز اجماع است و چون وی شهادت شد امر خلافت همچنان بکند
 و بیعتی که را استعین نکرد و گیاره هجرین و انصار را اجماع بر علی مرتضی آوردند و از وی قبول خلافت
 خواستند و بیعت نمودند و بیعت آنکه افضل اهل زمان خود و لائق تر ایشان بخلافت بود و هر چه
 از مخالفات و محاربات واقع شد از طرف معاویه شد جنگ او دخل از جمیع و نفسانیت
 نبوده و این که گریه خطای اجتهادی بود پسند خاطر القیاس پسندان نیست در مالا بدیده
 گفته هر که با علی شهادت کرده و غلطی است و لکن سوادین با صحابه نباید کرد و مشاجرات ایشان را
 بر محال حسنه و باید آورد و هر یک را از آنها درست باید داشت عقیده اهل حق این است
 استیضاه و اختلاف شیعہ و سنی درین مسئله و ادعای هر یک فریق در رد و نفس او را بار
 است و ایراد اصوله و اوجیه از جانبین در مظلومات مذکور است مثل از ادله اخصاف خلافت ائمه
 و تحفه اثنا عشریه و سیف مآل و شرح عبدالحق هم قدر که کلام در این در تکمیل الایمان کرده و
 یک روز و نوشته پس بدان رجوع باید کرد و الخلافة ثلاثون سنة و خلافت سی سال است
 لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یکن من ملکها عضو ضاک و آه
 ایضا و والد مذی و حسنه و الحسنی و الحاکمه عن سفینه و بود خلافت ابو بکر
 و دو سال و خلافت عمر و دو سال و خلافت عثمان و وازده سال و خلافت علی شش سال و بعد
 بعد از معاویه و اما آنکه پیوسته در سی سال پادشاهیست و لا رت است نه خلافت لقوله صلی الله
 علیه و آله و سلم ثم یدکن من ملکها عضو ضاک و شهادت علیه بر سر سال سی ام از وفات رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده پس معاویه و آنکه بعد اوست خلفا نباشند بلکه ملوک و امر او بر خود
 معاویه گفته من اول ملوک اسلام و برین است اتفاق تمام اهل علم و اهل ایمان و تحقیق آنست
 که شش سال از سی سال باقی بود که حسن بن علی آنرا تمام کرد و تمامی خلافت بیعت و بیعت شد
 و آنکه امرای عباسیه را از خلفا گویند باعتبار ظاهر و بجز است و بجز بفضیلت امام اجماع اهل اسلام

و جهالت و آنست که بر مندر او واجب است ای چنان و بدلیل سببی است یا عقلی و تمنا را آنست که
 واجب بر عقلی نیست مگر لا اعتقاد بقدره و سالی الله علیه و آله و سلم من مات و لم یغفر له ما کان
 زمانه نقد مات میبخت جاهلی که رواه مسلم من حدیث ابن عمر بلفظ من مات
 بغیر ما هو دینہ استاصیب امام از منوات داشته تا آنکه از القیم بر و فن رسول کریم
 صلی الله علیه و آله و سلم نود و بسیار و اہیات شرعی است که موقوف بر دست و برادرین
 یا بابت آنست که با وجود امام دست بیت یا در چو رسالت او کنند و اگر زمانه آنکه امام است
 دوران وجود و نباشد و نصب امام صورت بند و امید آنست که در محل درین و عی نباشد و امید
 المسلمین لا بد لہم من امام حق بر بنشد احکام محمد و اقامہ خدند و هم و سند
 ثمن را هم و تقیمین جیس شہم و اخلا صدق القصر و قصر للتغلبہ و التباہضہ و قطاع
 الطريق و اقامہ الجمع و الاہیاد و قطع المنازعہات الی القنۃ بین العباد و قبول
 الشہادات القائۃ علی الحق فی دین و فیہ الصغار و الصغار قبل الذین لا اولیاء
 لہم و قسۃ الغنائم و یسلانان را اگر نیست از امامی که قائم و استاد و شہد و جاری کردن
 احکام و برپا کردن حدود و جنایات و بند نمودن سہرجات و آماہن لشکر و اگر فن سید مقام
 نکاتہا سے اموال و بقدر ساختن چیرہ و ستان و یکایک علیہ یا بنندگان و برہران و قائم
 نمودن جمہاد و عید و بریدن نواحی و اقد و در میان چند مکان و پدید رفتن کو ایہا سے قائم
 بر مقتوی دینی رادون و دختران و پساکن خبر سال که علی بن ابی طالب و قسمت نور بن بابلی شہیت
 چو آن ادکار و بلر اسے کہ تمام است متولی آن ہی تواند شد و کفایت یک و سبب شرکت
 در ہر ناحیہ از آنست روائت کہ نووی پنجاصات و مبارزات برانہ و با خصال مردین و دین
 چنانکہ درین زمانہ او دیگر از شہ طوائف الملوک مشاہدی افتد پس از آنست سبب سید و از آنست
 عامی باشد واجب او نقد یعنی آن یکسان الی امام ظاہر است زیرا کہ امام ظاہر است
 ہر کار و بار دینی رجوع کنند و دست بسط است و نصرت قیام نماید و غرض کہ از نصب امام است

حاصل شود و لا محققاً نه پنهان از چشم مردم بخوف دشمنان و استیلائی ظالمان و لا منظر
 و نه انتظار برده شده که خروج از زند و صلاح زمان و انقطاع مواد شر و فساد و طغیان و
 انحلال نظام اهل ظلم و عناد و عدوان نگران شوند چنانکه شیعه زعم کرده اند خصوصاً امامیه
 که امام حق بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی است پسر حسن بعد حسین بعد
 زین العابدین سپس فرزند وی محمد باقر پسر ابن اوجعفر صادق ثم ابنه موسی الکاظم بعد پسرش
 علی رضا سپس ابن وی محمد تقی بعد پسرش علی نقی بعد حسن عسکری سپس فرزند او محمد
 قائم منتظر گویند که وی از خوف دشمنان مخفی گشته و نزدیک است که ظاهر شود و دنیا را از
 عدل و داد پر کند چنانکه از جور و ستم برگزیده است و طول عمر و امتداد ایام حیات و ممتنع نیست
 مثل بیه ضرر و غیره لیکن اختلافی امام و عدم او در عدم حصول اغراض مطلوبه از وجود او بر است
 و خوف از اعداء موجب احتقانی تولد سفید خصوصاً از وجهی که جز نام نشانی از وی نتوان یافت
 غایت الامر آنکه موجب احتقانی و حیوانیت بود چنانکه آبای وی رفته اند عنهم در مردم
 ظاهر بودند و دعوی ماست نمی کردند و نیز احتیاج مردم بامام در زمان فساد و احتیاج و
 استیلائی ظلمت تر و انقیاد بر اسس اوسل تر است نسبت بزنان صلاح و یکنی این من
 قریش و لایحی بر من غییر هم و امام از قریش باشد و از غییر ایشان جائز نیست لقوله صلی الله
 علیه و آله و سلم لا یموت من قریش مراده احمد من حدیث ابن عباس ربه و البیهقی فی سننه
 من حدیث انس و قد افرد تالیفاً السیوطی و این حدیث اگر چه از آحاد است و لیکن
 چون ابو بکر صدیق بیان بر انصار محبت گرفته و مجتهد صحابه روایت نموده و احدی از انصار انکار
 کرده جمیع علییه شده و نیست مخالف در ان مگر خوارج و بعض معتزله و مرآه است که نقلی اگر نصب
 امام کند از قریش تجویز کند از غیر قریش و اگر کسی از خود بزرگتر بشیر علیه کند و ملک ستاند چه چندی
 قریش نبود اطاعت او نیز واجب شود و خروج بر او سر و او نبوده مادام که کفر بواح از وی بوجود
 نیاید و لا یشخص بقی هاشم و ادلاء علی رضی الله عنهم و مختص نیست بودن امام از بقی

داد و داد علی را به ملک است ابو بکر و عمر و عثمان با دلاست و حیات ثابت شده و ایشان بنی است
 بنو نذکره که قریش هستند چه قریش نام و ولد قریش کنان است و با ششم چه غید الطلب
 رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی بنی با ششم اندر ذریه که پاس را بر علی باب
 هر دو پدر عبد الطلب اندر نفس ذلک اگر امامی از بنی با ششم یا اولاد علی بیگانه ضرورت تصف
 انصاف است میسر که نور علی نور باشد زیرا که اشتراک دیگر است و جواز و اولویت دیگر
 ولایت شرطی امامان یکی معصومان و شریعت در امام آنکه معصوم باشد
 زیرا که ابو بکر امام بود و در علی که گذشت حال آنکه با قطع معصوم نبود و نیز اشتراک محتاج دلیل است
 و در عدم اشتراک عدم دلیل اشتراک کافی است و تحقیق محبت آنست که او قتالی در است و
 گناه پیدا کند با وجود بقا و قدرت و اختیار و لان یکی انصاف من اهل برمانه و
 این شرط است که افضل اهل زمان خود باشد زیرا که مساوی در فضیلت بلکه مفضل تسل
 و علم دل گاه است اوست می باشد مصالح است و مقاصد وی و قوادری بود بر قیام به موجب
 آن خصوصاً در آن وقت که نصب مفضل ارفع رای شرف ابعاد اثار است فتنه بود و لهذا عمر
 رضی الله عنه با آنکه بعضی را از بعضی افضل می دانست خلافت را و دشواری گناشت و
 یستطاع ان یکی من اهل الایة المطلقة الکامله آری این شرط است که اهل
 ولایت مطلق کامل باشد یعنی سلمان آزاد باشند و نیز بالغ بود زیرا که او قتالی کاملان را بر
 سلمان را سه نگراند و نیز مشغول بجدت مولى است و در ششم مردم مقیم می نماید و زمان
 ناقص عقل و دین اندر گوید و دیوانه اند و نیز امور و تصرف در مصالح جمهور قاصر و عاجز اند
 سائناسیاست کننده باشد یعنی مالک تصرف در امور مسلمین بقوت رای و رویت و نبوت
 باس و شوکت فساد سادات و ابواب و علم و عدالت و کنایت و شجاعت خود علی تمیذ الامم
 و حدیث احد و دانا که سلام و انصاف المطلق من الطالعه بر جاری کردن احکام و
 نگاه داشتن بر هر صدمای خانه و ملک سلام و انصاف ستانین مظلوم از ظالم زیرا که انزال

درین امور مثل در عرض از نصب امام است و لا یفتعل الا امام بالحق و منزل نمی خود امام
 بخروج از طاعت خدا و الحی بر ایستیم کردن بر بندگان خدا زیرا که فسق و جور بعد خلفای نشین
 در ایام و امر اشاعت شد و سلف انقیاد و امر شان نمی کردند و حج و عیاد باذن ایشان قائم
 می داشتند و خروج بر ایشان روا نمی داشتند و حکمت شرط امامست در ابتدا نیست پس در
 بقا و اولی شرط نباشد و نزد شافعی امام بقسق و جور منزل می شود و همچنین هر قاضی و امیر و
 اصل درین سلسله آنست که فاسق نزد شافعی از اهل ولایت نیست زیرا که چون نظر بنفس
 خود نمی کند بجهال دیگری چه خواهد پرداخت قاضی خان گفته قاضی چون رشوت گیر و قضا
 او دران امر نافذ نگردد و اگر خود عمده قضا را بر رشوت ستانده است قاضی نشود و قضا
 او نافذ نباشد و شیخی بر الصلی خلف کل بر و فاجر و جائز است نماز گزاردن پس هر یک
 بر زیرا که جماعت ارسلن نموده است و آنقدر تاکید که آنحضرت را در التزام جماعت و اجتماع و
 ایستاد بود و در عیای دیگر بود پس مقصد بامام متقی متوجع نباید شد آری اگر مردی صلح
 برای امامت بپسراید بهتر و الا با هر که باشد نماز جماعت باید گزارد و بشرطیکه فسق و جور بکفر نگردد
 و صلح با همکاران نماز و قد را بخور یا الصلوة از قرآن یاد داشته باشد و در حدیث امر صلی
 خلف کل بر و فاجر و فاه الطینانی فی الکبیر من حدیث ابن عمر بلفظ صلوا خلف
 من قال لا اله الا الله و ساری الیه تعنی عن ابی هريرة بلفظ صلوا خلف کل بر و
 فاجر و صلوا علی کل بر و فاجر و جاهد رافع کل بر و فاجر ذکره السیوطی فی
 الجامع الصغیر و اهل علم همیشه درین فساد و اهل هوا و بصر بغیر انکار نمازی گزارند و هر که
 از سلف منع نماز پس مبتدع نقل کرده و محمول بر آنست که زیرا که در آنست صلوة خلف فاسق
 مبتدع کلام نیست و معتزله بآنکه فاسق را مؤمن نمی گویند نماز در پس و سبب جائز دارند زیرا که شرط
 امامست نزد ایشان عدم کفر است نه وجود ایمان یعنی تصدین و اقرار و اقبال جمیعاً و یصلی علی
 کل بر و فاجر و نماز گزارده شود بر هر یک و بد اگر بر ایمان مرده است باجماع و لقوله صلی الله علیه و آله

لایق عن الصلوة من مات من اهل القبلة ذکره النعمانی و لیکن سنن
 و ایست بلیغی از او که از حدیث این عمامه و درود و ایضا صلواتی از او
 و لیکن بیعت از حدیث ابی هریرة این نظر را در حدیث کرده و صلواتی بر او
 این مسائل با آنکه از فرج نقد است و در اصول کلام برای تشدید تمیز اهل سنت از معتزله و شیعه
 و فاسقه و بدعت و در ایشان از اهل بی و ابواء است و تکلف عن ذکر الصلوة الا باخبر
 و از بی نایم از ذکر بدان آنحضرت صلی الله علیه و آله در ششم کبری یکی روشن سنن است که
 صحابه رسول را خبر بخیر یا گفتند و من و سبب چشم و اعتدال حسن و انکار بر ایشان نمایان در حدیث
 بر او سوزان به نزد برای نگه داشت نسبت و حق صفت بی صلی الله علیه و آله و سلم و خدا
 و مناقب ایشان و آیات و احادیث و مواضع بسیار آمده قال قتالی بحکم
 تَسُبُّوا اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَتَيْتُمُوهُمْ أَتَيْتُمُوهُمْ أَتَيْتُمُوهُمْ أَتَيْتُمُوهُمْ
 الله تعالی و در حق اعتدال و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا تسبوا اصحابی فلو
 ان احدکم الفلق مثل احد ذهاباً ما بلغ احد هدم ولا ضیفة اخرجه مسلم
 من حدیث ابی سعید الخدری و فرمود الله الله فی اصحابی لا تقعد و هم غرض
 من بعدی فمن اجهم فجهی اجهم و من ابغضهم لبغضی ابغضهم و من اذاهم
 فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فبینک ان یأخذ بک
 الترمذی من حدیث عبد الله بن منفل و در مناقب بزرگواران و صفای اهل بیت و حسن
 و غیر ایشان از اکابر صحابه احادیث صحیح و ارو شده و در کتب صحاح سنن و معجم است و در آیات
 و مجاریات و شجرات و قالفات و تفسیر و حفظ حقوق اهل بیت و در احوال
 آداب پایشان که در میان ایشان واقع شده از اعمال و تاویلات صحیح است و در تقدیر
 نسیم صحت و در حق ثبوت نیز از ان اغراض باید و در زیر و گفته ناگفته و شدید و آهسته باید که
 چه صفت ایشان با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است و تعویذ و دیگر منی و درن باقیین

کرد و یقین بکن متروک نشود و غرض که سرحد دار اسلام و معاویه و عمرو بن العاص و غیره بن
 شبهه و اشال ایشان است هر که با تبع اهل سنت و جماعت رود زبان را از سب و لعن
 ایشان بر بندد و اگر بشود بعضی امور که موافق واریاب سیر نقل می کنند جستی در باطن و
 که در مقلی در خاطر در آید تا هم سلامت در اغراض و کف لسان است در غرض صفین بکیر را
 از جانب معاویه اسیر کرده پیش حضرت امیر آوردند از حاضران شخصی بر وی ترحم کرد و گفت
 وی مسلمان خوب بود و حیث که آخر حال او چنین شد علی مرتضی فرمود چه میگوئی که وی هنوز
 مسلمان است و با جمله سب و لعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی است که مست چنانکه نقد
 عائش بر ناجیه طهارت ذیل او ازین قسمت بفرص قرآنی ثابت شده و الا بهرست فسق است
 و از سلف مبتدین و علای صحابین جواز لعن بر معاویه رضی الله عنه و احزاب و منقول است
 نهایت کار ایشان نبی و خروج بر امام بر حق و خلیفه مطلق علی مرتضی است چنانکه حدیث
 عمار بن یاسر بیان اشارت می کند و هیچ عمار گفت له الفیة الباغیة یدعوهم الی
 الجنة و یدعوهم الی النار اسخجه البغیة و له الفاظ اخوی را بن حدیث
 بی شریعت و قوا تر رسیده و این موجب کفر و لعن نیست و اصل عادت و توبه سنیان ترک
 دشنام و برکوب نیست که المؤمنین بالمعان و لعنت بر شخصی با خصوص اگر چه کافر بود و جایز است
 چه دانند که انجام کار او بعبادت و ایمان باشد مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت او بر کفر و
 شقاوت بوده تا آنکه بعضی در لعنت بکفر و شقی نیز توقف کنند و همچنین در باره مجال و گوسه
 که آنحضرت از لعن مصلیان و اهل قبله نبی کرده و این معنی در چند حدیث وارد شده و گویند
 آنحضرت بر بعضی اهل قبله از انجست است که آنچه وی را از احوال ناس معلوم بود و غیر او را معلوم
 نیست و بعضی بر او غلو و افراط در شان وی روید و گویند ما را است او با اتفاق مسلمانان شد
 و طاعت وی بر امام حسین رضی الله عنه واجب بود و بخدا پناه ازین قتل و استنفا که وی با وجود
 امام حسین و امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان کجا است جمعی از صحابه و اولاد ایشان که در زمان آن

چنانچه بدو تاج انکارش کردند و از اطاعتش و پیروی آن رنجد و بعضی از اهل مدینه بعد از آنست
 حال طبع میست کردند و وی تارک عسلوه و شارب شراب و زانی و فاسق و ستمگر میام بود و کشت
 بروی الملاق لمن کرده و مثل امام احمد و امثال ایشان و ابن جوزی لمن زنی و بی ارادت نقل
 زیرا که وی وقت امر قتل حسین کافر شد و یکسکه قتل وی کرد و امر به آن نمود و بر جواز کشتن دست
 اتفاق کرده و از قضا زانی گفته است که در حقایق وی قتل حسین است بشا زنی بدان و
 امانت نمودن اهل بیت متجاوز از امنی است اگر چه تفاصیلش آحاد باشد و همچنین لا ینقذ
 فی شانه بل فی ایمانه لعنة الله علیه و صل انصاره و اعدائه و حتی و باطل و سب
 بنویس ترین مردم است نزد اکثر مردم و کارهای بی کفایت درین است کرده اند
 دست هیچ کس بر گزینای بعد قتل امام حسین لشکر غریب مرئیه منوره فرستاد و بقیه
 صحابه و تابعین را امر بقتل کرد و با حاد در حرم مکه و قتل عبداللہ بن الزبیر اشارت نمود و در
 حالت ناپسندید و از دنیا رفته و گیر احتمال توبه و رجوع او کجاست و نشهد با الجنة للعشر
 الذین بشرهم النبی صلی الله علیه و سلم و گواهی می دهم بهشت برای آن کس
 که بشارت را و ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرموده و ابی بکر فی الجنة و عمر
 فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و
 عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و شعبد بن زید
 فی الجنة و ابی جلیدة بن الجحلی حری الجنة اخذ به ابی دأد و ابی بلد فی
 عیبه و الذکائی و ابن مسأجة من حدیث ابی سعید الخدری این ده تن زیارت
 و انما نزل صحابه ما کما بر قریش و قریه و مهاجرین و اقارب بنی السملین امر و و ابی و تکرار ایشان
 در اسلام ثابت است و گویا از ان نیست و بدین بودن ایشان قطعی است و لیکن این بشارت قطعی
 منضم به ایشان نیست بلکه فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و زبیر
 و عمار بن یاسر و غیر هم نیز بهشت اند بخند و لیکن شریعت ایشان باین لقب نیست و قریه بشارت

ایشان در حدیث واحد در وقت واحد مجابوده است و ذکر ایشان در ضمن عقائد بنابر مرتبه
 اهتمام نشان ایشان است و در برزخ هب اهل بنوع و بنوع که در شان این اکابر تفسیر کنند
 بر او سادت ادب و وفاداری و شیخ عبدالحق دهلوی رحمة الله تعالی این محبت را در کتاب تحقیق
 الاشارة فی قیم البشارة بتفصیل بیان فرموده و اسامی اهل بشارت را که در کتب حدیث یافته
 ذکر نموده و تنگ نیست که بشارت حسن و حسین و اشغال ایشان نیز قطعی است و بعد شهرت و
 قرار رسید در حدیث آمده ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة اخرجه الحاکم و صححه
 من حدیث ابی سعید الخدری و بنمود ان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة
 اخرجه الحاکم من حدیث ابی سعید و حدیفة و حکم در غیر بشرین آنست که گویند پس از
 از اهل جنت اند و کافران از اهل نار و جرم و قطع در خصوص کسی بجهت یا ناز نکنند فاهل بدین
 و بعد عشره مبشره فضیلت مر اهل بهر راست که در سال دوم از هجرت واقع شده و در آن
 عربت اسلام و انجا زوجه و او تعالی بطور یافتند و اعدای دین از صنادید قریش مثل عقبه
 و شیبه و ابوبهل و انشاء ایشان در آن پنجم شصت و پنج هزار فرشته بنصرت مومنان
 در آن روز از جانب خدا بر دوخته شد و بشرد هم از اهل بدر اند که عثمان رضی الله عنه که بجهت
 بیاری رقیه بنت رسول خدا از وجود خودش در مرتبه سطر و مانند اما آنحضرت را و از ایشان شش
 خصه غنیمت داد و جوع اهل بدر رسید و سیزده تن بودند و همه اهل بهشت قطعاً قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما تشاءم فقد
 حضرت لکم اخرجه البخاری و مسلم و فرمود انی لا رجی ان لا یدخل النار ان
 شاء الله احد شهد بدر و انما الحدیث اخرجه مسلم و حدیث آمده ملائکه که درین
 غزوه بدر حاضر شدند فضل و عزتی دارند و درگاه خداوندی که دیگر از نیستند فکحل و بعد از
 اهل بهر فضیلت اهل غزوه احد راست که در سال چهارم واقع شده و ابتداء و ثبوت تمام
 اهل بدر رسید و در آن مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انجا مجروح شده و یارده

از وی شکست تا که از پنج سوره باشد و حمزه بن عبد المطلب از شهدای یمن خروجه است و
عشره مبشره نیز در آن داخل اند و سرگروه مشرکان درین خروجه ابوسیان پدر معاویه بود
و اسلام این هردو دست است که اهل بیعة الرضوان و بعد اهل اهل بیت رسولان
و بنوان نام آن جمیت است که مسلمانان بنی از صلح مدینه با رسول صلی الله علیه و آله
کردند و در حق آن کتاب عزیز ماطق است لَقَدْ تَرَجَّيْنَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ الْمُتَّقِينَ اِذْ مَنَّا بِكَ
تَحْتَ النَّجْوَى و در حدیث آمده که لا یدخل الدار احدا من شاء الله من اصحاب النجوة
الذین بايعوا المحمدا و اهل اسلام و ایشان نیز بهشتی است قطعا و این ترتیب در انفسیت
جمع علیه ثبت ذکره اولا مصحح القیمی و سایر صحابه نیز بحسب فضائل و آثار و کرامات
در درجات و مقامات تفاوت و متفاضل اند و لیکن از ملاقاتی همان در نظر نگرفته
و در صما و فضل و کرامت معلوم و تقوی است قال تعالى اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقٰهُم و بعد
اولاد اصحاب را نیز به ترتیب نسل یا بر اثبات مصلحت کنند الا اولاد فاطمه از همه فاضل تر از
مخصوص اند بجز دست در کوفه و صدقات و مزین قطعات و جز آن و نهی بالمسلم علی المحبین
فی السمر و المحسن و فی غیرهم مسح را بر هر دو موزه و در سر و خضر و این را از علامت اهل سنت و
جماعت داشتند و در حدیثی نقل است که در سفره شبانه روز و در سفر یک شبانه روز و در
مسلم دامن مکه و الدسانی من بصری گفته هتادتن ما از صحابه و بر یافتیم که هر سه چنین
می دانستند و کرمی گفته هر که بدان قائل نیست بر وی ثواب کفر دارم و دیگر آنکه آنرا شریعت
رسیده و با بکارش ارا اهل بیت است و اگر چه جویت در شستن با بیت و مسح روز و شب
با دست و پا باید بود و در محل تمت اختیار نخست هم اقرب بصلحت است و لا تخدع
بجید القصد و نیز خضر اصراف است و آن چنان باشد که خضر است بر یا خشک را گرفته و طرف
افقی در آب بگذارد و در آن شیرین و قیری عادت شود و در اسلام از آن نهی کرده اند
بنابر آنکه بدو از خمر و دیتر منوخ شده و عدم تحریرش از قواعد اهل سنت گردید و در آن

در آن مخالفانند و این بنیاد خلاف مشتمل بر مسکوت است زیرا که مسکوت حرام است قلیل باشد یا کثیر
 و باین رفتنند جمهور علما از محدثین و فقها و لا یبلغ ولی در ساجه الا نبیاء و هیچ ولی
 بر توبه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از عدول و خوف خاتمه و کرم نام
 بوی و شاهر و ملائکه و مامورانند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد اقصاف بکالات اولیا و
 کرامیه که تجویز افضل بودن ولی از نبی می کنند این سخن ایشان کفر و ضلال است و لا
 یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامور الهی و نیز سر بند دما و میکه عاقل بالغ است
 باینکه ساقط شود و پیغمبر از وی امر و نبی بنا بر عموم خطابات وارد در تکالیف و اجماع مجتهدین
 بران و نه سب اهل باحت و احوال است که چون بنده به بنایست محبت رسید و دل و صفت
 شد و ایمان را بر کفر اختیار کرد و بدون اتفاق امر و نبی از وی ساقط گشت و وی در روز
 در رایج بارتکاب کبائر و بعضی گویند عبادات ظاهری ساقط می شود و عبادات او بعد از آن
 تفکری باشد و این کفر و ضلال است از انبیا علیه السلام که ام کس اکل در محبت و ایمان او بود
 خصوصاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا آنکه تکالیف شرعی در حق ایشان تا استوار کامل است
 و حدیث اذ احب الله عبدا لمریضا ذنب یصحبت ترید و النصیص فی تحمل
 علی ظن اهلها و النصیص از کتاب و سنت محمول است بر ظاهر برای خود و حر و حر و خصوصاً در اینجا
 مقابل ظاهر و منسوخ حکم نیست بلکه عاقل از اقسام نظم چنانکه متعارف است پس هر چه از آن
 بفهمد را بیاطلاق آن در عرف جائز باشد و اعتقاد بدان کرده کید و آنچه متوهم همیشه است
 در میان و زمان و جز آن باشد اعتقاد بظاهر آن چه باید کرد و از لازم متبادران تبری باید بود
 و بر مراد خدا و رسول متبذل باید داشت و از اطلاق صفاتی که در شریعت وارد شده بود هم
 لزوم چیزه و دیگر متخاشی نباید شد و بهر لفظی که وارد شد و بهمان لفظ و بهمان طریق بی کیف
 در بی متبذل و بی تاویل و تقییل اطلاق باید کرد و این مسئله در بعضی امسائل هر یک فرقه اختیار
 کرده و بنا بر آن شعار و غیر ایشان در رؤیت حق تعالی روز قیامت و حسن ان از آنچه نفیست

آخرت دارد و یا که اولیای حب کرده اند و هر چه درود یافته بی کیف آنرا قبول است و هر
مستراحیات را می بینی کند و از آنان سر قلمده ایشان مجبت لازم می آید پس لا هایت
سایه کیمیت قابل است و از آن آید و در نظر بر آنچه در او هم لازم می آید و بیا که
این حدیث که قد و اول سنت اند و هر یک از این صفات و افعال هر یک حقیقت
دارند و هر چه از روش و بی تردید ایمان می آید و بعد از آنکه صفات آنها اهل رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم دارد بسیار از دست بر آید که استقامت و راجب در قرآن و حدیث
از صفات و صیور دارد و مستند و هم مجبت و مکان کفری و اندک و از حق تعالی ترسیه و مجبت
صفات را مثل پشمه می نامند و می دانند که خود معلول و معدوم اند و می دانند که هر که ایمان
نظا هر چه از او در او طرف خود هیچ و بجا و نمود و اگر از او را آخرت موافقه و نهایت جویم و خواهیم
و از تعالی تمکاز میست و مقرر کردن حقا و برابری فاسد و خود و کفر و استن در رای آن
اگر چه ظاهر قرآن و حدیث همان باشد در حقیقت تحلیله قرآن و حدیث است حق تعالی
قرآن را است بیان فرستاده و آیات او را به مینات ستوده و هر مودوق گفتند یسیرا القرآن
لأنه کفر لکل من محمد کبر رسول خدا که انصاف مردم و اومع ایشان در بیان است و چشم
در ظاهر الطابق الفاطمی کند که انتقاد همان و تکلم بآن کفر است این جرات از جهات و توقع شاه
که مرد و در آن جوان است و جوان بهرم و میری رجب و اله و عادت که طبیعت ثابت است
بیان منضم گشت پس بی تعینتس مقیقت کلامی و الا صم ساد از عال آن شتافتند و حال
ایمان خود را بر باد داد و رمار هر از زنها را تا که بر او تعلیل ایشان روزه یخن مشکلمان و فلسفه
که کرد و در تعلیه و گرفتار او با هم فلسفه بود و در دل جاد بهن بجد او گویند که خدا و نیز عالم عادل
در سب که مشابهت گفته ظاهر او همان آورده و اخوتس بخوابد مست و هر که عدل و انصفت از منقشه
مست و ایمان خواهی کیف و بهب بهب و صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین است اگر که خواهد که
مرفی خلاص آن ازین جهات نقل نماید مکن سب و تحقیق شرع از احوال و جواز و عدم جواز آن

کتاب التفریق بین الکفر والزندقه ایف غرالی بایه علیید و العدول عنهما الی سعادت
 ید عیبه باهل الباطن الحیاد و عدول الی ظواهر کتاب و سنت بسوی صفائی که اهل باطن
 بنویس آن کنند بمحمد و سید اجماع و اعراض از اسلام و اتصال و التماس بکفر است زیرا که
 در این کتب کذب رسول خداست و سائچه دی از نزد خدا آورده و او روش از معلوم بالفسر
 شده و بکذب کتب باطنی است چه دین همه پیغمبران خصوصاً در اصول عقائد و اثبات
 صفات و افعال الهی یکی است و جناب یک پیغمبر جمیع کذب همه پیغمبران است و دعوی اول
 کس است که موسی علیه السلام را در بودن خدا بر آسان بالای عرش فوق مخلوقات باطن از
 کائنات تکذیب کرده درین است جمیع صفات پیدا شده و قدم بر قدم فرعون نهاد و
 کتب خدا و رسول خدا را کتب است که لکن علی العرش استقامی نمود و گفت دوتا را
 که این آیه از قرآن بخود محاکم کرده شود و اتباع او لقب بحمیه فرعونیه شدند و مراد باین باطن
 ملاصدقه اند که بهاطنیه موسوم شده زیرا که دعوی ایشان آنست که نفوس بر ظواهر خود نیست
 بلکه اینها را حانی باطنی است که جز علم هیچ کیکی از انشی شناسد و قصد ایشان باین سخن نفی
 شریعت و ابطال است بالکلیه است و علم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و کس
 حاصل نگردد و اگر صفائی ظاهرش مرا نیست چندین نماز و روزه و عبادات و شرائع و احکام
 و طاعات و امورات و نهیات از کجائناست شد و کجا نامش معلوم گردید و اگر بکس راه رسول
 بدان نیست انزال کتب و بیان صفات و شرائع از برای هدایت و علم بالاتر از پیغمبر و
 اصحاب و اتباع و اهل حدیث و ارباب اثر که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اوده
 می نمودند و بظواهرش عمل می کردند و بظواهر آن امری فرمودند و ارباب اشارت گویند مراد
 بنفوس معانی ظاهر است قطعا با وجود آن در آن روز اشارات و دلالت اقتضا است
 که با ظاهر منافات ندارد و این حقائش و دقائق برابر اباب سلوک منکشف می شود و تطبیق
 آن با ظواهر ممکن است پس این سخن خلاف شریعت نیست و فی الجمله اصلی دارد و در النصص گفته

در نفس و انکار احکام که در اول نفس و قلیه و کتاس و نیت است مثل انکار نیت است
 و چون بر زمین و قدم و مسح و زول و ضحاک و تمییز و در ضار و غلط و بر آن برای و قتال
 و انکار و مشروط و جانی و سوال و منکر و تمییز و وزن اعمال و در و سرراط و حرمان کفر است زیرا که
 در آن کذب میسر خدا و رسول او است پس قاذف عالیه بر ناکافرا باشد و استیلا ل
 المحیة صلیة کانت او کبیره که در ملامت پیدا شدن گناه و حرمان است یا بزرگ
 کفر است وقتی که معصیت بدون دی بر لیل قطعی ثابت است ^{الحمد} باشد اگر چه بطلان شهود و حکم
 شریک در آن بتنا کرد و در ترکیب شود و لیکن باید که آنرا گناه داند و خود را مقصر پیدا و توضیح
 خود و مرتکب آید و الاستهانة بها که در الاستهانة محل الشریعة که در سب و ناپسند
 پیدا شدن معصیت کفر است و استناده و سخری بر شریعت و ضدین بر حکمهای او کفر است زیرا که
 اراکات تکذیب و انکار است و سب پیدا شدن معصیه چنان بود که آنرا هیچ وزن ننهد
 و اصلا موجب عقوبت نه یابد و در مظاهر است که صغیر و بکتر است و اثم او کمتر است
 و حرمان این سب بسیار است و شرح عقاب و تقاضای بعضی اذان ذکر کرده و ملی قاری در
 شرح مقدس بر آن زیادت نموده و خطری اذان در مذبول بیان کسائر در کتاب و در اجزای
 و کورسته بدان رجوع مایه کرد و الهول و الکوه که در هر یک کفر است یعنی اگر تعدی بکند
 کفر بطریق هر یک کند فی آن است او ملود دارد و اعتقاد آن کند که فرموده جزل موجب استیفاء است
 و استحقاق معصیت کفر پس استحقاق کفر بطریق اولی کفر باشد و جعل درین باب مذمت
 و رد و بعضی اگر کفر بدون آن نمی نامد معذرت و درست بود اگر بطریق سهو و نسیان و سبقت لسان
 به بر این آید کفر نمود و لا یحکم مکه السکران و حکم کرده نمی شود بکفر است یعنی مست
 طاعت که عقلش نه اهل است و در تمام اختیار و مستش مانند و نه زبان می گوید اگر کلام کفر در این
 این اعتبار ندارد و حکم کفر او نباید کرد اگر چه دیگر نفس فاسق مثل طلاف و حقان و بیج و شهاد
 آن با اختلافی که دانست جائز باشد و اسلامش که در حالت سستی یا در ویر جاست زیرا که

کفر و روت امری مذموم و وجوب لاعلم است زوال عقل خدایان تواند بوجوه بجا است اساس
 که مطلوب در غیب است بهر فوج اثبات آن واجب بود و نزد شافعی بود و است نزد غنی
 کفر سکران کفر است و الا من من الله تعالى کفر و این بودن از عذاب خدا کفر است اقوال
 و الا من مکره الله الا العتیا مرا غیاس و ن کرد لغت پوشیدن و فریب دادن بود و خدا
 آنست که بنده را در مصیبت گزارد و ابواب نعمت و رحمت بر روی وی بکشاید تا مغرور شود
 غافل گردد و نگاه او را بگیرد از آنجا که گمان ندارد و پاک سازد و الیا کس من الله تعالى
 کفر و نا ایدی از رحمت خدا کفر است لقوله تعالى ولا یفأس من قوچ الله الا الق
 الکافرون سلمان هر چند گناه کند و براه مصیبت رود از رحمت الیش نا امید نباید بود
 که توبه بخشد و اگر توبه هم نکند شاید که بفضل در کم خود از گناهان او درگذرد و قصد یقین الی الله
 بما یحبه عن الغیب کفر و راست بگو گفتن در انستن کاهن در چیزی که از غیب خبر میدهد
 کفر است لقوله صلی الله علیه و اله وسلم من اتی کاهنا فصدقه بما یقول فقد
 کفر بما انزل علی محمد اخیه الحاکم و صحیح عن ابن مسعود و راوی احمدی
 اصحاب السنن الاربعة عن ابی هریره مرفی حامن اتی کاهنا فصدقه بما
 یقول فقد برئ بما انزل علی محمد و کاهن کسی است که خبر از کواکب در زمان آینده میدهد
 و دعوی معرفت اسرار و عظام علم غیب می کند و کاهنان در عرب بسیار بودند که دعوی علوم
 غیب می کردند و جن و شیاطین چیزها را ایشان میرسانیدند و بعضی دعوی استراک اسود نفهم
 ثاقب خود می نمودند و نجم که ادعای علم حوادث آینده دارد در حکم کاهن و مثل ادست و علم غیب
 امریست که خدای و حده و لا شریک له بدان متقدمست بنده را راه بسوی آن نیست مگر با علم
 یا الهام بطریق معجزه دیگر است یا ارشاد و استدلال با مارات لقوله تعالى لا یعلم الغیب الا الله
 و قوله الا من اراد نقی من ترسونی و آیات و احادیث صحیح و نفی علم غیب از غیر خدا پیغمبر
 باشد یا دلی یا غیر او بسیار و پیشا آمده و تمام قرآن و کتب سنت بدان ملو و دشوار است و دعوی

بسبب دانی کیے اگر اعظم اسباب شرک و کفر مشرکان و کافران است و علم علی عظیم باین عقاید
 فاسد و حق اولیاد و صلی و انبیاء از دایره اسلام خارج گشته بهادیه ضلالت افتاد حاصل
 دین مرض از شیعه شنیده است که اثبات علم باکان و مایکون برای اید خود می کنند مایل
 می فرمایند که خاتم الانبیاء هم علم غیب ندارد تا برگیری چه رسد قال تعالی و لای کنت اعلم
 القیت لا تستلک فی من الحی و ما متی الشیء و جزا بگیرد از پیران فرشتگان
 علم غیب ثابت کردن و ایشان را در صفات و آیی باو تعالی شرک یک ساختن کفر صریح و
 شرک کبیر است بعد از الله من جمیع ماکه الله و المعدن و لیس لشیء و رسد و
 چیزی نیست مراد بسته اگر ثابت و متحقق است چنانکه محققین گویند که شیعیه است ساق و وجود
 غیرت است و مراد بیدم مراد نفی است پس درین حکم ضروری هیچ کی منافع نیست مگر
 متزکیه قائل اند بآنکه معدوم ممکن ثابت است در خارج و اگر مراد آنست که معدوم ماضی
 نمی نماند پس این بحث لغویت معنی بر تفسیر شیئی بآنکه وی موجود یا معدوم است با هیچیست
 که صلی دانسته شدن و غیر دادن از وی است و مرجع درین باب نقل و متجسوار و متناهی
 ولی دعاء الاحیاء و الاموات و صدقاتهم عنهم نفع لهم و در دعای زندگان مراد دعا
 و صدق و دادن بهیست ثواب ایشان نفع و سود و فائده است مرده باراد و آحاد میث و آثار
 درین باب بسیار آمد و نماز جنازه نیز ازین باب است و در حدیث آمده بر جنازه که صدق
 از مسلمانان نماز کرده اند و شفاعت طلبند البتة منقور است آور سعد بن عباد به روایتی حضرت را
 گفت افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود که بادن تشکیمان را بهترین صدقات
 سدا چاهی کند و گفت هدا لامر سعد و در حدیث دیگر آمده الدعاء بعد الصلاة و الصدقة
 و احسنه الحاکم من حدیث قیام بلط الدعاء بعد القضاء یعنی دعا بعد از ایام کند
 و صدق و آتش ختم الکی بر سر وی سازد و این عام است احیاء و اموات را در دنیا و آخرت

و در حدیث آمده عالم و مسلم چون بر قرین بگذرند چهل روز عذاب از مقبره آن قریب گیرند اینجی
 فضل عالم و تقیم و عالم ظاهر شود و معتزل درین جائیز راه خلافت سپرده اند و گفته اند تقضا تبدیل
 نمی پذیرد و هر نفس کیست خود مرده است و آدمی بعمل خود سزا یاب است نه بعمل غیر خود و این حدیث
 مذکوره واروست برایشان و الله مجیب الدعوات و یقضی الحاجات و او تعالی بزرگوار
 دعاها و برآورنده حاجتهاست لقوله تعالی اذ عرفت استجیب لکم ان الذین یستکبرون
 عن عبادتی سیدکون جحیم و اخبرین و در حدیث استجواب الدعاء للعبد
 ما لم یلع باثم او قطعة راحه و ما لم یستجیل رواه الا امام احمد و الحاکم من حدیث
 ابن سعید الحدادی قال الحافظ لقوله ما لم یستجیل قطعة من حدیثها اخبر لفظه
 یستجاب لاحدکم ما لم یلعج اخبره الشیخان من حدیث ابن هريرة و قوله صلی
 علیه و آله و سلم ان ربکم حی کریم یتقوی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرحمها
 حیقره اخبره ابن دان و الترمذی و حسنه و ابن ماجه من حدیث سلمان
 و محمد و درین باب صدق نیت و خلوص طریقت و حضور قلب است این چنین دعا البته مستجاب
 باشد و در دنیا یا در آخرت در حدیث آمده ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا
 ان الله لا یتجیب الدعاء من قلب غافل لا یو اخبره الترمذی و الحاکم من حدیث
 ابن هريرة و دعای کافر مستجاب نیست قال تعالی و ما دُعَاءُ الْكَافِرِینَ الْاَیُّ ضَلَالٍ
 مگر ز امور دنیوی و دعای مظلوم مستجاب است اگر چه کافر بود و اخبره احمد عن انس مر فاعا
 سه برتر از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال سے آید
 و الا یمان بین النخف و الرجاء و ایمان در میان خوف و رجاست گزیند امیدوار است
 چنان باید که اگر بشنود که یک کس در بهشت خواهد رفت امید دارد که آنکس من باشم و خوف محمد
 باید که اگر بداند که جز یک تن بدو نزدیک تر و بهتر سد که آن یک تن من باشم و در حالت حیات غلبه خوف
 باید و در وقت رحلت رجایش باید علامت سعادت این است قال تعالی یا اذکم ان الله

شدن یزید القماری که آن الله تعالی در توحید مومنان برای خوف است و دوم برای زیاده است
 و او ایش میبرد و برین باب بسیار توان یافت کتاب الترتیب من ذری کفیل الله
 این مثال است و ما اخبر به النبی صلی الله علیه و سلم من اشته اطا الشاة من
 خروج الدجال و دابة الارض و ما یخرج فی ما یخرج فی نزول عیسی علیه السلام
 من السماء و طلوع الشمس من مغربها کف حق و آنچه خبر داد و است بدان آنکه
 از علامات قیامت مثل بر آمدن دجال و زلزله و بارش و زلزله و زلزله و زلزله و زلزله
 از آسان بر زمین و در شیدان کتاب از جانب مغرب پس به این خبر حق است و همچنین
 فتح صور و قس و در شرق و مغرب و در جزیره عرب و خروج از عدن و عمان و جبران
 از احوال آخرت انا بتدای قیام قیامت تا دخول بیت همه حق است بلکه هر چیزی که می داد
 و هر چیزی که نداد حق است و اما دیش صلی الله علیه و سلم در بیان این اشراط بسیار است و در تفسیر و در بیان
 آن از کتب کثیری که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 فی اشراط الساعه و در هر سطر از قراب الساعه که کتابی در فارسی علمی ساخته و در سائر قیامت آمده
 هر لوی ریح الدین و لوی به مشهور است با نارجع باید کرد و التجهید قد یخطی فما لایست
 بمحمد و محمديات و شریعات اصلیه و فرعیه گاهی خطای کن و گاهی بسوای میرسد و بعض
 اشاعره و مسترنگویند بر محمد و در مسائل شرعیه فرعیه که در ان فاض قاطع نیست و منسب است
 در این اختلاف یعنی بر اختلاف ایشان است و را که از تعالی را در هر عا و شکر منسب است و را که
 در مسائل انتهاده همان است که برای محمد بران مؤدی گشته و حق است که حکم معین است
 و بران دلیل فاضی نیست اگر محمد از انزه منسب است و اگر نه فاضی نیست و منسب نیست محمد
 اصابت در یک مرتبه فاضی و منسب است و از ان فاضی معذور بلکه با حیر باشد و برین باب
 خلافی نیست در آنکه فاضی از منسب تفاوت در آنست که خطای او در انزه است یا استائمی نظر
 بلیل حکم هر دو این در فتاوی بعضی مشایخ و همین است و اما برای منسب و دلیل فاضی بران باب

اقول او تقاضی است فقیه متافاضلین و اینها معلوم شد که اگر هر یکی از هر دو مبتدا و بعد از
 فی بر دو تفصیل بیلان نکرد و بجای نه داشت و احادیث و آثار را در بر توید اجتناب بیان خطا و
 سوابق متراثر المعنی است و در حقیقت است از حدیث ابن عمر و ان الحاکم اذا اجتهد
 فاما ب ذله اجلان من ان اجتهد و اخطا فله اجس و تحفظ و بعض صحابه و بعض را در
 اجتهاد بایست بجهت شهرت رسید و نزد حنا یا خود عصر از مجتهد جائز نیست و چیزی از الاستاذ
 ابو احمد الزهری این بر قیاس العید گفته مختار نیز همین است و نتمی و مؤید اوست قوله صل
 علیه و آله و سلم لا تزال طائفة من امتی ظاهرين علی الحق لا یخذلهم من
 خالفهم حتی یاتوا امر الله و اذ الذم فی و درین باب رساله ارشاد و التقاد الی الله
 لم یجد من امیل الی المیزان فی کمال تفصیل است و تحریر مطور در رساله حصول المأمول من علم الاصل
 در رساله جنه بالاسواق است بالنته درین مسئله کلام لطیف کرده بدان رجوع باید کرد و تقلید در
 رساله شرعیة فخریه نزد بعض جائز نیست و نزد جمعی از اهل علم مطلقا جائز نیست قرانی گفته
 نه سب بالک و جمهور علما ایجاب اجتهاد و ابطال تقلید است و این حرم بران ادعای اجماع
 کرده و شوکانی در قول مفید مخصوص باید از مجتهدین در سنه از تقلید فکر نموده و در ارشاد الفل
 گفته است از تقلید اگر اجماع نباشد نه سب جمهور است و مؤید اوست حکایت اجماع بر عدم جواز
 تقلید امرات بر آنکه علی مجتهد بر رای خود نزد عدم دلیل خصیت است و غیر مجتهد را بران عمل کردن
 جائز نیست اجماع و این هر دو اجماع تقلید را از این خبری کنند و اما گفته اند که بر مجتهد حرام است و
 بر عامی واجب و این قول اکثر اشیاح ایدار بوده است پس معتبر در خلافت اقوال مجتهدین است
 و اما و سلمین و قائل این قول مقلدین اند و اعتبار ایشان در خلافت نیست خصوصاً وقتیکه
 هر چهار امام ایشان از تقلید نمی کرده باشند و باطله هر که تقلید را جائز می گوید تحقیق نیارده و در کمال
 جواب باشد تا بقائل و جواب چه رسد و اما موخر تخیم بر دشمنان بسوی رای رجال بلکه امر آنست که
 در هنگام تنازع در جمیع بسوی کتاب و سنت کنیم و تمام این بحث در کتاب اعلام الموقعین و ارشاد

بایست و چنانکه تعلید و آسب نیست چنان التزام در هیچ معین و تعلید نیست بخصی
 واجب نیست تروی و این بر آن است یا هیچ داده اند و گفته اند که شما به بر عامه و تعلید
 بعض ایشان در بعض را در مسائل و بعض را در بعض مسائل و یک انگاری کرده و این است
 حق و این نیز گفته دلیل مقتضای التزام در هیچ معین بعد از این است و قبل ایشان و جوابش
 آنست که این دلیل محتاج شدست و در خط القیاد آری ایمان مقلد که با دلیلی نیست
 صحیح است اگر چه تبرک استلال خاص باشد و باین قائل اند ابو حنیفه و مالک و ثوری و در
 و شافعی و احمد و بعضی بر آن اجماع نقل کرده و آثیری و جمله معتزله گویند مؤمن نیست تا آنکه از
 مرد و مقلدین بیرون نیاید و یا بعد از این چه حجت است که از آن بیرون نمی رود و دل می لرزد
 بلکه لرزه بر انداختن اقتد و کیف که در آن جنایت بر مجبور این است فرج و تکلیف بالا اطلاق
 بمانند صحابه را که پذیرش اجتهاد فرموده بودند ایمان بطل کافی افتاد و آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم ایشان را تکلیف نفرستاد و عاود و ایشان را از دایره ایمان چه بجهت تفسیر و بلیغ با و
 بیرون کرد و قول بعضی هم صحیح است اگر چه در هیچ عامه و خاصه است زیرا که ایام حدیث نبوی و
 لاحق ایشان انقباض بر ایمان بلی کرده اند و قرون نشود و نهایتا بآخر بمران گذشته و لا تکلف
 احلام اهل القبلة و کافر می گویند هیچ کی را از اهل قبایلی آنکه غار بجانب قبله مسلمانان
 می گزارد اگر چه از بعض کلمات ایشان کفر لازم آید و لیکن ما در التزام آن کنند لازم در قیاس
 ظهور بود و کفر نه باید کرد و تا ممکن است توجیه و اصلاح حال ایشان باید نبود در حدیث آمده هر که در
 کافر گردید و در نفس او کفر نبود قائل کافر گردد و حکم بمن نیز همین است و عدم کفر تا آنجا است
 که آنکه معتزله ریاست کرده و بیعت او یک کفر نسید و روت و اتحاد و تفرقه و الا مذهب را بطل
 بودن کاری نمی کشاید و رسل البشر افضل من رسل الملائكة و رسل الملائكة افضل
 من عامة البشر و عامة البشر افضل من عامة الملائكة فمَنْ بَشَرَ أَنْ يَأْتِيَهُ رُسُلُ رَبِّهِ
 فَاسْلُتْ أَنْزَاخُوهَا لَكُمْ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

که غیر انبیا اند و عوام بشر بهتر اند از عوام فرشتگان و تفصیل رسل ملائکه بر عار و بشیر جمع علیه است
 بلکه ضروری و تفصیل رسل بشر بر رسل ملائکه و عمار و بشیر بر عار ملائکه بچند وجه است اول آنکه
 او تعالی ملائکه را امر کرده بود آدم و این امر بر وجه تعظیم و تکریم بود بدلیل قوله تعالی مکایه عن ابلیس
 آسأ آیتک هذا الذی کذبمت علی قآناخیر حیث کسلفقتنی من ناری قآ خلقناک من
 طین مقتضای حکمت امر ازنی است بسجود برای اعلی نه بالعکس و چون فضیلت آدم ثابت شد از
 تمام انبیا به نحو شریک است عدم القائل بالفصل و این سخن خالی از غرابت نیست و ابلیس بر
 قول رباع اجهانت برونه از ملائکه حکمت خدا را بر خدا کسی نداند که چسبیت گاست اعلی را امر بحدت
 اولی همی کن تو هم آنکه هر یک از اهل زبان ازین قول او تعالی قآ قلما اذ مرا لا تنصاء کما
 می فهمد که مقصود از ان تفصیل آدم بر ملائکه و بیان زیادت علم و تحقیق تعظیم و تکریم او است
 سر قول تعالی ان الله اصطفی اذ مر ق لق حاق ال انزلهم ق ال عمران علی العالمین
 و ملائکه شعله عالم اند و تفصیل عامه بشر بر رسل ملائکه باطلاع انسان مخصوص است پس باقی در ماعد
 آن معمول به باشد و مخفی نیست که این مسئله طبعی است انکاف دران بر ادله ظنیه بایر و چهارم آنکه
 انسان با وجود عوائق و موانع شهور و غصب و شبح حاجات ضروری شایعه از کتاب کمالات
 بتفصیل مضائل و کمالات علیه و علیم می پردازد و شک نیست که عبادت و کسب کمال با شغال
 و صرافت او فعل در اخلاص است پس انسان افضل باشد از ملائکه و نزد محققین جثیت مختلف است
 و نزد عقلیست یعنی از حیثیت صورت عبادت و شدت مجاهدت بشر افضل است و از حیثیت
 قرب بمبدء و در تجرد و نور نیست ملائکه افضل اند و کمال و ترقی انسان در آنست که بقرب ملائکه رسد
 و بکرات اعلی ملحق گردد و باینکه اگر تشریف جاسمیت انسان و نظریات او برای اسامه و صفات اسکندر
 استخوان او تعالی مراد را کنند این جانب راجع آید و اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب دارند بدلیل
 تمام باشد لیکن نه است و تجرد از علایق جسمانی و در مرتبه روحانی ناظر در جانب فضیلت ملائکه است
 و در گفته اند که دلائل متعارضه و مسئله طبعی است و یقین را بیان را معیت و با وجود آن اعتقاد

باید کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است از جن و انس و ملائکه جمیع
 خدا بزرگ تویی قسماً مختصراً و بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم محل کلام و محبت است و تفضیل ایما
 بر ملائکه مذکور هموار است و جماعت است و نزد و متحرک و فاسف و بعضی اشاره ملائکه افضل از
 از بشر بنقل ما نام آنهم را بگویم با قافی توقف است و در حقیقت جبل باین کیفیت قاضی در
 ایمان و کمال آن نیست و یکی گفت اگر کسی را در امر این سلسله بجا نظر گذرد امید دارم که در زیادت
 از وی سؤال نکنند آنچه بعضی گفته اند که سلسله تفضیل هر چاکر است همین حکم دارد و باین بر
 اختلاف حیثیات و تقد و حیات است و تمسک معتزل و میر جمیعند و جاسم کی آ که ملائکه و ملائک
 مجرد اند کامل در عقل و در درازتر و در آفات مثل شهور و غضب پاک از غلطات یسوی و صورت
 قوی بر افعال عجیب عالم بگوشتان ماضیه و آتی بدون غلط و لیکن ناس این حجه بر اصول
 فلاسف است در اصول اسلامیه دوم آنکه انبیاء با ملائکه افضل است از قلم و استقامت و از ایشان
 می کنند و بل قول تعالی عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو الْقُوَى قَالَ تَدْرِي بِهَذَا الْكِتَابِ ۝
 و شک نیست که مسلم فاضلتر باشد از معلم و جوابش آنست که تعلیم در حقیقت از خداست و ملائکه
 مسلخ اند و علم سوم آنکه در کتاب و سنت تقدیم ذکر ایشان بر ذکر امیاء و طر گشته و این نیست
 مگر محبت تقدم ایشان در شرف و رتبه و جواب آنست که این اطوار محبت تقدم ایشان بر تقدیم
 یا محبت آنکه وجود ایشان انفی است پس ایمان آوردن ایشان اتوی است و تقدیم آن
 من ذلک متمسک مبرج و فی صحیح درین باب هست هیچ کی از فریقین موجود نیست بر وجهی که
 تلخ صدر کند و طش قلب بر و پس آس درین مقام سکوت و توقف است چنانکه مذکور است حضرت کلام
 جنی مامنه و مکارم مقامات است اینک عهد میثاق ثابست کتاب و سنت کتاب کریم
 قَدْ اَدَّ اَحَدٌ مِّنْكُمْ اَدْوَةً مِّنْ مَّطْعُونٍ وَ هُوَ يَتَّبِعُهُمُ الْاَلَاءُ ۝ است و سنت مدینه
 مری در متابعت است که بطور در مسکو ذکر کورث و معتزله آیت و حدیث هر دو را اعل بر سنه
 جاری کرده اند و این تحریف قرآن و حدیث است و خلاف ظاهر اسل نماز تراویح در رمضان

سنت است اما بعد نسبت رکعات بصحبت فرسیده در روایتی که درین باب آورده اند
 رواه آنها نکردند پس وضوء و نماز و ثوابت از آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم در رمضان و غیر رمضان یا زودتر است و در جواز نیست بلکه سی چهل گز است
 سخن نیست کلام در نیست است که به ثبوت فرسیده و تمام این بحث در رساله الاعتقاد النجیح
 فی شرح الاعتقاد الصحیح و کتاب المسک انجتم شرح بلوغ المرام بر وجه تفصیل نوشته ایم بوسه
 رجوع باید کرد و روح حادث است و حدوث او از دین اسلام معلوم بالضرورة است و درین
 گذشته اند صحابه و تابعین تا آنکه فرقۀ قاضی الفهم در کتاب و سنت پیدا شده و هر کس که در قدیم
 دال است متفق اند بر آنکه وی مخلوق است و محمد بن نصر مروزی و غیره بر آن اجماع نقل کرده اند
 و اختلاف است در مردن روح قوی گفته می شود و گفته می شود و احادیث و دلالت از
 بر اول و کافر نسیم علیه است در دنیا لقول صلی الله علیه و آله و سلم الدنیا سجن المؤمن و جنة
 الکافر و اشعری گفته این نیست نیست بلکه نفیست و خلاف لفظی است زیرا که نیست و یا
 و نفیست اخرویست و عقل که معرفت است و موجب وی خدمت و وجوب ایمان بمقتل مرست
 از ابو حنیفه و مؤید اوست قول تعالی قَالَتْ رُسُلُهُمْ آفِ الْفُتُورِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَحَدِيثُ كُلِّ مَنْ لِي دِينٌ لَكَ عَلَى فِطْرَةٍ إِلَّا سَلَامًا و باین قائل است
 ابو منصور نایری و اشعری گفته واجب نیست لقول تعالی ق مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ سَخِي
 قَبَعَتْ رُسُلِي لَدَا بَيْنَ رَفَعْنَا مَعَزِلًا وَحَرَمِينَ خَقِ نَسْتَبْرِلُ قَوْلَ تَعَالَى ق مَا أَتَيْنَا عَلَى
 الْمَلَائِكَةِ بِنَائِلٍ هَآؤُلَآئِكَ وَ قَوْلَ تَعَالَى ق مِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ
 و قول صلی الله علیه و آله و سلم الْعَيْنُ حَقٌّ و ۲۱ احمد و الشیخان و ابوداود و ابن ماجه
 عن ابی هريرة و در فرقۀ ناجیه اهل علم را اقبال است هر فرقۀ خود را ناجی و غیر خود را هلاک می دانند
 حسن درین باب اکتفا بر تفسیر نبوی است که فرقۀ ناجیه آنست که بر طریقه رسول و صحاب است
 حدیث ما انا حلیه و صحابی بر آن اشارت می کند و هر کس که در دین دارد طریقه

و باران از یک می ستاسد و دیگر احوال و احوال ایشان نقل ثقات اوقات ساری
 تا آنکه کیفیت اکل و ترس و خواب و بیداری هم منقول گشته گوید که ما ایشان به چشم سر دیدیم
 و اهل بن مرقه آن خواب را که در حدیث آمده الا سلام عرض یسار سید روح الله و بطول
 للعصر ما قیل و ما هدر ما رسول الله قال الذی یصلح لی ادا من الله فی دور
 الذی یصلح لی ما من الله فی مشارالیه بوده اند و در حدیث آمده و علم می رسد
 آنکه یکتا نیست قمار و یوزبیر و عاقل و غیره جوایز است بر اوست است و اوست و او و
 این ماحظه را که قرآن است و نسبت حدیث و تفسیر و احسن میراث و این ضبط و کلام
 واجب با کفایت است از شایع و حرام است خلطی که کسی که این علم را بداند و از سایر اشیای
 مزل و ماسوی این هر سه فصل در مراد است که مندرج است به هر بحث ضلالت است
 علی الاطلاق چنانکه اعماد است مستفیضه درین باب بلاق دلائل دارد و در حدیث صحیح بر آنست
 از تقسیم آن در آن یافت و لکن اعمی آنکه تقسیم کرد و در هر یک قابل تقسیم است و می آید که هر یک که تسک
 نسبت مسیر و دلیل مثل حیوانات و ادب و فلا بر حبه سنت را در بهر از اعداد است و در حدیث است اگر چه
 منه باشد مثل بنای رابط و در حدیث و از اتم است نور سید ای شود و در چست ثلث می آید
 و در اعداد چست رافع است باشد اقامت سنت قاص چست بود و در حدیث همان است که
 سنت کند و در حدیث رافع سنت نیست چست نیست بلکه صلح الاصل است اما می کند نص صحیح بر آنست
 در حدیث آن قائم شود و این مناسبت نفیس است که از اخبار و آثار میجو بدارد و شده و در حدیث تفاسیر
 تقسیم شاه ولی الله محدث دهلوی است که در تفهیمات گفته است و در حدیث است که می گوید که در حدیث ثقلان
 از حدیث آن چنان باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود است هر کس که در حدیث ثقلان
 کار تراویح و این چست سنه است و در حدیث جادات باشد است که در حدیث است و در حدیث است
 این اصل و اساس است و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
 است و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

زمین مسلم غیر است چنانکه بر متبع بر شید و همیشه واقف بودی امر واجب است و شنیدن دست
 اطاعت است و منع و نکست بهیت و خروج بر سلطان منتهی عنه و قائل آن مبتدع و مخالف لغات
 جماعت باشد و بیست اطاعت پادشاه و حاکم در معصیت خدا و بطل و منع حق این کس را
 غیر مدد اساک در قفس نیست ماضی است و لازم آن واجب و اگر در آن مبتلا شود لغت و بیم
 نفس کند نه دین در ایمان و امانت فتنه نکند به دست و نه بزبان بلکه هر دو را باز دارد و در رویا از
 دی تعالی حق است اگر عینند و آن خواب پریشان ندیده است و بر عالمی بیان کرده و وی
 نقسین بینند نه زده و تاویل رویا هم حق است و خواب انبیاء و وحی بود و خواب سلم جزو سے
 از دست و هر کوی گوید رویا چیزی نیست دی جاہل است و مردیست که آنحضرت ص فرمود خواب
 مومن کلام است که حق تعالی بنده را بدان کلام می کند و بعد از و مراد در دین و خصوصت در قدر
 و مناظره در آنچه اهل بدیل در آن با حشمتی کنند و نکست و تسلیم روایات صحیح و آثار کیهنات
 از خدا و صل روایت کرده اند و سندش منتهی با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شده و واجب است
 و کیف دلم در آن چیست و شیطان انسان را در وسوسه و در شک و خطای اغاز و در صبر بر حکم
 خدا را خند با مروتی او و اخلاص محل برای او تعالی و نصیحت مسلمین و تدبیر عبادت خدا را اجتناب
 که با او در نادانان در در معصیت و فخر و کبر و دیدن مردم بچشم حقارت و عیب عجب و مجانبست متبع
 و تشاکل بقدرات قرآن و کتابت آثار و نظر در آن تواضع و استکانت و عمل بر آن حتی الامکان
 و اتباع حسن و حسن ظن و بذل معروف و کف اذی و ترک غیبت و نیمه و سعایت و تفقده
 باکل و مشارب واجب است و تحریم مکاسب و تجارت و مال طیب جمل و خطاست که سب
 میبشت بر وجه جلال برای نفس و خیال خود و واجب است و ترک آن خلاف دین و دین عبارت
 از کتاب خدا و آثار مومن و روایات صحیح که با آنحضرت و صحابو تابعین و تبع ایشان و ائمه
 دین که مقتدی و تشاکل نیست و متعلق باخبار استقیضه نبایسته بود و در بیعت و کذب و خلاف
 منہم میقتدی نشی شود و بنده ما مرست تو به بقوله تعالی قُلْ لَّيْسَ بَالِي اللَّهِ جَمِيعًا و در حدیث

صحیح است ان لا استغفر الله واقرب اليه ما كثر من مسعود مرة و چون رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که همگنان حق مسود شده هفتاد بار توبه سرور کرده باشد بدیگری میرسد
 اگر چه عالم و ملی است و هرگز گوید گاه حضرت می کردی گناه و مخالف کتاب و سنت و اجماع است
 بلکه متعالی ذره را از حیرت و حساب ستاند و قد رسد بهت اهل ذنوب گردانیدن شرکست و اگر
 قد رحمت می بود حق تعالی که من رسل را تسلیم قوم نوح و عاد و ثمود و مؤمنان است عذاب می کرد
 و استقامت توبت از ذنب روی تعالی عقاب واجب نیست بلکه بفضل است و استغفار الحسنه ثواب
 از کسیر و صیغ است با وجود اصل بر کسیر و دیگر توبه ادا کبار نشسته از مغفرت نیست و توبه صیغ بی سببه
 مقبول می شود و دست بکلم نص الحق الذي يفضله الله تعالى عني عتاد به قاتل يفتقني عني
 الفيتيا و قبول توبه صیغ را در مشیت الهی و اشتیاق حل محض است بلکه بر قاتل وی خون کفر و هر که
 می خواهد که از جمیع طوائف اسلام مسلم باشد بر وی توبه کردن از جمله گناهان حرد و بزرگسایان
 امک واجب است خواه متعلق با محال ظاهر یا با محال باطن و باید که محض غم و دراد و احوال و
 افعال و احوال و احوال او و وقوع در ارتداد که مطلق اعمال و موجب سود خاتمه رجال و حسلان
 مال است نگاه دارد و اگر تقدیر الهی کاری نازدی صادر شود که موجب مدت و خطرات باشد
 بی اعمال اران تأسیب شود و مردم را محرم بر عدم اعاده کن تا سعادت حاصل آید آیا این است عقاب
 حق که ضابطه کتاب و سنت و آثار سلف صلی الله علیه و آله و سلم و چون مایه اعتقاد و حیرت است احوال و احوال
 گرد و طالب سعادت را باید که تقوی و پرهیزکاری و ترسکاری که اساس عماله اعمال و طاک جمیع احوال
 در پیش گیرد و در هر کاری که نصب العین دارد بران میادند و اران انحراف و در زوایات و احوال
 فسیلت تقوی دیا و در یک نیم صدمت و در حیل آیاران امر تقوی سب و در حیل حیرت و حیرت
 اکثر الذکر و النساء از تنهی نیست و در احادیث صحیح و سلف تعالی حیرت تقوی و ارادت و وگرای تر
 مردم رو خدا کسی است که تنه ترست و او تعالی غیب و ولی و مرئی و مرکی و ناصر و حامی او است و کسی
 تاب و میر با تبت او را میاست و نیست برای او و عودت و تقوی لباس حیرت و حیرت از تقوی

و تقوی شرط و سبب ثبوت و وقوع اعداء و اماره و منفعت و رحمت و تکفیر سننات و فتح برکات
و رفع دریات و موجب فقر و در بیان حق و باطل و خروج از مضائق و حصول رزق از بیک
گمان نباشد هست و هم موجب اعظام اجر و اصلاح عمل و فلاح حال و شکر و اقبال و مرزیت
و حق تعالی برسان ملام کرده که در تقوی بقا و نیکوگر کنند و آمرای مسخر فرموده و تمام اولین در
آخرین بدان وصیت کرده اند پس اگر دعوی طلب صادق است و نجات آخرت و سلوک
بسیل حق پیش نهاد خاطر عاشق تقوی و والد و فرقیته آن باید بود و بویک هیچ چیز از ان مانع نشود
گویند و انش بر خلاف آن حج شود شیطان دشمن قوی انسان است اینی از تسویلات و
جز جوسل کتاب و سنت میسر نیست و نفس اماره خاوم شیطان است هر طرف که او می خواهد بکشد
و آدمی را بصورت تقوی دلالت کرده و آدمی آن بیگانگی از چنانکه حال اکثر عیان خواهد شد
پس خاک کسی است که خود را از دم سکه شیطان و نفس دار اند و معنی تقوی را خوب بشناسد
تا استقامتش با سالی دست بهم دهد و سختی تقوی در لغت پیر میر گار نیست و در شریعت معنی خاص عام
هر دو دارد اول صیانت و اجتناب از مضرات و آخرت است و این نقصان و زیادت
می پذیرد و آدمی آن احتراز کردن از شرک و انواع آنست که موجب تابید و زاری باشد و آطلاک
آن نیز از چیزی است که عائق سیرالک الی الله و انقطاع از از حق تعالی باشد و همین است مراد
از قول تعالی **قَاتِلُوا اللَّهَ حَتَّى تَقَاتِلُوا** و هم صیانت نفس است از آنچه بدان سختی عقوبت شود
قول باشد یا فعلی حرکت باشد یا اخذ و این در شرح مشهور است و نزدیک طلاق و عدم قرینه همین
مراد باشد و درین اجتناب کبار از لایع و در صفات گونه اختلاف است و حاصل نمی شود تقوی اگر
اجتناب از منکرات و سننات و ایتیان محروقات و امورات و این منکرات و معروفات
به هر یک اعضا تعلق دارد و مراد آنست که بناد یعنی چشم نکشاید و بناشنیدنی گوشتی ننهد و ناگرفتنی
درست بگیرد و ناخوردنی نخورد و نا شناسیدن نشناسد و لایع نگوید و راد نرقتنی نپویزد و نپوشد
نپوشد و سجده نکند و نکراد و در اهرام استعمال ننماید و قس علی ذلک در اعظم مواضع منکرات

قلب مست که جسد و نفس تمام چنان قاسمی شود و مصالح و مفاسد و اشیاء است و مختار است و چنانچه
 و خدا وی با خلاق سپید است و صانع او با خلاق حسنه بر مصلحت را بر من که مقابل است
 مبدل را به ساختن کفر با ایمان و فناء را با خلاص و غضب را بر ضلالت و رحمت را بر هدایت
 طبع را به نیست و اشتغال بنیر باشتغال حق و علمی در القیاس غریب که چون در هر کار قوی
 در نظر شد رفت رفت این مکر است بدل به عرفات شود و خصایل از منزه تصدقات خود و در
 انحال قبول با خلاق حسنه و مفاسد مبدل را به مکر به خلاق حسنه از منزه است و در
 اشتغال بنیر از کفر و کفری آورده اشتغال بحق بجای آن نشیند تا آنکه طلب باطل را
 خیال غیبه ای که در هر دو برای حق اول فراموش شود و یکدیگر را با آن مایه ناب گرد و در وقت
 در پی معرفت حقیقت بر دل وی یکیشانید و یکی بطریق علم معلوم گردد و در کشف به شود و ایمان نماید
 استدلال بر اوست اگر و در اول معلوم رسد و آنچه در کتاب نیست است باطل تر شود و در
 احقاق حقیقت روی در ترقی نموده و از بهر توحید و اهل آن اخلاص و در درویشکاست
 بقرآن و حدیث در هر نیک و بد و آموشد کند و گوش بر سخن کسی که سرافراز قول و فعل بر او است
 صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت داشته باشد و همه قرن متابعت کرد و در نورانی تر شود و
 وادیم ترا گنج مقصود نشان بدار که ما رسیدیم تو باری برسی و یا الله التی تقی و اخلاص علی ما
 ان النعمان الله سب العالمین و صل الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه و من تبعهم باحسان

خاتمه الطبع تحفه فکر شاعر ماهر ناظم سحر مولوی حکیم حافظ سید اعظم حسین
 سلمه الله تعالی

می دانند ای هستی آفرای خدای را که دین و دافش بهم آینه است و هستی برین پیوست
 پس اگر از ایم و کفر ای رسول جهان افروز ظلمت سوز که نیک و بد از هم جدا کرد و از استقامت که در
 در بر لباس و خاشیه بر دوش بهر گزایم و دایم که بران آل اطاعتش پاک بر باد و حق پرست

تقدیرها اختصار و در بیانها افشانه و در سرایانته اند از روی درستی اعتقاد پیشوای هر دو سرگزشته ایم
 و در یکی سنا را آن جامع بیان شارش را که در برهای گیرنگی بساطت انداخته و فیضها انداخته
 و کما بنا ساخته اند با ستواری بند محبت بهنای علم و عمل زیر قنداق رحمتی از قیاس افزون بر آن
 سیران منزل در روی از اناناده میزدن برین قدس ترا ادا و محبت گزینان نازل باد و از
 بین عقیده در لیست نامزدان دل مقصد و زبان قائل با و سپس پوشیده نیست که تازه سر و رنگ
 حق بینی و حق شناسی که دیده و دل از آن تنهیت گوی هم آید و خود آنرا نور بخش و مر این را نیز
 دانش با فرایه تر تزیین داده اند و ما مطلوب خاطر بی رحمت طلب آسان میتوان بر بود و بیل
 و دانش نهاد و اندکها تا آنکه یقین این دو پرستان را استواری و هم به تحقیق آراسته آمد و
 کتابی که بر عقاید حق آگاهان آگهی بخشد بصدد تمذیب پیراسته متن عربی عقاید نفسی با بقا
 شرح داده بنیت الزامی شرح العقاید نامیده شد که در بابی سلمی چالی در از خرگان تازی بانی
 ساسر مداح نهانی در شمیم و لباس طرز بیان در بر کشیده و شد پیش ازین در طبع نقای بگلگون طبع
 رخ افروخته بود و گردا گرفته اند از شنایان علم و فن بهره ازان انداخته اما از بسیاری طلب که اینک
 یک نسخه از آن نادر بود و نیست لاجرم خیل از دور و درستان هنوز بدیدارش حسرت آشنا مانده اند و
 شتی از نزدیکان یادگارش همچنان سر در جو نظر برین کشش و خواهش بفرمان عنایت عنوان
 حضرت مولف فرخنده گیش افادت اندیش آرز و پیر از زندان روزگار حاجت روا
 مستندان آید و از رعایت شیوه رعیت پرور محاسن پیشه احسان گستر تا اراعی خطاب
 شوا بصرت رکاب فرقدان پای شتری سایه عطار دانه را غر رشید و دیار سست روش نظرت
 شش همایون القاب معلی جناب والا جاد امیر الملک نواب سید محمد محمد قلی حسن خان
 بار دام له الحمد و التفاخر اندرین نزدیکی بمن ملک رانی و سلطان نشانی با اتوی کشور پناه
 الت بارگاه در خون ضمیر روشک نظیر فیسان نوال حاتم مال سکندر سامان فریدون فرمان
 مادت لب بند سیادت پیوند علیا حضرت عالی علم جناب نواب شاه جهان بیگم

کردن آنکه از انجمن در آن عظمیٰ طغیانی است و مدد و عین و جیال او و ما اسد العز الامان شد با کمال
 حاصل از عمر سلیم سعدون فیم مولانا مولوی نجیب الحق سلاستقانی نظر حق مراد حق نظر مدبر
 عالی گزینش بجای جید الوکس سید و الفقا احمد باد اسد الامان و کتبت محمد حمید المزمع الکسوی سلاستقانی
 اوست ماهر کتاب و سنت حاضر مراد ای علم و حکمت کاینان امانت نشان مولوسه نو
 بیع از زمان امان النان در مطبع صدیق تشریف طبع نامی در برش کرده شد و در دی
 به احوال حق حوی و بطالان حقیقت طلب بر آورده شد و حق

تایلیخ طبع ثانی کتاب استطاب بغیة الراشد من شرح العقائد

<p>نی نیند ستانی بیش کار و بار سلطانی یکجا بر تر حق بیوق نشید بربانی جبرغ عقل و دوش کرد از انوار بر فانی بیابار حق شمع نور دلی بجا کسان طعاش در قلمرو ادعیاں سلیمان بریالین بر فتن خاک می مالید بستانی خلق دلدارش بر هوس گیر و سلاخی قمار نازک انداخت کند در رم خفانی دم در گفتار و انصیحتاے لقمان گداز روی او روشن چو مار شمع نورانی ساراں مگر در دتمسک رطیع کوبانی گمیر و هیچ کار سے حاکم امیر سامانی بر دوش قدسیان از انصاف بیرون دوانی</p>	<p>امیر الملک و الاماد نام کر مداد دانی بختی موکبش حوزا کمر بند و سر هانی ایام عقل و در دغم اشتراق فلاحی تشریف قماش سروری یکدست دانی قدش بر سر و فغان و اقبال حسیدی ز جلالش میدان در دمی ماه بهایدی مهر حاضر این و جستی آماد ما لوسی میا بر ترکیبش چشم کند در رم جلای کند در حاشی خود را همه محو حق اندیشی نفس از حوسه اندیش بر آب و فروزی خزان در رکعت و کعبه و شریع لور و نرا از هیچ غایت حق نواز حق از نو است رویی مشتری را از دنیا پیمان بهتانی</p>
--	---

صواب	خطا	سطر	صفحه	صواب	خطا	سطر	صفحه
علامات	علامات	۱۳	۱۰۰	سبک	بک	۲۰	۵۶
موسم	موسم	۱۶	۱۰۱	رانج	انج	۲۱	۵۷
کیم	کیم	۱۳	۱۰۲	تیمیز	تیمیز	۱۳	۵۸
بطواهر	ظواهر	۲۰	۱۰۳	تراب	عرب	۱	۵۹
امین	این	۳	۱۰۵	شکند	نشد	۶	۶۰
دعاء	دعاء	۱۵	۱۰۶	پاک	پاک	۸	۶۱
خیزی	خیزی	۹	۱۰۸	دغلبه	دغلبه	۲	۶۲
عمرو	عمرو	۳	۱۰۹	بعلم	بعلم	۱۶	۶۳
ولکین	ولکین	۱۵	۱۱۰	شوق	شوق	۶	۶۴
روایاتی	روایاتی	۱	۱۱۳	احاد	احاد	۶	۶۵
آوردند	آوردند	۵	۱۱۴	یسیح	یسیح	۱۲	۶۶
برشانی	برشانی	۱۰	۱۱۵	جناب	جناب	۱۱	۶۷
سرو	سرو	۱۲	۱۱۸	خلافت	خلفت	۱۵	۶۸
پرزیت	پرزیت	۳	۱۱۹	تواند	تواند	۱۶	۶۹
فی	من	۱۰	۱۲۰	علیه و غیره	علیه و غیره	۹	۷۰
فرقدان	فرقدان	۱۶	۱۲۱	اقتای	اقتای	۱۱	۷۱
	تمت			فاجر	فاجر	۱۶	۷۲